



شماره ۹۵ - ویژه شهر بروجرد - مجله اندیشه نوین - سیاست (از گام حزب جوان آزادی گوردستان)

فرهنگ و اخلاق انقلابی



**تقدیم به شهید «هوگر»، «اویندار»، «آرگش»
و تمامی شهدای فرهنگ و هنر انقلابی**

ولایتی نازاد



مجله‌ی ایدئولوژیک - سیاسی، ارگان حزب حیات آزاد
کوردستان PJAK - شماره‌ی ۶۵ - شهریور ۹۱
مرکز مطبوعات PJAK

فهرست

- سخن مجله

- ۶..... اخلاق
- ۱۶..... فرهنگ و اخلاق‌مداری انقلابی
- ۲۵..... تفاوت بین فرهنگ‌ها
- ۲۶..... تقسیم‌بندی فرهنگ‌ها
- ۳۱..... مراکز فرهنگی در جهان و تقسیم‌بندی آنها
- ۳۳..... دلایل غنای فرهنگ‌ها
- ۳۷..... غنای فرهنگ آریایی و دلایل آن
- ۴۰..... مهمترین عرصه‌های تولید فرهنگی

الف - ذهنیت

ب - زبان

ج - اقتصاد

د - هنر

ه - علم و تکنولوژی

- ۴۸..... فرهنگ و سرمایه‌داری
- ۵۵..... فرهنگ در کوردستان
- ۶۶..... فرهنگ در ایران و شرق کوردستان
- ۶۸..... فرهنگ در جنبش آپوئی

نتیجه



بدون شک همه‌ی ساختارهای عینی نمود نوعی ذهنیتند و بر اساس آن نوع از ذهنیت و یا سوژکتیویته حالت عینی و نمودین به خویش گرفته‌اند. چنان که ترتیب‌بندی و تعاریف درست برای مفاهیم و اصطلاحات در بعد ذهنیتی وجود نداشته باشد، کائوس در این بعد و متعاقباً کائوس در ساختار عینی را شاهد خواهیم بود. در این حالت با ساختاری ناهمگون و بدون کارکرد مواجه خواهیم شد. به این نکته باید توجه داشت که ذهنیت جوامع (به‌منزله‌ی پیشرفته‌ترین طرز اندیشه در عالم کیهانی و به‌عنوان میکرومدل این عالم) نیز نشان‌دهنده‌ی عمق پراکتیک آنان است که در طول هزاران سال توانسته‌اند به آن دست یابند. همه‌ی ما با این سخن مشهور که می‌گوید: «تا مرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد» آشنایی داریم. منظور در اینجا آشنایی با بعد ذهنیتی فرد است و اعلام و توصیف یا بیان آن به وسیله‌ی زبان. زیرا زبان پیام‌رسان ذهنیت آدمی است. لذا برای اینکه بتوانیم جامعه‌ای سالم و دارای تشکلی محکم و پایدار باشیم، ناچاراً باید در بخش ذهنیتی به فعالیت بیشتری بپردازیم و نهایتاً از این فعالیت‌ها هنر نهفته هویدا گردد. امروزه حجمه‌ای از تفکرات در قالبهای گوناگون اما با هدفی خاص انسان را آماج خویش قرار داده و سعی در ارائه‌ی فرمهای ذهنیتی خاص خود را دارند. اندیشکده‌های سرمایه‌داری را می‌توان نمود بارز و سمبلیک این نوع از تفکرات و انسان‌سازی (بخوانید انسان‌ستیزی) در این راستا برشمرد. هدف اساسی از این اقدام دست‌یازی به عرصه‌ی ذهنیت جوامع بوده، تا از این راه بتوانند با سیطره بر اذهان به راحتی به عملکرد و پراکتیک هزاران ساله انسانها دست یافته و نه تنها در دنیای مادی به استثمار بپردازند بلکه در دنیای معنویات هم به راحتی جولان دهند و حتی تاریخ و فرهنگ جوامع را به یغما برده و با خالی کردن بعد ذهنیتی جوامع آنها را به توده‌های ناموزون و ناهمگون تبدیل نمایند. گریز از این معضلات بدون کار و فعالیت در بعد ذهنیتی مشکل و حتی ناشدنی است. با توجه به موارد گفته شده، با این نکته باور داریم که در راستای ایجاد و پدید آوردن جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی قبل از هر چیز باید ذهنیت و معنویات ما مالا مال از معیارهای اخلاقی و اجتماعی باشد. برای همین هم در گام اول باید به بازبینی در بعد ذهنیتی خود و جامعه پرداخته و کمر همت به زدودن بیماریهای ذهنیتی و ضدفرهنگی ببندیم. احتیاج به بازتعریف مفاهیم و اصطلاحاتی از قبیل اخلاق و فرهنگ در عصری که لیبرالیسم با تهی کردن و استحاله‌ی آنها همه نوع بی‌اخلاقی و ضدفرهنگ را به عنوان اخلاق و فرهنگ ارائه می‌دهد و به این صورت انسان‌ها را از تعامل درست با هم بازمی‌دارد، از اهم وظایف است. جنگ در بعد ذهنیتی نیز بدون شناخت کافی ممکن نخواهد بود. در این شماره تلاش خواهیم کرد به بازتعریف این دو مقوله یعنی اخلاق و فرهنگ و شناساندن معیارهای انقلابی آنها بپردازیم. سعی شده تا مسیر درست اشاعه‌ی فرهنگی و چگونگی پراکنش آن در پیوند با تاریخ و در گذار زمان مورد بحث قرار داده شود. مهمترین حوزه‌های تولید فرهنگی نشان داده شده و اهمیت تلاش در این حوزه‌ها بیان شده‌اند. به صورتی کوتاه و مختصر به فرهنگ در بخشهای مختلف کوردستان اشاره شده و سعی گشته که زمینه‌ی فکری برای همگان جهت فعالیت در این راستا آماده گردد. در بخش فرهنگ و سرمایه‌داری هم به بیان چالش این سیستم با فرهنگ اصیل جامعه و تلاش آن برای نابودی و به اضمحلال کشاندن این فرهنگ اشاره شده است. همچنین به خطرات اشاعه‌ی فرهنگ سرمایه‌داری که تحت عنوان مفاهیمی همچون دموکراسی، آزادی، فردیت‌گرایی، حقوق بشر و مدرنیته انجام می‌گیرد، پرداخته‌ایم. بخشی را هم به فرهنگ آپوئی و نقش آن در زنده نمودن معنویات و ارزشهای کوردستان و مبارزه‌اش در راستای بنیان نهادن فرهنگ اصیل جامعه اختصاص داده‌ایم. فرهنگی که امروزه به سرعت در سراسر خاورمیانه در حال گسترش بوده و بدون شک جایگزینی مناسب خواهد بود. در برهه و سازمایه‌ای که موج تحولات در خاورمیانه مدام در حال تلاطم است، فرهنگ آپوئی می‌تواند راهنمای ما به ساحل امن و آرامش باشد. امید است که در آینده هم بتوانیم این روند را ادامه داده و در راستای پیشبرد فعالیت‌های ذهنیتی در جامعه کوردستان گام برداریم.

فرهنگ و اخلاق انقلابی

کاری از مرکز مطبوعات و اطلاع‌رسانی حزب حیات آزاد کوردستان (پژاک)

تدوین: آریو برزن

اخلاق

همه‌ی ما کمابیش واژه‌ی اخلاق را در طول روز و در مراوداتمان با دیگران به کار می‌بریم و یا می‌گوییم که فلانی فردی با اخلاق است و یا اخلاق نیکویی دارد. برای فرد، جامعه، گروه و سازمان‌ها پسوند اخلاق به کار برده می‌شود. همیشه در خانواده‌ها هم تأکید بر این است که فرزندانمان را با اخلاق و درست تربیت نماییم. همه‌ی ما به وفور به این مسئله هم برخورد نموده‌ایم که می‌گویند فلانی بی‌اخلاق بوده و از برخورد با او پرهیزید و یا از رفتن به فلان اجتماع و یا گروه خودداری کنید، چون بی‌اخلاق هستند. در همه‌ی داستان‌ها و اسطوره‌ها هم به بن‌مایه‌های اخلاق اشاره شده و همواره افراد دارای اخلاق و منش درست ستوده شده و مورد احترام قرار گرفته‌اند. در کردار، رفتار، نشست و برخاست، خوردن و آشامیدن، تجارت و معامله و حتی جنگ به اخلاق اشاره شده و برای همه‌ی آنها اصول و موازین اخلاقی در نظر گرفته شده. انسان‌ها خود را ملزم به رعایت آن دانسته‌اند. تخطی از این اصول در برخی از جاها با تنبیه و سزا و بسته به زمینه‌ای که خطا در آن رخ داده، همراه بوده است. در واقع به این اشاره می‌شود که در این کار و یا محیط باید آداب مربوط به آن را انجام داد. بی‌شک همه‌ی ما از بروز بی‌اخلاقی‌ها در جامعه و در بین مردم بیزار هستیم و همواره در پی راهی بوده‌ایم تا به روشی جلوی این موارد بی‌اخلاقی را بگیریم و گاهی به دنبال نیروهای ماورالطبیعه هم گشته‌ایم. از اینکه نیروی ما کفاف مقابله با آنها را نداشته است نگران بوده‌ایم. به مواردی ظریف‌تر در زندگی می‌توان اشاره کرد و در درون آنها نقش اخلاق را دید، مثلاً احترام به والدین و کهنسالان، امانت‌داری، صداقت و راستگویی، همیاری، دستگیری از درماندگان، رعایت حقوق، عدالت‌خواهی و موارد بسیار دیگری. بی‌گمان اگر آداب و رفتاری نیکو وجود نداشته باشد همه از هم گریزان خواهند بود و جایی وجود نخواهد داشت که انسان به آن پناه ببرد. دقت نمایید که معیارهایی که در جوامع مورد قبول واقع شده‌اند و همه بدون هیچ اجباری خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند، معیارهای اخلاقی هستند.

تفاوت جوامع در اخلاق آنها نهفته است. به صورتی که حتی با کوچک‌ترین اشاره به مواردی از آداب و یا سنتی از جامعه‌ای، بدون ذکر نام آن به راحتی متوجه می‌شویم که متعلق به کدام جامعه است. زیرا اخلاق در بطن جوامع نهادینه شده و موازی با پیشرفت جوامع با آنها همراه بوده است. اخلاق، از جامعه یک دم هم جدا نخواهد بود. در طول تاریخ می‌بینیم اجتماعاتی که از اخلاق بریده شده و یا اخلاق آنها دچار تزلزل شده و به انحراف کشیده شده‌اند، در نهایت خود هم به نابودی دچار گشته‌اند. و بی‌اخلاقی آنها در تاریخ برای عبرت دیگران به صورت داستان تا به روزگار ما باقی مانده است. برای نمونه می‌توان به قوم لوط اشاره کرد که بر اثر بی‌اخلاقی و رشد ضدا ارزش‌ها در بین آنها نهایتاً نابود شدند. باز هم هستند مواردی که توسط همسایگان‌شان به دلیل بی‌اخلاقی به عنوان تهدید شناخته شده و از میان برداشته شده‌اند. پس اخلاق یک رکن اساسی در بنیاد جوامع و پابرجایی آنهاست. به موضوع تجارت در بین مردم توجه نمایید، اگر در بازار و معامله و خرید و فروش، اصول و موازینی موجود نباشد همچنان که در بازار آزاد به روش کاپیتالیستی (سرمایه‌داری) به آن برمی‌خوریم، چه بحرانی دامنگیر انسانیت خواهد شد. اگر امانت‌داری و انصاف از جامعه رخت بربندد و اجحاف و احتکار در بین مردم رواج پیدا کند، بیشتر مردم از گرسنگی خواهند مرد و رقابتی مرگبار به جای بازار در جامعه حکمفرما خواهد گردید.

اشاره کردیم که قبلاً حتی در جنگ‌ها هم اخلاق وجود داشته و رعایت موردی از آداب و اخلاقیات مربوطه باعث شده که نتیجه‌ی جنگی عوض شده و از قتل و کشتار بیشتر جلوگیری کند. یا در بعضی از موارد با تحویل فردی خاطی که در مناسبات بین دو طرف موازین اخلاقی را زیر پا گذاشته است به طرف مقابل، از گسترش دامنه‌ی جنگ جلوگیری کرده‌اند. می‌توان گفت که بی‌اخلاقی در بسیاری از مواقعی باعث جنگ و درگیری شده. همه‌ی ما داستان تروا نوشته‌ی هومر و یا داستان رستم و سهراب که در شاهنامه‌ی فردوسی نگاشته شده است، خوانده‌ایم یا شنیده‌ایم که در آن از لزوم اخلاق‌مداری و ناپسند بودن عدم رعایت اخلاق جوانمردی در رزم حکایت دارد. به وضوح می‌بینیم که کسانی که در شاهنامه دارای صفات جوانمردی و مروت بوده‌اند همواره محبوب و دارای جایگاهی در دل مردم بوده‌اند. اما تا به حال به مبادی و اصول و نقش آن در جامعه و روابط توجه کرده‌اید؟ در جهان حوزه‌ی را سراغ نخواهید داشت که در آن اخلاق بحث به میان نیاید. به مورد دیگری می‌خواهم اشاره نمایم، آنهم ورزش است. همه‌ی ما کمابیش از آن آگاهی داریم که در گذشته انجام ورزش برای کسب آمادگی در کارها و فعالیت‌های روزمره در جامعه صورت می‌گرفت. بیشتر در امر ورزش به بُعد اخلاقی آن توجه می‌شده تا پرورش جسم و رشد عضلات و نمایش آنها. همواره در دنیا و در همه‌ی کشورها گردهمایی‌های ورزشی برای آشنایی با همدیگر و ایجاد حس دوستی و اشاعه‌ی فرهنگ و اخلاق جوانمردی و فتوت در بین مردم بوده است. مثلاً فلسفه‌ی بنیان‌گذاری بازی‌های المپیک هم در گذشته همین بوده. در ورزش اصلاً مسئله‌ی حرفه‌ای بودن و به خاطر پول و سیاست به فعالیت پرداختن مطرح نبوده و برای ورزشکار اصلاً کسر شأن بوده که خود را از جامعه جدا بداند، همیشه قهرمانان ورزشی که در خدمت جامعه بوده و برای کمک به خلق از جان هم مایه گذاشته‌اند الگوی جوانان و مصداق جوانمردی و رادمردی بوده‌اند و همیشه نسل جوان به آنها اقتدا کرده‌اند. ورزش‌های زورخانه‌ای و پهلوانی از این قبیل ورزش‌ها هستند. متأسفانه امروزه با حرفه‌ای شدن ورزش و تجاری شدن آن دیگر از اخلاق هم در این حوزه خبری نیست. هنرهای رزمی شرقی را همه می‌شناسند که در همه‌ی آنها اخلاق و منش درست مبنای بوده و تزکیه‌ی نفس از مهم‌ترین فعالیت‌های روزانه‌ی آنها بوده است. در برخی از رشته‌ها کسب عناوین استادی در یک رشته و یا مرحله، نه به مهارت بلکه به تزکیه‌ی نفس ارتباط داشته است و این نشان از اهمیت اخلاق برای کنترل کردارهای زشت و نیروهای مخرب برتری جویانه است. اما حال که ورزش قهرمانی به جای ورزش پهلوانی در جامعه جایگزین شده از این نشاط و طراوت اصلاً خبری نیست. در این عرصه سیستم سرمایه‌داری با ایجاد یک فضای رقابتی و کشنده در بین ورزشکاران و هواداران‌شان در واقع به ساختن آرنای‌های (ورزشگاه‌هایی که در روم باستان برده‌گان را به جنگ با هم وامی‌داشتند و یا آنها را به خورد حیوانات وحشی می‌دادند، در واقع این مسابقات برای سرگرمی مردم روم انجام می‌پذیرفت) جدید اقدام نموده و از این راه ثروت‌های هنگفتی را بدست می‌آورد. جامعه را هم در این راه به صورت تماشاچیانی در آورده، که دین و دنیای آنها عبارت است از ورزشکار محبوب و تیم‌شان. خصوصاً که با فرهنگ اقتدار در آمیخته و رنگ و بوی ملی هم گرفته‌اند و به این وسیله جامعه را هم هدایت می‌نمایند.

حوزه‌ی دیگری که می‌توان از اخلاق در آن بحث کرد، سیاست می‌باشد. همه، سیاست را اعم از دروغ و فریبکاری می‌پندارند، و از آن گریزانند و حتی به فرزندان و اهالی و اطرافیان خود هم توصیه می‌نمایند که از فضاهای سیاسی دور باشند. اما آنچه که هم‌اکنون در جهان به عنوان سیاست به انجام می‌رسد در واقع سیاستی بریده از اخلاق است و به همین خاطر هم مردم از آن نفرت دارند. کسی به فرزند خود توصیه نمی‌کند که به سیاست بپردازد و یا فعالیت سیاسی مخالف با رژیم داشته باشد و این را به معنای نابودی و ازهم‌پاشیدگی زندگی‌اش می‌داند. خصوصاً این مورد در ایران و در بین مردم کورد بسیار رایج بوده و به شدت در این رابطه محافظه‌کار هستند. در حالی که سیاست به گفته‌ی رهبر

آپو هنر اداره‌ی جامعه، توسط خود جامعه و برای جامعه است. با ذکر این موارد به این نتیجه می‌رسیم که در واقع جایی و یا حوزه‌ای وجود ندارد که در آن اخلاق وجود نداشته باشد. به این موارد می‌توان موضوعات بیشتری را هم اضافه کرد. اما به همین اندازه کفایت می‌کنیم و به اصل موضوع می‌پردازیم.

قبل از هر چیز بایستی بگوئیم که اخلاق در واقع همان هویت انسان است و یکی از خصوصیات جامعه‌ی انسانی می‌باشد. یعنی موردی منفک از خود انسان نبوده بلکه نماد و توصیفی در مورد خود انسان است. همان‌گونه که انسان موجودی فرهنگی می‌باشد و بدون فرهنگ خالی از معنا خواهد بود، اخلاق هم جزئی جدایی‌ناپذیر از انسان بوده و شخصیت فرد با آن معنادار خواهد بود. به بیان دیگر می‌توان گفت انسان موجودیت و یا هستی‌ای اخلاقی است. در اینجا به کلمه‌ی معنا و هستندگی انسان و رابطه‌ی آن با اخلاق باید به خوبی توجه کرد. همه‌ی ما آگاهیم که هدف همه‌ی موجودات در سیر حرکتی خود طی طریق به سوی معنا دار شدن و هستی یافتن بوده و اخلاق در آسان‌تر کردن این طی مسیر بزرگ‌ترین کمک را به انسان خواهد کرد. اخلاق مانند سایر صفات فرهنگی انسانی، موردی فیزیکی و قابل رویت نبوده و در بخش فرهنگ معنوی انسانیت قرار می‌گیرد یعنی در بخش ذهنیتی آن قرار دارد. وقتی که از اخلاق صحبت به میان می‌آوریم در اصل از دنیای ذهنیتی بحث می‌کنیم که انسان بدون آن قادر به ادامه‌ی حیات نیست. برای شناخت حوزه‌ی اخلاق، بعد اخلاق و رفتار اخلاقی لازم است که این دنیای ذهنیت انسانی را درست شناخته و با مفاهیم آن آشنا شویم.

در اصل ذهن انسان بیانگر بعد اخلاقی اوست. باید به این موضوع دقت نمایم که در هر شیء و یا ساختاری دو بخش وجود دارد که اینها بدون هم و منفک قابل تصور نیستند و به هم وابسته هستند. بعد معنوی یا معنایی و ساختار مادی آن که همان بعد مادی است. حال به فرهنگ توجه نمایید، که به دو بخش مادی و معنوی تقسیم می‌گردد. بخش قابل مشهود که همان ساختارهای فرهنگی را شامل می‌شود و بخش قابل رویت و فیزیکی است. در واقع مفاهیم و معانی به شکل درآمده و ساختارمند هستند. بُعد دیگر بعد ذهنیتی و غیرمشهود آن است. به عبارتی معنا و مفهوم نهفته در آن، که از راه درک و فهم ذهنیتی می‌توان آن را احساس کرد. مسائل فرهنگی تا وقتی که در بخش ذهنیتی انسان و جامعه جای نگیرند و جامعه معنا و مفهوم آن را درک ننماید، حالت مادی نمی‌یابند. به یک مثال دقت کنید، عطر و مُشک را در نظر بگیرید، دو جنبه دارد؛ یکی بخش مادی آن که در بازار قابل خرید و فروش بوده و از آن استفاده می‌نماییم و بخش دیگر آن هم که شامل زحمت کشیده شده برای آن و احساس و طراوت نهفته در درونش است. منظور ما آن بخشی است که بیشتر شاعران و ادیبان با آن سروکار دارند و درباره‌ی آن شعرها و ابیاتی را می‌سرایند. باز هم می‌توانید به اهرام ثلاثه توجه نمایید که دارای ساختار عظیم مادی بوده و هر ساله هزاران نفر برای بازدید از آن به کشور مصر می‌روند، بخش معنوی و مفهومی آن هم رنج و تلاش کشیده شده برای آن و اهداف پنهان در بطن آن بوده که در پی رسیدن به جاودانگی و نامیرایی بوده‌اند. اخلاق هم در بُعد فرهنگ معنوی قابل تصور است. برای همین ارتباط، نزدیکی بین اخلاق و ذهنیت جامعه وجود دارد. اگر بخواهیم که به دنبال اخلاق برویم و بخواهیم آن را مشاهده نماییم باید آن را در معنویاتی ببینیم که جامعه بر اساس آنها ادامه حیات می‌دهد. حتی می‌توان گفت که سطح آگاهی جامعه است و یا اینکه میزان درک جامعه از آزادی است. به گفته‌ی رهبر آپو «هر جامعه به اندازه‌ای که هوش، فرهنگ و نیروی عقلانی خویش را به گونه‌ای متراکم افزایش داده باشد به همان اندازه زمینه‌ی آزادی خویش را فراهم کرده نموده است. و برعکس آنهم صحیح است». منظور این است که در یک جامعه‌ی انسانی انعطاف هوش و خرد اجتماعی نشان از روبنای آن جامعه دارد و در اصل مقاومت‌های اخلاقی در مورد سطوح آگاهی و شعور جامعه که در حال افزایش است و احتمال به خطا رفتن آن وجود دارد از آغاز صورت گرفته است. به همان میزان که ذهنیت انسان

احتمال دارد در راه راست گام بردارد، به همان میزان هم احتمال انحراف وجود دارد. بستن زمینه‌ی انحراف تنها به وسیله‌ی اخلاق ممکن خواهد بود. این انحرافات و کژرویه‌ها در نهایت باعث بسته‌تر شدن حیطه‌ی انسان و محدود شدن آزادیش خواهد شد. لذا اخلاق اجتماعی تنها از رهگذار آزادی ممکن خواهد بود. آزادی سرچشمه‌ی اخلاق است.

سطحی از آگاهی را که جامعه با تلاش خود به آن دست یافته و بر اساس آن ادامه حیات می‌دهد و اگر این دانش و آگاهی موجود نباشد ادامه حیات برای آن جامعه غیر ممکن خواهد بود، همان اخلاق است. برای مثال این برداشت ذهنی شکل گرفته در مغز انسان، که خود انسان موجودی اجتماعی است و بدون اجتماع قادر به زندگی نخواهد بود، اخلاق است. یا ایجاد اشتراکات و به وجود آمدن این ذهنیت که به صورت اشتراکی و با هم می‌توانیم بهتر و مؤثرتر فعالیت نماییم، موردی اخلاقی و نشانگر اخلاق جامعه است. ایجاد و تشکیل ذهنیت‌هایی از قبیل همیاری و محافظت از همدیگر هم بیانگر اخلاق جامعه هستند. حتی نقش بستن این واقعیت در ذهن فرد و جامعه که «بدون رنج و زحمت نه قادر به ادامه حیات خواهی بود و نه در جامعه پذیرفته خواهی شد» معیاری اخلاقی است. چرا به این موارد اخلاق می‌گوییم؟ چونکه بدون این ذهنیت‌ها قادر به زندگی کردن نخواهیم بود. اگر اجتماعی بودن، همیاری، محافظت، اشتراکی بودن و نیرو بخشیدن به همدیگر وجود نداشته باشد چه بر سر جامعه خواهد آمد؟ بدون آنها جامعه‌ای وجود نخواهد داشت و با قانون جنگل مواجه خواهیم شد. زیرا شیوه‌ی زندگی خارج از این چارچوب هم متعلق به دنیای حیوانات است. برای همین رهبر آپو می‌گوید که: «جوامع بر اساس اخلاق پایه‌گذاری می‌شوند و بر اساس بی‌اخلاقی هم نابود می‌گردند.» هوش انسان انعطاف‌پذیر بوده، یعنی با اندیشیدن و به کار بردن نیروی تعقل می‌تواند کارهای بیشتری به انجام برساند. کار کردن لاجرم احتیاج به هنجار (قواعد و مقررات) دارد. وقتی که بعد از اندیشیدن و صرف انرژی کار انجام داده خواهد شد برای اینکه کار ما در خدمت جامعه قرار بگیرد و هر بار که آن کار به انجام رسید از چند رای‌ی و بی‌بندوباری جلوگیری شود، بایستی هنجار وجود داشته باشد. این هنجارها در واقع همان چگونگی انجام کار (هر نوع فعالیت اجتماعی از خوردن و خوابیدن گرفته تا هر نوع کنش دیگر که آنها را می‌شناسیم) هستند و اولین هنجارها همان قواعد اخلاقی هستند.

به زبان ساده‌تر باید گفت که اجتماعی که توانسته‌اند اخلاق خود را بنیان بنهند تشکل یافته و به جامعه تبدیل شده‌اند. بایستی بدانیم تا وقتی که زیربنای اخلاقی و بُعد ذهنیتی جامعه شکل نگیرد، قطعاً ساختار مادی آن هم شکل نخواهد گرفت. چون قبل از هر چیزی احتیاج به باورمندی در زمینه‌ی انسان بودن وجود دارد و باید این پیش‌زمینه‌ی ذهنیتی در انسان تشکیل گردد. برای همین می‌توان اخلاق را نیروی به‌وجود آورنده‌ی فرهنگ (ثوری فرهنگی) و شکل‌دهنده‌ی ساختار جامعه دانست. اخلاق در اصل نیرویی اجبارآور است بدون وجود قوه‌ی اجرایی یا قوه‌ی قهریه. برای نمونه ما کوردها دارای مشکلات اجتماعی زیادی هستیم و در برابر حل آنها خود را مسئول می‌دانیم و برای اینکه جامعه‌ای سالم داشته باشیم به تلاش خود ادامه می‌دهیم. این حس مسئولیت‌پذیری همان اخلاق است. اگر به این نکات توجه نماییم در واقع به این نتیجه خواهیم رسید که جامعه نیروی اساسی خود را از اخلاق می‌گیرد. چارچوبی که در آن نیروی جامعه هویدا می‌شود و یا جامعه می‌تواند خود را محکم بزند، عرصه‌ی اخلاق است. بایستی اخلاق اصول و شیوه‌ی تأمین نیازهای بنیادین زندگی به حساب آورد. در واقع نیکوترین شیوه بوده که کسی با آن مخالفتی نخواهد داشت. در مورد همه‌ی عملکردهای اجتماعی به همین صورت است و همه‌ی روش‌های نیکو را برای تأمین این نیازها شامل خواهد شد. حال چه اقتصادی باشد و چه هنری و سایر موارد. کدام اجتماع دارای ساختار محکم‌تری است، کدام جامعه از رنج و زحمت خود استفاده‌ی بیشتری می‌نماید و برای آن ارزش بیشتری قائل است و در برابر همدیگر احساس مسئولیت بیشتری می‌نمایند، آن جامعه، جامعه‌ای اخلاقی‌تر خواهد بود. البته هر چه آگاهی و شعور انسان از

اجتماعی شدنش افزایش می‌یابد به همان اندازه هم می‌تواند در شیوه‌ی معیار‌گزینی و هنجار‌سازی به سطح بالاتری دست یابد. معیارهای اخلاقی او با انسجام اجتماعی و تحکیم روابط اجتماعی‌اش در پیوند می‌باشد و هرچه اخلاقی‌تر ، اجتماعی‌تر و هرچه اجتماعی‌تر اخلاقی‌تر است.

باید به یاد داشته باشیم که هر جامعه‌ای دارای اهداف و آرمان‌هایی است و تمام کوشش و تلاشش در راستای رسیدن به این اهداف است. جامعه برای رسیدن به این اهداف معیارهایش را برمی‌گزیند. زیرا اهداف قابل تغییر نبوده و تنها روش و راه‌های رسیدن و در واقع استراتژی و تاکتیک‌ها هستند که در مقاطعی دستخوش تغییر خواهند شد. اگر این هنجارها درست و اخلاقی برگزیده نشده باشند امکان منحرف شدن از مسیر و دور شدن از اهداف، گریزناپذیر خواهد بود. اخلاق ضامن عدم انحراف در مسیر اهداف و آرمان‌ها است. اگر معیارهای اخلاقی بر اساس شناخت درست از جامعه ایجاد شده باشند جامعه در رسیدن به آرمان‌هایش موفق خواهد بود. بهترین راه و روش برای رسیدن به هدف و یا انجام کار، تحت عنوان بهترین هنجار اخلاقی برگزیده می‌شود و به مرور زمان در ذهن و حافظه‌ی جامعه قرار می‌گیرد. مثلاً می‌گویند که اینها سنت‌های فلان جامعه می‌باشند، چون بهترین هنجارها کم‌کم در ذهن و حافظه‌ی جامعه به سنن آن جامعه تبدیل می‌شوند. حال بایستی بیندیشیم که چه چیزی باعث می‌شود که انسان مدام در حال تکاپو باشد و می‌خواهد مسئولیت‌هایش را در قبال جامعه به انجام برساند؟ کدام ندای درونی باعث این امر می‌شود؟ چه موضوعی سبب گردیده که ما اقدام به ورود به عرصه مبارزه بنماییم و انواع ایشار و فداکاری‌ها را انجام داده و در نهایت در راه ملت خود به شهادت برسیم؟ کدام ویژگی انسان مسبب این اعمال است؟ قطعاً چیزی جز اخلاق نخواهد بود. برای همین است که در ابتدا، جامعه به طور کلی با زیربنایی اخلاقی ایجاد شده است. بر اساس شناختی که از دستاوردهای جوامع نخستین داریم و انعکاس آنها را حتی در جوامع دولت‌گرا هم می‌بینیم که به صورت الواح و سنگ‌نوشته به دستمان رسیده، جوامع نخستین کاملاً اخلاقی بوده‌اند. آرا و نظریات جوامع در ابتدا همگی اخلاقی هستند و عملکردها تماماً اخلاقی می‌باشند. به زبانی دیگر می‌توان گفت که تئوری و کارکرد آنها از همدیگر جدا نبوده و کاملاً منطبق بر همدیگر بوده‌اند. می‌توان فهمید که چون جوامع اخلاقی بوده‌اند، توانسته‌اند دوام یابند و چون در پناه این موارد جامعه دارای دستاوردهای بیشتری بوده و از لحاظ هماهنگی و هم‌آوایی بهتر حرکت می‌کرده و امنیت خود را تضمین می‌نموده، لذا می‌توانسته نسبت به حل مشکلات خود اقدام نماید. در واقع، وجود اخلاق برای جامعه، به مثابه‌ی یک عدسی همگرا عمل کرده و به همگرایی و اتحاد بین نیروها کمک شایانی می‌کند. در اصل آنچه که مردم یک جامعه را به هم نزدیک می‌نماید همان معیارهای شبیه به هم و تفاهم موجود در بهترین شیوه‌ی کار کردن است. ما همه در جامعه برای اینکه بتوانیم که در اسرع وقت به کارهایمان بپردازیم و نهایت استفاده را از وقت و زمان ببریم و دیگران را هم با خود همراه گردانیم و نیروی عظیمی را پدید بیاوریم، به اصول اخلاقی پناه می‌آوریم. جامعه و اخلاق مانند گوشت و ناخن، جدایی‌ناپذیرند و انسان‌ها اخلاق را مانند رکن جدایی‌ناپذیر جامعه قبول کرده‌اند. به این دلیل می‌باشد که در حفظ و دوام آن می‌کوشند. بدون اینکه در این زمینه قانونی نوشته شود و یا اینکه همواره آن را به انسان یادآوری نمایند و یا برای او سمبل‌هایی را ایجاد نمایند، با روح انسان عجین شده است. بحث از زمانی است که در جهان هنوز از کتاب‌های قطور قانون خبری نبوده و اخلاق‌مداری اجتماعی اجازه‌ی نوشتن قانون را به انسان‌های منفعت‌طلب نمی‌داد. نبود هیچ مکتوبی در این زمینه و نمادی فیزیکی نشان از توانمندی اخلاق دارد. نیرویی که مانند سیمان اعضای جامعه را در پیوندی محکم و ناگسستنی در کنار هم نشانده است و از تفرق و جدایی آنها جلوگیری می‌نماید. بر عکس اگر که موردی همواره بر زبان آورده شد و به صورت قانونی اجرایی در آمد و نوشته شد ناشی

از ضعف آن خواهد بود؛ زیرا مواردی گذرا هستند و اگر یادآوری نشوند حتماً فراموش خواهند شد. در پشت آنها همواره نیرویی آماده و حاضر است که در صورت هرگونه تخلف از این قوانین با استفاده از زور و خشونت اجرایشان نماید که معمولاً در دست الیت و حاکمان قرار دارد.

ما از بهترین روش و نیکوترین راه بحث به میان آوردیم. در این اثنا باید به این امر هم توجه کرد که همواره باید جامعه با پیشرفت علم و دانش و بالا رفتن سطح شعور و آگاهی و توسعه‌ی دنیای ذهنیت، به ایجاد و کشف راه‌های جدیدتر به مثابه‌ی اخلاقی و الیتر اقدام نماید. اگر در این زمینه توانایی و آفرینندگی‌اش را از دست دهد و به هم‌اندیشی در این زمینه نپردازد، ایجاد و نوشتن قانون گریزناپذیر خواهد بود. اما اخلاق احتیاج به چنین مواردی ندارد زیرا جامعه نبود آن را تجربه کرده است. دلیل پایداری جوامع و یا سست بودن آنها هم در این نکته نهفته است. ایجاد زیربنای جامعه بر اخلاق هم از این نیروی اخلاق سرچشمه می‌گیرد. بر این اساس اگر بخواهیم که نیروی جامعه و نیروی اجتماعی شدن موجود در خودمان را بهتر به کار بندیم و پیوسته خود را نیرومند گردانیم، بایستی به سراغ ویژگی‌های اخلاقی موجود در شخصیت خودمان برویم. جامعه و انسان هیچگاه بدون اخلاق نخواهند بود؛ اما اخلاق خوب و بد هر دو در انسان به وجود می‌آیند. اخلاق خوب همان ویژگی‌هایی هستند که باعث انسان شدن و ایجاد جوامع گردیده و به آن نیرو بخشیده و آنها را در روی زمین استوار نموده است. اخلاق بد هم همانی است که فرد را در راستای منافع خود در برابر جامعه قرار می‌دهد. بر این منوال وقتی که بحث از ایجاد یک جامعه‌ی سالم و یا انسان‌سازی می‌کنیم منظورمان برجسته کردن و نهادینه کردن اخلاق در فرد و جامعه است. موردی اساسی که فرد باید به آن توجه نماید تا بدان وسیله بتواند اخلاقی بودن را در خود ارتقا دهد این است که اخلاق، ریشه در باوری انسان دارد. یعنی اینکه انسان به چیزی که اعتقاد پیدا کرده و بدان باورمند است به صورت یک ارزش و معیار اخلاقی می‌نگرد و همواره در ذهن او جاری است و به بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی او تبدیل شده و معیار عملکردش می‌شود. در اصل، اخلاق، انرژی سیالی است که در تمام لحظات و حتی در سخت‌ترین شرایط فرد را نیرومند نموده و در خدمت جامعه نگه می‌دارد. باید به این نکته هم اشاره کرد، مواردی که باعث اعتقاد و باورمندی خواهند شد سطح اخلاق را در شخص و جامعه افزایش می‌دهند. در مورد کلمه‌ی باور دقت نمایید، بسیار مهم است و داری توان هدایت و مسیریابی بالایی بوده. گاهاً می‌بینیم که موارد قانونی به راحتی مورد اغماض قرار می‌گیرند و حتی فرد، حاضر به دادن جریمه و کشیدن سزای آن هم می‌باشد اما به دلیل باورمندی در مسئله‌ی اخلاق و جای گرفتن آن در بُعد ذهنیتی اصلاً نمی‌توان از آن گذار کرد. اگر هم تخطی صورت گیرد دچار عذاب وجدان خواهیم شد و این عذاب وجدان بعضاً تا آخر عمر آدمی هم با او خواهد ماند. در مورد قانون و نقض آن، انسان به این صورت نیست و در صورت نقض و پایمال کردنش تنها از بابت دادن جریمه و کشیدن سزا ناراحت خواهد شد و به عذاب وجدان گرفتار نمی‌شود. بارها شاهد آن بوده‌ایم که افراد، قانون‌گریزی را نوعی زرنگی و جسارت هم دانسته‌اند. گفتن این نکته نه به معنای تأیید و تصدیق می‌باشد اما نشان از ضعف قانون دارد. مگر اینکه قانون مربوطه ریشه در بنیانی اخلاقی داشته باشد و افراد از زیر پا گذاشتن آن دچار ناراحتی روحی و روانی شوند. قانون‌های نظامی در کشورها از این دسته هستند.

به کشور ایران توجه نمایید که قانون اساسی‌اش را برای اینکه لازم‌الاجرا نماید و قانون‌گریزی را به حداقل برساند، شریعت را با آن درآمیخته و حالتی تقدس‌گونه به آن بخشیده است. می‌بینیم که همواره در هنگام به زبان آوردنش هم از واژه‌ی قانون مقدس جمهوری اسلامی ایران استفاده می‌نماید. البته نباید فراموش کرد که مضامین ذهنیتی که باعث تقویت باور و اعتقاد خواهد شد باید در راستای واقعیات جامعه باشند و فکری که منطبق با مبانی تشکیل جامعه و خصوصاً زندگی اشتراکی نباشد، اخلاقی هم نخواهد بود؛ چنانچه قوانین جمهوری اسلامی ایران هم منجر به پیشبرد

اخلاق جامعه نمی‌شوند. اگر مضامین ذهنیتی منطبق بر اصول ساختاری جامعه نباشند و باعث تقویت آن نشوند، فرد گرا، خودسر و ماده‌گرا باشند باعث ایجاد روح اعتقادی و باور نمی‌شوند. برای درک واقعیت‌های جوامع هم باید به روند تکامل طبیعی آن در طول تاریخ توجه کرده و نیز جاهایی را که جامعه در آن دچار انحراف شده را با دقت بیشتری مورد ارزیابی قرار دهیم. افکاری با مضمون ناهمخوان با ساختار جامعه، پدید آورنده‌ی اخلاق نخواهند بود و نه تنها اخلاق را در جامعه ریشه‌دارتر نکرده و به بسترسازی آن کمکی نمی‌کنند بلکه تیشه به ریشه‌ی آن می‌زنند. برای همین بین اخلاقی بودن انسان و زندگی او رابطه‌ای ناگسستنی وجود دارد. همچنین اخلاقی بودن باعث می‌گردد که نیروی جامعه متمرکز گردد و اتحادی در آن ایجاد شود تا بتواند بی‌عدالتی را ریشه کن نماید. زیرا جامعه در سایه‌ی اخلاق به یک توازن وجدانی دست می‌یابد. اخلاق، همان وجدان جامعه می‌باشد. وجدان جامعه تحت عنوان اخلاق، موارد مفید و پسندیده را به زبان می‌آورد و جامعه‌ی با اخلاق در مقابل اعضای خود هرگز با بی‌عدالتی رفتار نمی‌نماید و ستم را هم قبول نمی‌کند؛ پس اخلاقی بودن در همان حال که بی‌عدالتی را قبول ندارد، از ظالم بودن و ناعادل بودن هم جلوگیری می‌نماید. نکته‌ی قابل ملاحظه در این جا همین عدالت است، زیرا در همه‌ی کیهان به موضوع عدالت برمی‌خوریم و در تمام کیهان و طبیعت شاهد وجود عدالت هستیم. جامعه به عنوان طبیعت دوم (هر آنچه مربوط به جامعه و انسان است را شامل می‌شود که به نوعی مرحله‌ی بالاتر و حالت بازتاب یافته‌ی طبیعت اول است) هم در میان طبیعت اول (ایمازهایی و هر آنچه در طبیعت که از هر چیزی به جز جامعه و انسان پدید می‌آیند) در دامان آن پدید آمده. انسان با نگاه به طبیعت و تعمق در آن خصوصیات اخلاقی موجود در آن را کشف کرده و در طبیعت دوم یعنی جامعه پیاده کرده است. این موردی بسیار مهم است و اخلاق ویژگی نهفته در درون هستی است. کسانی که ستم روا می‌دارند از لحاظ وجدانی دارای مشکل می‌باشند و جوامعی هم که ظلم و بی‌عدالتی را قبول می‌کنند از لحاظ وجدان جمعی دچار مشکل هستند. زیرا اخلاق است که معیارهای خوب و بد را به انسان نشان می‌دهد و انسان دارای اخلاق می‌تواند نیک و بد را از هم تشخیص دهد و بر اساس معیارهای اجتماعی رفتار نماید. برعکس کسی که دارای اخلاق نباشد قطعاً خیر و شر جامعه هم برای او فرقی نخواهد کرد و کدام رفتار یا عمل به نفع جامعه بوده و کدام عمل به ضرر آن است، برای او بی‌معنی خواهد بود؛ زیرا که در اخلاق معیارهای انسانی نهفته‌اند. اگر در جوامع امروزی در مقابل اینهمه معضلات و مشکلات اجتماعی هیچ‌گونه عکس‌العملی صورت نمی‌گیرد نشان از وجود یک مشکل بزرگ دارد و آنهم بی‌اخلاقی است. اگر در روزگار ما مشکل اخلاق و وجدان وجود نداشت سرمایه‌داری جهانی به بالای سر انسان‌ها تبدیل نمی‌شد. چون مشکل بی‌اخلاقی قبل از همه‌ی مشکلات قرار می‌گیرد و نبود اخلاق مسبب سایر مشکلات است.

اما اکنون این سؤال پیش می‌آید که وجدان جامعه در کجا قابل مشاهده بوده و چطور می‌توانیم به ضعف آن پی ببریم؟ پاسخ آن بسیار آسان است. این موارد به عینه در کارهای هنرمندان و نویسندگان مشاهده می‌شود. چونکه به این دو دسته از انسان‌ها منعکس کنندگان وجدان جامعه گفته می‌شود و سیستم جهانی هم این موارد را در مقابل انسان‌ها به کار می‌برد. به آثار هنری و نویسندگی و تیراژ کتاب‌ها و مجلات و عرضی آنها در بازار و محتویاتشان توجه نمایید که در چه سطحی قرار دارند و برای چه قشری ارائه می‌شوند. اینها همگی نشان از ذهنیت و وجدان جامعه دارند. به عنوان مثال به مجلات ورزشی در ایران دقت نمایید که تعداد و تیراژ آنها در چه حدی است و در کنار آن هم به میزان ورزش و چگونگی انجامش دقت نمایید. کسی برای خدمت به جامعه این کار را انجام نمی‌دهد. قبلاً گفته شد که اخلاق سطح آگاهی جامعه از آزادی است؛ از این رو در جایی که اخلاق ضعیف باشد در اصل مشکل درک و فهم آزادی جای بحث بوده و تعریف آن جامعه از آزادی دارای اشکال است. اگر انسان‌ها برده‌داری را قبول دارند و برده‌شدن را می‌پسندند، قطعاً در معیارهای آزادی آن جامعه

نادرستی و کژی وجود دارد و این همان اخلاق فاسد است. مثالی در این زمینه بیشتر به فهم موضوع کمک خواهد کرد. در کربلا شعار اهل بیت مقابله با ظلم و بیداد و ایستادگی در برابر آن است. بیان این نکته که اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید نشان از یک بنیان اخلاقی محکم برای جامعه دارد. آزادانه زیستن و ظلم را قبول نکردن، اخلاقی والاست و نشان از معیارها و ارزش‌های آن جامعه دارد. مورد دیگری که درباره‌ی اخلاق بایستی اضافه کرد این است که اخلاق در جامعه نقش نیروی نگهدارنده و کشش را در بین اجزا دارد، یعنی همان گونه که بتون در یک دیوار سایر مصالح را نگه می‌دارد و استحکام می‌بخشد، اخلاق هم همین وظیفه را در جامعه دارد. برای همین اگر اخلاق نباشد جامعه حالت گله‌ای را پیدا خواهد کرد. از راه اخلاق و از راه معیارهای اخلاقی، اصالت‌ها و معنویات واقعی انسانی در شریان‌های جامعه به گردش درمی‌آیند. از این رو اخلاق همانند مویرگ‌های بدن که خون را از قلب به تمام اعضای بدن می‌رسانند، انسانیت را در بین جامعه نشر می‌دهد. این انتشار به چه صورت است؟ می‌توان گفت که این به صورتی صافی گونه عمل می‌نماید، یعنی عناصری را که شامل موارد غیر انسانی هستند از خود عبور نمی‌دهد به همان گونه که اگر میکروب‌هایی در خون وجود داشته باشند قلب دچار مشکل خواهد شد و یا بر اثر فشار، مویرگ‌ها پاره خواهند شد و باعث خونمردگی و بیماری خواهند گردید؛ نبود اخلاق هم همین مشکلات را برای جامعه به همراه می‌آورد. اخلاق از ظرافت‌های موجود در بافت یک جامعه و زندگی انسان‌ها است و درست به همان صورت که اگر یک میکروب وارد خون شود انسان را بیمار می‌نماید و یا اگر فشاری نامتعارف بر گردش خون وارد گردد باعث سکت و یا ایجاد سرطان می‌شود، اگر یک کژی در اخلاق هم ایجاد شود جامعه را بیمار می‌گرداند و انواع سرطان‌های اجتماعی را به همراه خواهد داشت. این ویژگی‌های اخلاق باعث می‌شوند که اخلاق به عنوان یک رکن اساسی در آید و تحقیق و تفحص‌های زیادی در این رابطه انجام داده شوند و امروزه هم می‌بینیم که نبود آن در جامعه بزرگ‌ترین معضلات را به همراه داشته است و این مسائل بسیار جدی می‌باشند.

همه‌ی ما با این گفته آشنایی داریم که در جامعه‌ای علم و تکنولوژی وجود دارد، ولی دنیای خود را ایجاد نکرده است؛ اما غافل از اینکه جامعه بر پایه‌ی اخلاق ایجاد می‌شود نه بر اساس علم و تکنولوژی. این مورد را اینگونه می‌توان تحلیل کرد که پیشرفت مادی وجود دارد اما پیشرفت معنوی در رکود به سر می‌برد. زیرا که آنها اخلاق را بر اساس معیارهایی که تضمین‌کننده‌ی منافعشان باشد قبول دارند. یعنی برای اخلاق معیارها و سطوحی را بیان می‌دارند که به آنها سود برساند. چگونه بخوریم و یا چگونه بپوشیم، اینها را اخلاق مشخص می‌گرداند نه معیارهای شخصی. انحرافات که در این راستا صورت گرفته‌اند باعث گردیده که انسان به صورت یک شیء در آید. این واقعیت را رهبر آپو به شکل جامعه‌ای در قالب انسانی که مغز و دل او از حلی است و یا به مانند چشم‌بند اسب‌های گاری که تنها مسیری مستقیم را می‌بیند و به راحتی می‌توان آن را هدایت کرد، توصیف کرده است. امروزه انسان را به این صورت درآورده‌اند. کسی که در او اخلاق وجود نداشته باشد نگاهی تک‌بعدی به مسائل خواهد داشت. قلب او هم چیزی را احساس نمی‌کند و در مقابل خوبی و بدی هم عکس‌العملی نشان نخواهد داد و در مقابل کژی‌ها ناراحت نشده و ابراز نارضایتی نمی‌کند و تلاشی جهت کشف چیزهای تازه ندارد. چون اخلاق، نیروی درونی انسان است و برای اینکه انسان به دنبال چیزهای نو برود و به جستجو پردازد احتیاج به چنین نیرویی دارد؛ یعنی برای ابداع و نوآوری به اخلاق نیاز است. انسان‌های دارای اخلاق به دنبال کشف و تحقیق موارد تازه می‌روند. موردی که باعث گردید تا راهب و راهبه‌ها، قدیس و قدیسه‌ها، حواریون و دراویش سال‌ها در دیرها و معابد به تحقیق و جستجو پردازند همانا اخلاق و ضدیت آنها با موارد ناپسندی بود که نمی‌توانستند آن را قبول نمایند. دلیلی که باعث می‌شد این انسان‌ها سال‌ها در غارها به انزوا پردازند و در عمق جنگل‌ها و مناطق دور دست به تأمل مشغول شوند، به خاطر احساسات درونی آنها و

انزجار آنها از پلیدی‌ها بود. وقتی که از لحاظ عملی به مسئله می‌نگریم انسان نیروی خود را از اخلاق خود می‌گیرد. چیزی که باعث پیشرفت و یا عقب‌ماندگی انسان خواهد شد همانا اخلاق است. تنها افراد اخلاقمند می‌توانند در شرایط فعلی به مقاومت بپردازند. چون اخلاق، ذهنیتی است که به آن باور دارید. اخلاق روح، عاطفه، وجدان و اندیشه‌ی شماسست. این نیرو را به عینه در کجا می‌بینیم؟ آن را می‌توان در واقعیت ادیان مشاهده کرد. آیا تا به حال از خود پرسیده‌ایم چرا ادیان علی‌رغم تمام پیشرفت‌ها در عرصه‌ی علم و تکنولوژی هنوز هم بسیار نیرومند هستند و علی‌رغم تمامی تبلیغات سوء سرمایه‌داری دارای تأثیر می‌باشند و شاهد آن هستیم که امروزه در اروپا مردم گرایش بیشتری به دین نشان می‌دهند و این در حالی است که اروپا مرکز سرمایه‌داری می‌باشد. چونکه دین بر زیربنای اخلاقی انسانیت شکل گرفته است. در اصل دین ویژگی‌های اخلاقی انسان را نظام‌مند می‌نماید. برای همین است که دین را به راحتی نمی‌توان از میان برداشت و دارای جایگاه ویژه‌ای است.

در این جا به مسئله‌ی دین توجه نمایم که دارای واقعیتی بسیار مهم در درون خود است و نیروی آن ناشی از این خصیصه است. **دین، نیرومندی خود را از اخلاق‌مندی و زمینه‌ی تبلیغ را هم از بی‌اخلاقی موجود در جامعه می‌گیرد. هر چقدر اخلاقی‌تر باشد به همان اندازه نیرومندتر خواهد بود و چقدر اخلاق از میان برداشته می‌شود به همان اندازه زمینه برای تبلیغ و انتشار آن گشوده خواهد شد.** این نشان از نیروی تطبیق آن بر مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی با توسل به نیروی اخلاق است. حتی حضرت محمد با بیان این که دین اسلام با توجه به مقتضیات زمانی قابل تغییر بوده و دین تمام دوران‌هاست، اشاره به بعد اخلاقی آن دارد. غربی‌ها خصوصاً از این ویژگی دین غافل هستند و حتی اندیشمندان و متفکران آنها بخصوص افراد لائیک (کسانی که به زندگی مادی باور دارند)، برای همین سخنانی بسیار ناآگاهانه در مورد دین بیان می‌دارند. این را باید اضافه نمایم که در دین منطق نیرومندی نهفته است، چقدر اخلاقی باشیم به همان اندازه دینی خواهیم بود و چقدر فردی دور از اخلاق باشیم به همان اندازه هم زمینه‌ی فعالیت را برای دین‌گرایان فراهم آورده‌ایم. چون این قانون انسانیت است و دین موقعیت خود را در این قانون استوار کرده است. این واقعیت، از دین موردی بسیار حساس درست کرده است. مواردی که تحت عنوان دین نظام‌مند شده‌اند بسیار درست هستند؛ واقعیت‌هایی اجتماعی هستند که تحت عنوان دین بر زبان آورده شده‌اند. مثلاً زکات، دعا، عدالت، جوانمردی، تعاون، همیاری و دستگیری از دیگران اخلاقی هستند و از ویژگی‌های انسانی می‌باشند و همگی در قالب دین تفسیر می‌شوند. این در حالی است که اینها همان موارد انسانی هستند و انسانیت بدون آنها خالی از معنا خواهد بود. دین با توجه به این نکات به وجود آمده و خود را نیرومند گردانیده است. مثلاً در قرآن شاهد بحث‌های گسترده در باب ایجاد ساختارهای اقتصادی و معماری و پیشرفت تکنولوژی نیستیم، ولی در مقابل همیشه بحث از موضوعاتی به میان می‌آید که از آنها سخن گفتیم. در یک حکومت دینی مشاهده کرده‌اید که در نهایت دلیل تمامی ضعف‌ها و نواقص خود را به وجود دیگر سیستم‌های فرادست و سلطه‌گر پیوند می‌دهد و با شر خواندن آنها و ضد اخلاقی خواندنشان خود را از نابسامانی می‌رهاند. نمونه‌ی آنهم جمهوری اسلامی ایران می‌باشد. همه‌ی موارد ناپسند را به دیکتاتورها، پادشاهان و ظالمان نسبت داده و در مقابل، تمامی صفات و خصوصیات نیک دین را هم به خود نسبت داده و به راحتی جامعه را با خود همراه می‌گرداند. دلیل اینکه سیستم سرمایه‌داری با وجود تمامی پیشرفت‌هایش در عرصه‌ی تسلیحات و تکنولوژی قادر به مقابله با دین نیست، در همین مورد نهفته است.

اگر رهبر یک دولت و پاپ (رهبر کلیسای کاتولیک مسیحیان) بخواهند که برای مردم سخنرانی نمایند کدام یک افراد بیشتری را تحت تأثیر قرار خواهند داد؟ در پاسخ این پرسش باید بگوییم پاپ. مثلاً هیچ دولتی در اروپا قادر به

گردآوری جمعیت‌های میلیونی نیست اما پاپ به راحتی می‌تواند این کار را انجام دهد. مثلاً در عراق امروز اگر نوری مالکی و آیت‌الله سیستانی هر دو اقدام به دعوت از مردم بنمایند کدام یک موفق‌تر خواهند بود؟ این واقعیت از کجا نشأت می‌گیرد؟ جامعه‌شناسان هم نمی‌خواهند که این واقعیت‌ها را قبول نمایند این موارد را نشان از عقب‌ماندگی و جهالت و دین‌گرایی می‌دانند و با دیدی غرب‌گرایانه به موضوع می‌نگرند و خاورمیانه را مکانی عقب‌مانده می‌پندارند چون این موارد در آن به وفور یافت می‌شوند. حاضر نیستند قبول نمایند که تمامی کتاب‌های علمی به اندازه‌ی کتاب‌های مذهبی دارای نقش نیستند. چرا یک دانشمند به اندازه‌ی یک انسان دینی یا یک پیشوای مذهبی نمی‌تواند دارای نفوذ باشد؟ روشنفکران نمی‌خواهند این امر را درک نمایند چون علم جامعه‌شناسی و روانشناسی در اختیار نظام سرمایه‌داری قرار دارد و بر اساس منافع آنها حرکت می‌نماید و منافع نظام در ندیدن این موارد است. هر دو علم، هم از جامعه و هم از اخلاق بریده شده‌اند. دیدگاهی پوزیتیویستی پیدا کرده‌اند. انسان را موجودی مکانیکی پنداشته و بعد متافیزیکی‌اش را اصلاً مورد توجه قرار نمی‌دهند. حال آنکه دین در پیوند با همین بُعد متافیزیکی انسان بوده و اخلاق هم به همین صورت. این موارد را برای این بر زبان می‌آوریم که در بیشتر موارد به صورتی بسیار قالبی با این موضوعات برخورد می‌شود. این همان دید غربی‌ها نسبت به این مسئله است، یعنی آنالیز کردن معنویات انسان؛ اما نباید اینگونه باشد. زیرا انسان موجودی است دارای بُعد متافیزیکی و بدون این بخش قادر به ادامه‌ی حیات نخواهد بود و مهم‌ترین بُعد متافیزیکی انسان هم اخلاق است. این محیط، عرصه‌ای نخواهد بود که تنها متعلق به دین باشد و تنها دین‌گرایان بتوانند در آن به فعالیت پردازند. وقتی که عرصه‌ای بسیار گسترده را برای دین آزاد گذاشته‌ایم و هیچ فعالیتی هم در این زمینه انجام نمی‌دهیم، پس چرا دین را مورد نکوهش قرار دهیم. قطعاً دین دارای ابعاد مثبتی هم هست که به آنها اشاره کردیم. فقط نحوه‌ی به کار آوردن دین مهم است. این مسئله همان‌گونه که در مورد علم بیان کردیم در باب دین هم صدق می‌نماید. یعنی دین‌گرایی و علم‌گرایی را قبول نداریم. منظور ما از این گفته سوءاستفاده از دین به عنوان یک ابزار برای سیاست و یا امرار معاش و تجارت است. برای نمونه مسئله‌ی حج را در نظر بگیرید، کسی با آن بعد حج که به مراودات مسلمانان و عبادت آنها مرتبط است و همچنین تبادلات فرهنگی در بین ملل اسلامی مخالفتی ندارد، اما استفاده از حج به عنوان یک ابزار سیاسی در جهت رسیدن به منافع و اهداف مادی، انکار معنویات حج می‌باشد.

در حال حاضر هم تنها اسلام‌گرایان و جنبش‌هایی که بر اخلاق‌مداری تأکید می‌نمایند، در خاورمیانه قادر به سازماندهی ملت‌ها هستند. غربی‌ها از این مسئله بسیار ناراحت هستند زیرا این را تهدیدی برای خود می‌دانند. لذا با آنها به دشمنی می‌پردازند و به جای اینکه از در تعامل با اسلام درآیند سعی دارند که با ایجاد گسست در اسلام به مقابله با آن برخیزند که نمونه‌ی آن القاعده می‌باشد. ما هر دو نوع برخورد با دین را رد می‌نماییم، هم استفاده از آن توسط غربی‌ها جهت ایجاد شکاف در بین خلق‌های خاورمیانه و دشمنی با دین جهت نابودی آن و هم با کاربرد آن از طرف حکومت‌های اسلامی به عنوان ابزاری برای حاکمیت بر جامعه و دگماتیک کردن آن. برای همین «رهبر آپو» گفتند: «ما مخالف فرهنگ دینی نیستیم بلکه مخالف اسلام سیاسی هستیم». **باید متوجه این نکته نیز باشیم که اخلاق نه موجودیتی دینی بلکه واقعیتی اجتماعی است و دین تنها قالب جهت ارائه‌ی آن نمی‌باشد.** اخلاق انرژی و معنویات درونی انسان می‌باشد و باید در این نکته به اقتناع برسیم. این مورد را همیشه به یاد داشته باشید که اخلاق از آغاز موجودیت انسان و شکل‌گیری کلان‌ها (گروه خویشاوندی که به شکل اجتماعی بیست تا سی نفری و از راه گردآوری گیاهان و شکار می‌زیسته‌اند) به عنوان نخستین اجتماعات انسانی در دنیا، حالت زیربنایی را داشته و هرگاه از جامعه رخت بریندد دیگر خبری از جامعه هم نخواهد بود. اما می‌دانیم که دین به صورت امروزی‌اش با ظهور حضرت ابراهیم نظام‌مند شد. قبل از آن دین وجود نداشته ولی اخلاق وجود داشته و معیارهایی که نشانگر اخلاق در

بین انسان‌ها بوده به وضوح قابل مشاهده است. منظور ما این است که دین در اصل قالبی نظام‌مند شده برای ارائه اخلاق می‌باشد. این نیز بسیار مهم است که در جوامع اخلاق به چه صورتی ارائه گردد. قالب آن به چه صورت باید باشد. نوع ارائه‌ی اخلاق در قبول واقع شدنش در میان مردم آن جامعه بسیار مؤثر است. بایستی روش ارائه‌ی اخلاق هم به خوبی سنجیده شود تا در جامعه به راحتی پذیرفته شود. به ادیان توجه نمایید که به تمامی اخلاقی هستند و به خاطر همین است که در تمام دنیا مقبول می‌افتند. برای نمونه در اسلام ۹۵ درصد آیات به احکام و مدیریت اجتماع ارتباط دارد. این نشانگر اهمیت اداره‌ی اجتماع است و در همه‌ی این آیات هم به مسائل اخلاقی اشاره شده و بسیار واضح است که هدف دین هم در این زمینه چیست و می‌خواهد جامعه را به چه صورت اداره نماید؟ معیارهای ما در مرادوات روزانه و در برخورد با دیگران از قبیل چگونگی احترام گذاشتن، صحبت کردن، همکاری، همیاری و حتی نحوه‌ی سیاست‌مان نشانگر اخلاق ما می‌باشد. در جنبش ما همواره سعی شده که از اصول اخلاقی در کنار موازین حزبی و سازماندهی داخلی استفاده شود. بر اساس این موارد در این مقطع می‌توان گفت آنچه که نشانگر یک شخصیت انقلابی و مبارز است و او را از سایر افراد مجزا می‌گرداند اخلاق اوست و یا می‌توان بدین صورت هم تعریف کرد که افراد اخلاق‌مند همگی افرادی انقلابی هستند و یا اینکه انقلابی بودن بدون اخلاق هیچ معنایی نخواهد داشت. این همان نکته‌ای است که جامعه در آن سرگردان است و به وسیله‌ی آن جامعه را به انحطاط کشانده‌اند. **می‌توانیم این را به عنوان یک شعار انقلابی در آوریم: چقدر انقلابی شدن، به همان اندازه اخلاق‌مداری و چقدر اخلاق‌مداری، به همان اندازه انقلابی گری.** برای چه به شعاری اینچنین نیازمندیم؟ چونکه جامعه از هم گسیخته، بدون معنویات مانده و روح جامعه از بین رفته است و همگی اینها از نبود اخلاق سرچشمه می‌گیرد. اخلاق خودآگاهی و خودسازی است و در این راستا عمل نمودن است. به صورت فیزیکی می‌توانند هر بلایی را بر سر انسان بیاورند، می‌توانند او را کور و کر نمایند و فلج کنند، او را اسیر و حبس کرده، شکنجه کرده و در نهایت او را بکشند ولی انسان اخلاقی هرگز شکست نخواهد خورد. شیوه‌ی مقاومت رهبر آپو در زندان امرالی در پیوند با اخلاق اوست و برای همین است که نظام سرمایه‌داری با تمام توان خویش، ایشان را تحت فشار قرار داده و شکنجه می‌کند و باز هم رهبر آپو به مقاومت خودشان برای پیروزی خلق کورد ادامه می‌دهند. این را به عنوان مسئولیتش در برابر جامعه‌ی کورد انجام می‌دهد و این موردی به تمامی اخلاقی و انقلابی است. در این مورد به راحتی می‌توان یکی از واقعیت‌های رهبر آپو را دید که همانا اخلاقی بودن اوست. وی به خاطر ملت کورد از همه چیز خود گذشته است و حاضر نیست که آن را با هیچ چیز دیگری عوض نماید.

فرهنگ و اخلاق‌مداری انقلابی

در ابتدا بایستی تعریفی از فرهنگ ارائه کرد، به طور مختصر می‌توان فرهنگ را این گونه تعریف کرد: به تمامی دستاوردهای انسانیت اعم از مادی و معنوی فرهنگ انسانی گفته می‌شود. به گفته‌ای دیگر به مجموعه اعمالی که انسان به‌مثابه‌ی یک موجود زنده در روی زمین برای ادامه حیات خود و برآورده ساختن احتیاجات خود و حل مشکلاتش به انجام رسانیده است، فرهنگ انسانی گفته می‌شود. هر چیز متعلق به انسان را می‌توان در بخش فرهنگ جای داد. حتی وقتی از انسان تعریف به عمل می‌آید او را موجودیتی فرهنگی می‌نامند. خود انسان هم با ویژگی‌های فرهنگی‌اش قابل تعریف است یعنی آداب و رسوم و شخصیت و رفتارش. از این رو فرهنگی بودن در همان حال انسان بودن هست. فرهنگ‌مداری انسان نشان از حرکت او به سوی انسانیت است. بر اساس تحقیقات انجام گرفته بیشترین تعریف‌ها

درباره‌ی فرهنگ صورت پذیرفته‌اند. این تعاریف بالغ بر صدها و بلکه بیشتر می‌باشند. این تعاریف فراوان دلیلی است بر این ادعا که **فرهنگ وسعتی به اندازه‌ی تمامی دستاوردهای بشری دارد** و با یک تعریف ساده نمی‌توان از آن گذار کرد. اگر تنها به این نکته که فرهنگ مجموعه‌ای از دستاوردهای مادی و معنوی انسان است اکتفا نماییم، تعریفی بسیار کلی خواهد بود و بایستی به تعریفی دقیق‌تر دست یابیم. اگر تنها آنرا به آداب و رسوم، هویت، شخصیت و ارزش‌ها تعمیم دهیم، مواردی روشن اما باز هم دارای نقص هستند. آیا تنها مواردی که دارای جمع‌بندی خاص هستند عناصر فرهنگی به حساب می‌آیند؟ به عنوان مثال وقتی بحث از شناسنامه یا هویت جامعه‌ای می‌شود، تکلیف آن بخش که به قسمتی از هویت آن جامعه تبدیل نشده است چه می‌شود؟ یا در بحث آداب و رسوم، آنهایی را که به آداب و رسوم تبدیل نشده‌اند خارج از فرهنگ به حساب بیاوریم؟ یا همه‌ی مواردی را که در قالب شخصیت و یا ارزش‌ها قرار نمی‌گیرند، جزو فرهنگ به حساب نمی‌آیند؟ اگر اخلاق‌مندی داریم ضد اخلاق هم داریم، اگر ارزش داریم ضد ارزش هم داریم و صدها مورد دیگر، آیا باید آنها را غیر فرهنگ بدانیم؟ چیزی که در باب فرهنگ به زبان بیاوریم را به این صورت خلاصه خواهیم کرد: **«فرهنگ بدون انسان قابل تعریف نبوده و انسان هم بدون فرهنگ تعریف‌ناپذیر است.»**

موجودیت انسان با فرهنگ او یکی است و انسان با فرهنگ خود معنا می‌یابد و دارای هویت می‌گردد. اینکه چگونه انسانی است، چگونه می‌زید، تا چه حد خلاق است، چه موقع زیسته و در کجا و کدام جغرافیا بوده و تمام چیزهایی که با او در گذر زمان در حال حرکت بوده‌اند در فرهنگ او جای می‌گیرند. یعنی کل فعالیت‌های فیزیکی و فکری او را شامل می‌شود. رهبر آپو فرهنگ را در یک چارچوب مشخص به این صورت تعریف می‌نماید: «فرهنگ عبارتست از ذهنیت انسان، نحوه‌ی اندیشیدن او و معیارهای قبول و رد او در مورد مسائل» و در تعریفی گسترده‌تر آن را «ابزاری که انسان به وسیله آن ادامه‌ی حیات می‌دهد که شامل ابزار اقتصادی، ابزار علمی، ابزار هنری، ابزار سیاسی، ابزار زندگی روزمره که ما با آنها سروکار داریم و می‌توانیم بر تعداد آنها اضافه نماییم و به ذهن ما خطور می‌کنند به علاوه‌ی چگونگی اندیشیدن و تفکر و معیارهای رد و قبول او» نامیده است. رهبر آپو ویژگی‌های جامعه را در فرهنگ آن جامعه توصیف می‌کند، اما اذعان می‌دارد که نمی‌توان تمامی خصوصیات یک جامعه را در فرهنگ آن دید ولی اگر فرهنگ نباشد توضیح در مورد یک جامعه مشکل است. به عبارتی می‌توان گفت که تلاش‌ها و فعالیت‌هایمان به تمامی در جهت ایجاد فرهنگ قرار دارد. در این راستا فعالیت‌هایی که به ساختن فرهنگ نینجامد بی‌معنی خواهد بود. چون که هدف، ادامه‌ی حیات، آباد کردن، ساختن، معنادار شدن و جاودانگی است و جاودانگی انسان در فرهنگ او تجلی می‌یابد. اگر حالت عادی و متوسط عمر یک انسان را در نظر بیاوریم در نهایت بعد از پنجاه تا هفتاد سال خواهد مرد و از لحاظ فیزیکی به همین اندازه در جهان خواهد زیست، آنچه که از او باقی خواهد ماند فرهنگ اوست؛ البته اگر آن را ایجاد کرده باشد. برای همین انسان‌ها تمام تلاش خود را در راستای ایجاد فرهنگ به کار می‌گیرند، زیرا هر هستی‌ای به دنبال بی‌مرگی و نامیرایی است و برای همین دست به ایجاد فرهنگ می‌زند و با ماندگاری فرهنگ خود، ماندگار و نامیرا خواهد شد. موارد بسیاری از این دست را در دنیا شاهد هستیم. جامعه و یا فرد برای گریز از مرگ و نابودی بهترین راه را خلق فرهنگی مانند‌گار دانسته و از این راه تلاش داشته‌اند که در زمان جاری گردند و برای ایجاد فرهنگ‌های دیگر در آینده زیربنایی شوند. هر فرد با عضویت در جامعه معنادار خواهد بود. افراد با مشارکت‌شان در امور اجتماعی و از طریق به حداکثر رسانیدن آن و به دست آوردن محصول، می‌توانند در ایجاد فرهنگ اجتماعی دارای نقش گردند و در نهایت به جاودانگی برسند. در مورد اینکه چرا فرد در ایجاد فرهنگ نقش اساسی نداشته، باید بگوییم که فرد، خود محصول جامعه است و انسان در داخل جامعه معنا می‌یابد. فرد به تنهایی در داخل طبیعت به سوی

حیوان شدن خواهد رفت و انسان شدنش را مدیون جامعه است. به عنوان مثال وقتی که ما در کوردستان از فرهنگ الهگی بحث می‌نماییم و یا در مورد فرهنگ الهه-مادر صحبت می‌کنیم منظور ما نه زنان امروز یا مادران امروزی در کوردستان بلکه منظور ما مادران چندین هزار سال قبل در این جغرافیاست که بازماندگان آنها هنوز هم وجود دارند. آنها دارای کارکردی فرهنگ‌ساز بودند و در این راه نهایت تلاش را به انجام رساندند و ماندگار شدند. البته رفتن آنها تنها فیزیکی بوده و ارزش‌هایی که به وجود آورده‌اند پابرجاست. تفکراتی را که پایه‌ریزی کرده‌اند و معیارهایی را که بنیان نهاده‌اند فناپذیرند، وقتی که با گذشت چندین هزار سال جهت زنده نگه داشتن این ارزش‌ها به بحث و گفتگو می‌پردازیم نشان از این واقعیت است. آنها در امروز ما می‌زیند و فرهنگ هم به این معناست. حتی امروزه هم به دنبال بازتولید این دستاوردها هستیم. در نهایت باید گفت انسان برای ایجاد فرهنگ به وجود آمده و یا اینکه انسان در فرهنگ خود معنا می‌یابد.

بایستی در ادامه به این موارد پردازیم که آیا هر تلاشی به ایجاد فرهنگ می‌انجامد یا خیر؟ برای اینکه موردی یا کاری ویژگی فرهنگی بیابد باید از خصوصیت اجتماعی برخوردار باشد. یعنی برای اینکه ماندگار شود باید به خدمت جامعه درآید، چونکه فعالیت انسان در نتیجه‌ی اجتماعی شدن او به ثمر خواهد رسید. منظور ما از این گفته این است که یک کار کرد وقتی معنادار می‌شود که دیگران از آن باخبر باشند و مورد قبول آنها واقع گردد. اگر چیزی ساخته‌ایم و اندیشه‌ای را به وجود آورده‌ایم و یا محصولی هنری خلق کرده‌ایم، اما کسی از آن آگاهی ندارد و مورد استفاده جامعه قرار نرفته، کسی آن را قبول ندارد و ارزشی برای دیگر افراد ندارد، آیا دارای معنا خواهد بود؟ اما اگر محصولی به وجود آوریم که هر کسی به دنبال آن باشد و بخواهد از آن استفاده نماید و یا خالق اندیشه‌ای باشیم که مردم بخواهند بر آن خط مشی حرکت نمایند و در ذهن هر کسی ماندگار باشد، می‌توان به آن قالبی فرهنگی داد. فرد نمی‌تواند ادعا کند که فرهنگ را برای خود خلق کرده است، اصلاً این سخن هیچ معنایی نخواهد داشت. خلق هر دستاوردی برای خدمت به جامعه و کمک به ماندگاری آن است. هر چند که امروزه فردگرایی بر فرهنگ هم تأثیر گذاشته و تخریباتی اساسی را در آن به وجود آورده است. ما در مورد فرهنگ الهه-مادر صحبت کردیم و حتی می‌توانیم به مورد نزدیک‌تری اشاره نماییم. به جامعه توجه نمایید، روزانه فعالیت‌های زیادی در هر زمینه از جمله عرصه‌ی اندیشه با کارکردهای گوناگون صورت می‌گیرند اما چند مدت بعد کسی از آن خبر ندارد. وقتی که به این صورت درمی‌آید در اصل می‌توان گفت که کاری به انجام نرسیده و تلاش به ثمر نرسیده است. بسیار جای تأسف دارد که انسان‌ها حتی به تلاش‌هایشان هم توجه نمی‌کنند و به راحتی رنج خود را به باد می‌دهند. این نشان از بیگانگی با رنج دارد.

می‌توان به آثار هنری خلق‌شده در جهان خصوصاً در زمینه موسیقی اشاره کرد. بیشتر آنها به دلیل جای نگرش در بطن جامعه به فراموشی سپرده شده‌اند و به صورتی مصرفی درآمده‌اند. آیا کسی از فیلم‌های جالب توجه که در پنج سال پیش ساخته شده‌اند خبر دارد؟ در پاسخ این پرسش می‌توان گفت نه. برای اینکه این افراد به ماندگاری اثر خود نمی‌اندیشند و به بُعد اجتماعی اهمیت نمی‌دهند بلکه بیشتر منافع و سود اثر برایشان اهمیت دارد. به جایگاه آن در بازار و میزان فروش آن فکر می‌کنند. روزانه آثار موسیقی و سینمایی به همین دلایل به زباله تبدیل می‌شوند و کسی هم از آنها خبر ندارد و ارزشی چندان ندارند. از آن رو که برای جامعه ساخته نشده‌اند، جامعه هم برای آنها ارزشی قائل نیست. وقتی که هدف آنها فرهنگ‌سازی و فرهنگی شدن نباشد عاقبت آنها به غیر از این نخواهد بود. جامعه آن را قبول نخواهد کرد و اگر چنانچه اصرار هم صورت گیرد باعث انحراف و به انحراف کشانیدن می‌شود و در نهایت به بحران می‌انجامد. **ارتباط بین فرهنگ و انسان بسیار نیرومند است و ارتباط انسان با جامعه هم به همین صورت. لذا باید این ارتباط مابین انسان و محصول او هم برقرار گردد تا در جامعه‌ی انسانی ماندگار**

گردد. اگر فرد ارتباط درستی با محصول خود نداشته باشد در اصل می‌توان این گونه استنباط کرد که فرد از جامعه گسیخته و به تمامی در فردیت غرق شده و خلاقیت خود را هم از دست داده است. حتی می‌بینیم که در نهایت این افراد چون در خدمت جامعه نبوده‌اند در میان آثار خود دچار انزوا شده‌اند. در حال حاضر این از بزرگ‌ترین معضلات اجتماعی است که انسان به آن دچار شده و در حال گسترش به تمام نقاط جهان می‌باشد.

تحلیلاتی که در مورد فرهنگ صورت گرفته‌اند بسیار ریشه‌دار و قدیمی نیستند و واژه‌ی فرهنگ از قرن هجدهم به بعد رواج پیدا کرده است. آنهم در نتیجه‌ی بحث کشورهای اروپایی درباره‌ی فرهنگ و تمدن بوده است. بحث‌هایی بر سر اینکه این دو با هم یکی هستند و یا از همدیگر جدا می‌باشند، صورت گرفته‌اند. به خصوص در کشور هلند این بحث‌ها دامنه‌دار بودند. آنها مشاهده کردند مواردی که درباره‌ی فرهنگ گفته می‌شوند، ابعاد گسترده‌ای را شامل می‌شود و موارد بسیاری را در درون خود دارد. در آن زمان طبقه‌ی بورژوازی برای آنکه بتواند جایگاهی را که به دست آورده و دستاوردهای مادی‌اش را محافظت کند و در قصرها با آرامش به حیات خود ادامه دهد، دست به تعاریف و ایجاد شناسه‌های نوینی نمودند. در این راستا، مواردی را که در فرهنگ بورژوازی مشاهده می‌کنیم از قبیل رفتار جنتلمنی (آقاوارانه) و زندگی پر زرق و برق و بسیار مجلل و ظرافت‌های مخصوص زندگی سرمایه‌داری و روابط سرمایه‌دارانه را به عنوان تمدن نشان داده‌اند. در مقابل، سایر روش‌های زندگی را که مردم عادی و کوچه‌بازار به آن مشغول می‌باشند و از دید آنها در سطح انزجارآوری قرار دارد، فرهنگ نام گذاردند. به این صورت در بین فرهنگ و تمدن فاصله ایجاد کردند تا هر چه بیشتر مردم عادی به طرف زندگی سرمایه‌داری گرایش داشته باشند. آنها این شیوه را برای حاکمیت در جامعه به کار می‌گیرند، این شیوه‌ی زندگی را به عنوان متمدن شدن نشان می‌دهند و درست بودن و حقانیت هم در این معیارها خلاصه می‌شود. به طور خلاصه نحوه‌ی رفتار، نشست و برخاست، خوردن، آشامیدن، ظرافت‌های ویژه و نحوه‌ی مصرف سرمایه‌دارانه را به عنوان تمدن در جامعه اشاعه دادند. بایستی دقت کرد که حتی در روزگار ما هم وقتی که از فرهنگ بحث می‌شود اشاره تنها به مناطق روستایی است و وقتی که از هویت فرهنگی سخن به میان می‌آید صحبتی از اروپا نیست. کسی از هویت شهرها چیزی نمی‌گوید و برای جستجوی فرهنگ به آفریقا و خاورمیانه اشاره می‌شود و یا از آسیا بحث به میان می‌آید. چرا؟ چون در اروپا تمدن وجود دارد و در سایر جاها فرهنگ. یعنی آنهایی که نظام‌مند نشده‌اند، قانون‌مند نیستند، دارای شکل خاصی نبوده، از هم گسیخته‌اند و انسجام ندارند، فرهنگ به حساب می‌آیند. البته بر اساس ذهنیت سرمایه‌دارانه، چون بورژوازی برای خود طرز نوینی از زندگی را ایجاد کرده بود، بایستی مابین آن و شیوه‌ی زندگی قبلی تفاوتی به وجود می‌آورد. چون هویت او در حال حاضر این است و آنچه در گذشته داشته و از آن فاصله گرفته، فرهنگ است. برای همین هم بورژوازی هویت خود را در قالب واژه‌ی تمدنی جای می‌دهد که امروزه ما به آن مدرنیته‌ی سرمایه‌داری می‌گوییم. به این صورت در مورد فرهنگ جدلهایی صورت می‌گیرد برای اینکه تعیین نمایند که چه چیز در قالب فرهنگ قرار می‌گیرد و چه چیز جای نمی‌گیرد و چه چیزی تمدن است و کدام تمدن نیست.

اما در اساس فرهنگ [یا کالچر] کلمه‌ای لاتینی است و نخستین بار توسط رومی‌ها به کار برده شد. در زبان کوردی کلمه‌ی «چاند» به چه معنایی است در زبان لاتین هم به همان معنا می‌آید. یعنی چیزهای کاشتنی و یا دانه‌هایی که کاشته شده‌اند. این واژه برای بار نخست در ادبیات روم به کار برده شده است. البته نه به صورت امروزی آن و همچنان که گفته شد تعریف امروزی آن از آغاز سده‌ی هجدهم به بعد رواج پیدا کرد. گفتگوهایی که از آنها بحث به میان آمد در هلند آغاز گردیدند. اما هر کسی قبول می‌نماید که فرهنگ همان چیزی است که ما از آن صحبت کردیم. شامل همه‌ی

موارد جامعه از قبیل: زندگی، تاریخ، آداب و رسوم، شخصیت و همه‌ی ارزش‌های آن خواهد بود و در این چارچوب به تعریفی کامل از آن می‌رسیم. لذا وقتی که از فرهنگ صحبت به میان می‌آوریم این ویژگی‌های جامعه که از آنها نام بردیم، در ذهن ما جای می‌گیرند. باید به مورد مهمی اشاره نماییم و آن اینکه در تمام زبان‌ها لغتی که برای کلمه‌ی فرهنگ معادل قرار داده شده، از لحاظ بار معنایی مترادف با کلمه‌ی چاند در زبان کوردی است که به معنای کاشتن است. در زبان‌های دیگر هم یا به این معنا یا معانی نزدیک به آن مانند آباد کردن، به وجود آوردن، ساختن و غیره به کار می‌رود. یعنی هر جامعه‌ای در زبان خود کلمه‌ای را با این بار معنایی ساخته است. هر جامعه و هر منطقه‌ای بر اساس درک خود از کلمه‌ی فرهنگ، لغتی را برای آن قرار داده است و می‌بینیم که چقدر هم درک ملل و انسان‌های جوامع مختلف شبیه به هم است. مثلاً در عربی ثقافت به معنای درست کردن است و در زبان فرانسه فرهنگ مترادف با عرفان و علم و در زبان آلمانی تداعی‌کننده‌ی هویت و شناسنامه و زندگی و در آمریکا بیشتر همخوان با تمدن و ویژگی‌های اقتدار است. البته جامعه‌ای هم بر اساس نیازهای خود و گذشته‌اش معانی و مواردی را به آن اضافه می‌نماید و مقطعی زمانی را هم برای آن در نظر می‌گیرد و آن را تعریف می‌کند. به طور کلی می‌توان در همین چارچوب به ارزیابی فرهنگ پرداخت و برای آن تعریفی کلی ارائه کرد.

البته چون فرهنگ یکی از ویژگی‌های انسان و به تعبیری دیگر، هویت انسان است لذا انسان از چه مراحل و مقاطع و تغییراتی گذار کرده، فرهنگ هم به همان صورت است. یعنی موارد فرهنگی هم تغییرپذیرند. فرهنگ حال حاضر انسان‌ها را در نظر داشته باشید و آن را با فرهنگ انسان‌های جوامع نخستین مقایسه نمایید. خواهید دید که تفاوت‌های زیادی در آن به وجود آمده است. در نقاطی ضعیف شده و در بسیاری از موارد هم بر آن افزوده شده است. مثلاً در مورد علم و تکنولوژی به این صورت است. به مرور زمان بر آن افزوده شده و در مقابل در نحوه‌ی استفاده از برخی از آنها انحرافات و وجود دارد. در بعضی موارد بسیار زود و بر خی دیگر دیرتر نوگرایی ایجاد می‌شود اما تغییر نمی‌کنند. در اساس آنچه ما تحت عنوان فرهنگ می‌خواهیم به زبان بیاوریم، بر اساس ویژگی‌های جامعه در مورد آنها تأمل نماییم و آنها را تعمیق بخشیم، آن مواردی هستند که تغییر نمی‌کنند. مثلاً زبان یکی از ویژگی‌های فرهنگی است که در آن نوگرایی و تازگی ایجاد می‌گردد، اما تغییر نمی‌کند. تا وقتی که انسان وجود داشته باشد زبان هم وجود خواهد داشت. فکر هم به نوعی فرهنگ انسان است زیرا انسان می‌اندیشد و این اندیشیدن در تداوم حیاتش با او دوام می‌یابد. یکجانشینی یا روستائینی هم جزو موارد فرهنگی انسان به شمار می‌روند و از اعصار گذشته تا کنون ادامه داشته‌اند. هنر هم به همین صورت و تا وقتی که انسان موجودیت داشته باشد هنر هم ماندگار خواهد بود. سیاست، علم و تکنولوژی هم همین خاصیت را دارند. اقتصاد هم دارای همین ویژگی است. در مورد زبان گفتیم زبان که به طور کلی تغییر نمی‌کند بلکه به آن لغاتی اضافه شده و یا از آن کلماتی حذف خواهند شد که آنها بر اساس پیشرفت و نیازمندی‌های زندگی صورت می‌گیرد. شهر و روستا عوض نمی‌شوند اما از لحاظ معماری در ظاهر آنها تغییراتی مشاهده می‌گردد و کوچک و بزرگ می‌شوند؛ مصالح به کار برده شده در کار بناسازی تغییر می‌یابند و یا تغییراتی بر اساس عوض شدن سایر الگوهای فرهنگی در آن ایجاد می‌شود. همچنان که گفتیم، موارد وابسته به انسان تغییر نمی‌یابند اما فرهنگ آنقدر مقوله‌ی وسیع و دارای جزئیات است که در بخش‌های مختلف آن همواره تغییراتی در حال وقوع است. مثلاً اگر به بخش اقتصادی نگاه کنیم می‌بینیم که ابتدا با کار در بخش زراعی شروع گردید. از جمع‌آوری گرفته تا استفاده از ریشه‌ی گیاهان و سپس کاشتن دانه‌ی آنها و کاشتن درختان و این روند ادامه پیدا کرد که در روزگار ما به کشاورزی مکانیزه و پیشرفته با انواع آبیاری‌ها ختم می‌شود. در نمونه‌ی دیگر وقتی که به سرانجام می‌اندیشیم به این نتیجه می‌رسیم که در حوزه‌ی اقتصاد و نیاز اقتصادی تغییر آنچنانی به وجود نیامده و زیربنای منطق که همان تأمین نیازهاست همچنان

محرك اصلی برای فعالیت اقتصادی است. البته تا چه حد تغییر و تا چه اندازه نوگرایی پدید آید باز هم می‌توان در مورد آن به بحث پرداخت. برای همین بر اساس دیدگاه ما، کارخانه‌ها و صنایع امروزی ادامه‌ی همان روند زراعت و کار بر روی زمین است. مانند حلقه‌های زنجیر به هم متصل بوده و بر اساس مقتضیات زمان و مکان و بر اساس نیازهای انسان باعث می‌شود که آدمی به نوگرایی دست بزند.

فرهنگ انسان بر مبنای این ویژگی‌ها در درون خود در حال تغییر است. برای همین فرهنگ به‌ویژه در جزئیات و محصولات فرهنگی آن، پدیده‌ای ثابت نبوده و سیال است. حال، وقتی که از تغییر صحبت به میان آمد به مورد بعدی یعنی اینکه چه و در کجا و به چه صورت باید تغییر یابد، می‌رسیم. چه کسی و به چه شیوه‌ای آن را عوض نماید، حساس‌ترین مسئله‌ی فرهنگی و موردی است که در ذهن انسان‌ها همواره مطرح بوده. تغییر موردی طبیعی است، چون انسان تغییر می‌کند. اما اینکه کدام تغییر درست و بجاست و کدام نادرست، کدام دارای بهره‌دهی بیشتری است، کدام دارای عواقب وخیمی خواهد بود، امری می‌باشد که همواره ذهن انسان را به خود مشغول داشته است. مقررات جامعه حدود این موارد را تعیین می‌نمایند. شاید برای مقطعی، جامعه آن تغییرات را قبول نماید اما در صورتی که به این نتیجه برسد در آن خطا و اشتباه وجود دارد، آن را رد می‌نماید. یا اینکه اگر محصولی به‌رغم نیاز جامعه ساخته شده باشد آن را پس می‌زند و دور انداخته می‌شود. اگر با این منطق به قضیه نگاه کنیم سوسیالیسم رئال به عنوان سیستم اتحاد جماهیر شوروی سابق دچار زحمت فراوانی گردید و جامعه را هم به همان شیوه گرفتار رنج و مشقت نمود و برای همین در نهایت نتوانست بیش از هفتاد سال دوام داشته باشد. در تاریخ موارد دیگری هم داریم مانند فرعون‌ها که رنج آور و مشقت‌انگیز بوده و جامعه هم آنها را قبول نداشته‌اند. به وجود آوردن اقتصاد، به فشار و آزار احتیاج ندارد. زیرا که نیاز طبیعی جامعه خود به خود باعث حرکت و کار می‌گردد. ما اقتصاد را به معنای واقعی آن مد نظر داریم، نه اقتصادی را که امروزه در جهان تحت عنوان سرمایه‌ی مالی در حال نابودی انسان‌هاست. لذا در زیربنای تغییر، مسئله‌ی احتیاج نهفته است. احتیاج به تغییر باعث خواهد شد که تغییر صورت پذیرد. برای همین چه چیز در کجا و به چه صورت و به چه شیوه‌ای باشد، باید بر اساس احتیاجات جامعه مورد تحلیل قرار گیرد. در اینجا اصراری که تحت عنوان امر خداوند و دستور حاکمان و یا بر اساس منافع عده‌ای و یا امیال عده‌ای دیگر صورت پذیرد، ناشدنی است. برای همین نمی‌توانند صرفاً برای منافع شخصی، جامعه را مجبور کرد. چون چیزی که تغییر خواهد کرد خود جامعه خواهد بود. زیرا مشاهده شده که جامعه در هر حال با تغییر بر اساس منافع یک نفر مخالف بوده و در نهایت در مقابل آن قد علم می‌کند.

با تغییر در جامعه جوانب نو فرهنگی هم ظهور می‌یابند. وقتی که در عرصه‌ی عمل می‌خواهید که برخی از جوانب فرهنگی اجتماع انتخاب و آنها را به شیوه‌ای طبیعی عوض نمایید، باید این امر بر مبنای یک ایدئولوژی صورت گیرد. منظور ما آغاز تغییر از طریق ذهنیت‌سازی است و نخست باید اندیشه‌ی جامعه را آماده کرد. درست همان کاری که رهبر آپو در کوردستان برای تغییر در جامعه انجام داد. **چون موارد فرهنگی در ذهن جامعه مورد بحث و جدل قرار می‌گیرند، لذا وقتی که تغییر را لازم می‌بینیم، بایستی آن را با ذهنیت و اندیشه‌ی جامعه مقایسه نماییم و مطابقت دهیم و به نوعی نظر جامعه را جویا شویم.** اگر بدون مقایسه‌ی آن با ذهنیت جامعه و معنویاتش اقدام نماییم در نهایت راه فاشیسم اروپا را خواهیم رفت و جز موسیلمانی و هیتلر نخواهیم شد یا به شیوه‌ی دیکتاتورهای خاورمیانه درمی‌آییم که عاقبت همه‌ی آنها را در گذشته و در حال حاضر در خاورمیانه، دیده و می‌بینید. زیرا فرهنگ مسئله‌ای فردی نبوده و در ارتباط با کل جامعه است و اگر تولید شود اما مقبول نیفتد در نهایت باید دور انداخته شود. برای همین در تغییرات فرهنگی، نخست باید از بُعد معنوی آغاز کرده و بر اساس تفاوت‌هایش با بُعد مادی به فعالیت پردازیم. اینها مواردی گسترده و حساس هستند و جای واشکافی بیشتری دارد، اما در نهایت تغییرات

فرهنگی مهم هستند و باید بر اساس مکان و زمان مناسب باشند. زیربنایی‌ترین کار هم در این روند، شروع نمودن از تغییرات ذهنیتی است. برای همین رهبر آپو در دفاعیات خود به این مسئله اشاره می‌کند که: در ایجاد جوامع و توسعه‌ی آنها مبارزه‌ی ایدئولوژیک یعنی در بعد ذهنیت و وجدان از مهم‌ترین موارد و دارای حساسیت فراوانی است. چون مانند موردی فیزیکی یا یک ماشین نیست که هر کاری بخواهیم یا هر بلایی که خواستیم بر سر آن بیاوریم. اگر به این صورت باشد دیدگاهی پوزیتیویستی خواهد بود. در حال حاضر هم، سرمایه‌داری آنچه را که مارکسیسم در طول هفتاد سال انجام داد به صورت برعکس انجام می‌دهد و به خورد جامعه می‌دهد، در نهایت جامعه منفجر می‌گردد. البته در حال حاضر هم وارونگی وجود دارد و کائوسی (آشوب) به وجود آمده است. این همه جنگ، ویرانی، استرس، ناهنجاری و نارحتی‌های روحی نشان از انفجار جامعه دارد.

در باب جوامع باید این نکته را هم بر زبان بیاوریم که جوامع در معنویات خود شکل می‌گیرند و به حیات خود ادامه می‌دهند. اثبات آن هم راحت است. برای مثال دلیل اینکه برده‌داری مدت چهارهزار سال با منطقتش به حیات خود ادامه داد و سرمایه‌داری هم مدت سیصد سال است، اما همواره در حالت کائوس به سر برده‌اند همین است. دلیل اینکه انسان‌های دوران نئولیتیک (اعصار اولیه یا دوران نوسنگی) به مدت هزاران سال بدون دغدغه در حالتی رفاهی به سر برده‌اند بدون اینکه به مانند امروز دارای امکانات تکنیکی و ابزاری و علمی بوده باشند و زندگی آنها همواره به صورت جشن و زبان آنها هم شعرگونه بوده، از همین موارد سرچشمه می‌گیرد.

اگر فرهنگ تأمین‌کننده‌ی نیازهای عاطفی و ذهنیتی باشد، فرهنگی صحیح است. انسان بر اساس تغذیه از ویژگی‌های جهان متافیزیکی خود ارضاء خواهد شد، و گرنه مابقی نیازهای فیزیکی هستند و تأمین آنها با توجه به منابع جهانی زحمت نخواهد بود و انسان هم می‌داند چگونه آنها را بدست آورد؛ معده را با هر چیز خوراکی می‌توان پر کرد این مسئله‌ای نیست. آنچه که اشتهای انسان را برطرف خواهد کرد، موارد ذهنیتی او و معیارهای رد و قبول او و اخلاق او هستند. به غیر از این مابقی را طبیعت عرضه می‌دارد. تلاش در راستای رفع نیازهای فیزیکی هم هنری بس بزرگ نخواهد بود (هر چند امروزه به دلیل فرهنگ غلط به یکی از مشکلات بشری تبدیل شده است). شاهد آن هستیم که حتی تلاش در این راستا به جایی رسیده است که جهت رفع نیازهای روزافزون جوامع به تولیدات هورمونی روی آورده‌اند. البته این تولیدات هم، خود با عواقبی که دارند به مشکل تبدیل شده‌اند. در اینجا باید به این نکته هم اشاره کرد که عدم جوابگویی تولیدات هورمونی نشان از آن دارد که همواره بهترین محصولات را طبیعت عرضه خواهد کرد. همچنین مداخله‌ی انسان در طبیعت برای تولید بیشتر، با خود چیزی جز انحراف به همراه نخواهد داشت. برای همین بگذار تا این مسیر به روند طبیعی خود ادامه دهد. به جای آن باید بر اساس این دستورالعمل رفتار کرد:

در تعامل بین تو و طبیعت، چه مقدار محصول به تو خواهد داد و تو بر اساس استعداد خود چگونه می‌توانی مشارکت کنی و با آن همسو گردی. انسان به جای اینکه نحوه‌ی تعامل خود را با طبیعت درست نماید به دستکاری در طبیعت پرداخته است. لذا محیط زیست در حال نابودی است و همه‌ی دانشمندان به این نکته اشاره داشته‌اند. اگر تدابیر لازم فوراً اتخاذ نشوند در آینده دیگر فایده‌ای نخواهد داشت. این موارد عموماً از طرف سازمان ملل بیان داشته می‌شوند.

مسئله‌ی عوض کردن فرهنگ‌ها در این نکته بسیار مهم است. چه چیزی باید عوض شود و چگونه باید عوض شود؟ همچنین مورد دیگری که باید به زبان بیاوریم، این است که چون انسان موجودی اجتماعی است لذا وابسته به فرهنگ است، به فرهنگ خود عادت می‌کند و آن را می‌شناسد و فرهنگی بودن مانند بخشی از ذهنیت جامعه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌گردد. در این مورد جوامعی که به بهترین شیوه، فرهنگ خود را توسعه می‌دهند و بر مبنای آن

زندگی می نمایند و آن را نیرومند می سازند جوامعی هستند که در زمینه انتقال فرهنگ به نسل آینده خود با مشکل روبه رو نمی شوند. می توانند سنت ها و فرهنگ خود را که از گذشتگان و از پیشینیانشان به آنها رسیده و در حال حاضر بر مبنای آن می زیند، به آینده گان منتقل نمایند. قالب انتقال آن، حافظه و معیارهای زندگی هستند. هر جامعه ای که حافظه ای اجتماعی خود را به نسل آینده اش منتقل نماید می تواند مطمئن باشد که آینده ای خود را تضمین نموده است و مشکلاتی را که در آینده با آنها روبه رو خواهد شد، حل خواهد کرد. هر جامعه ای به این توفیق دست نیافته و نتوانسته که فرهنگ خود را از طریق حافظه اش به نسل نو منتقل نماید، از هم پاشیده و متلاشی شده است. این یکی از ویژگی های جامعه است که به این وسیله تدابیر لازم را اتخاذ می نماید و آینده ای خود را تضمین می نماید. برای مثال ما که کورد هستیم و به زبان کوردی صحبت می کنیم از این مورد که زبان ما را چه کسی به وجود آورده و تا به امروز رسانیده آگاهی نداریم. متولد می شویم، از سه، چهار سالی شروع به حرف زدن با آن می کنیم و در هشت سالگی به مدرسه می رویم (البته مدارس بیگانه هستند) در خانه زبان مادری را می آموزیم. هزاران سال پیش این زبان به وجود آمده و تو آن را یاد می گیری، به همین راحتی و هیچ یک از ما حتی یک لغت هم نساخته ایم. اما ساعت ها و روزها با این زبان صحبت می کنیم. ما از بسیاری از آداب و رسوم مان پیروی می کنیم بدون آنکه از آنها اطلاعی داشته باشیم و یا آنها را دیده باشیم و یا زیسته باشیم. حافظه جامعه بدین صورت است و به این شیوه محکم کاری می کند. نمونه ای آن را در مورد زبان بیان کردیم. در حال حاضر زبان کوردی به همین صورت است. هر چند امروزه تا حدی آسیمیله (ذوب) شده ولی حافظه ای جامعه با مقاومت خود آن را به ما رسانیده و ما اکنون زبانی داریم که می توانیم در رسانه هایمان با آن آرای خود را به خلق مان برسانیم. احتمال دارد که خیلی از سنت های ما بسیار ساده و ابتدائی مانده و روز آمد نشده باشند، ولی رگه های هویتی خود را در آن مشاهده می کنیم و می توانیم بگوییم که «ما هم هستیم» اما ما آنها را به وجود نیاورده ایم. ما شنیده ایم و دیده ایم و یا اصلاً نشنیده و ندیده ایم اما آنها را تجربه می نمایم. شاید این مسئله برای ما کمی هم نامفهوم جلوه نماید. حال این پرسش پیش می آید که چگونه امکان دارد ما بدون دیدن و شنیدن مسئله ای، از آن پیروی نماییم؟ در پاسخ این پرسش باید گفت که این موارد چنان در حافظه ای جامعه ای نقش بسته اند که گاهاً مانند اعمال غیر ارادی ما سر بر می آورند. به جشن های نوروز در کوردستان دقت نمایید، تنها شنیدن اسم نوروز کافی است تا ما را به اعصار گذشته ببرد. ما در واقع از شنیدن اسم نوروز احساس اراده و آزادگی می کنیم، حتی اگر از داستان واقعی آن اطلاعی نداشته باشیم.

در اصل وقتی که جامعه به این صورت حافظه اش را به نسل نو منتقل می نماید، از خود محافظت به عمل می آورد و ماندگار می ماند. ما این را حافظه ای جامعه و بعد نیرومند اخلاقی جامعه می نامیم. به عنوان نمونه وقتی قبلاً کسی در کوردستان به شهر رفته و بعد به روستا مراجعت می کرد، اگر به زبان دیگری غیر از کوردی صحبت می کرد عیب شمرده می شد، جامعه او را طرد می کرد و رفتارش را اخلاقی نمی دانست. اینها شیوه های دفاعی جامعه هستند. مثلاً به حکایت و داستان ها نگاه کنید، همیشه در آنها عناصر نیک به پیروزی می رسند، نیروهای شرور و شوم شکست می خورند و جامعه به این صورت پیغام خود را می رساند. در این داستان ها همیشه پیروزی نیروهای نیک به وقوع می پیوندد. از این طریق جامعه امید و اراده اش را برای نیل به اهداف آینده به زبان می آورد و منتقل می نماید. در واقع زبان بازگویی، شناساندن و محافظت جامعه در این موارد نهفته است. در بنیان تمام داستان ها، اهداف، اخلاقیات و راه های نجات در صورت بروز مشکل برای جامعه نهفته است. مثلاً در داستان کاوه ی آهنگر، رمز و راز پیروزی بر استعمارگران گفته شده و می توان از آن بهره برداری کرد و آن را به روز کرد. جامعه در هر حوزه و عرصه ای بخشی از حافظه ای خود را قرار داده، لازم نیست که به جای دوری رفته و یا از مکان هایی بازدید نمایید، این حافظه ها در دسترس

همگان قرار دارد و به راحتی می‌توان در داستان‌ها، غذاها، پوشاک و البسه، موسیقی، اماکن مقدس و سایر جاها به این حافظه‌ها دست یافت. در هر جایی بخشی را نهفته تا ماندگار بماند و آن را به صورت مستمر نگه دارد. حافظه‌ی جامعه این است و به این روش آموزه‌های خود را به نسل‌های آتی می‌رساند. شاید این پرسش پیش آید که چگونه می‌توان بر اساس حافظه‌ی جامعه آموزش و تعلیم دید؟ باید زبان را یاد بگیریم، آداب و رسوم را بدانیم، از اسطوره‌ها و داستان‌های آن باخبر باشیم، ترانه‌هایش را بلد شویم تا تعالیم آموزشی آن را فرا بگیریم. به عنوان یک مقوله‌ی فرهنگی که امروزه ارائه می‌شود، شنیدن موسیقی، گوش دادن به نقل حکایات و داستان شنیدن نباید تنها برای میل و ذوق باشد بلکه بایستی برای دیدن مسائل آموزشی و تعالیم نهفته در آن و زندگی بر اساس آن‌ها باشد. تنها برای ذوق و سرگرمی به موسیقی و داستان گوش سپردن انحرافات ناشی از نظام سرمایه‌داری هستند که در این چهل پنجاه سال گذشته به وجود آمده‌اند. بایستی ترانه خواندن تنها برای بالا و پایین پریدن و لذت شخصی نباشد، بلکه برای جامعه و در خدمت آن قرار گیرد و بایستی به بخشی از هویت آن تبدیل شده و جامعه آن را حس کند. اینها برای افزایش درک ما از اسرار و رموز زندگی هستند، برای درک اینکه بدانی کیستی و از کجا آمده‌ای، چرا زندگی می‌کنی و چه وظیفه‌ای در قبال این اسرار و زندگی داری. جامعه‌ای که این موارد را در خود نهادینه گرداند و به بخشی از زندگی تبدیل کند، مفهوم زندگی در نزد افرادش متعالی‌تر، والاتر و مقدس‌تر خواهد شد و بسیار ارزشمندتر و با معنا می‌شود. وقتی هم که به این درک دست یافت با دیدی جداگانه به ارزش‌هایش خواهد نگرست، زیرا می‌داند که چه سیری را طی کرده و به کجا می‌رود و درک خواهد کرد که با یک ترانه و یا مفهومی مقدس چگونه می‌شود در اعصار سفر کرد.

اما اکنون وضعیت برعکس شده، انسان‌ها به ابژه (شیء) تبدیل شده‌اند و محصولات کاپیتالیستی عرضه شده در فروشگاه‌ها به حالت مقدس درآمده‌اند و به سوژه تبدیل گشته‌اند. آنچه که مهم است میزان فروش است نه میل و علاقه‌ی انسان‌ها. تو وقتی چیزی را و یا کالایی را خریداری می‌کنی ارزش پیدا می‌کنی در غیر این صورت هیچ ارزشی نخواهی داشت. در حال حاضر معیار جامعه‌ی متمدن و توسعه یافته این است که چقدر خرید می‌کنی و یا چقدر مصرف می‌کنی. هر کسی که بیشترین میزان مصرف را داشته باشد، سرآمد است. اما اگر از لحاظ فرهنگی به آن نگاه کنیم در واقع انسان خود را می‌خورد چون اینها محصول انسانند و اگر این خودخوری ادامه داشته باشد، بحرانی که در حال حاضر دچار آن هستیم عمیق‌تر خواهد شد. برای همین مواردی که حافظه‌ی جامعه را تشکیل می‌دهند بسیار مهم می‌باشند. همه‌ی اسرار و ارزش‌های انسانی در اینجا نهفته‌اند. پس در مسئله‌ی فرهنگ به این جمع‌بندی می‌رسیم: فرهنگ‌ها به وجود می‌آیند، تغییر می‌کنند و انتقال می‌یابند و هر نسلی هم به نوبه‌ی خود مواردی را به آن اضافه می‌نماید. البته رهبر آپو برای آن فرمولی را ارائه کرد: **هر چقدر از تاریخ و گذشته‌ی خود آگاهی داشته باشی و درک‌شان نمایی و مطابق با آنها زندگی کنی و بر اساس درک از گذشته بر آنها بیفزایی و تغییرشان دهی، به همان میزان به هویت و شناسه‌ی تو تبدیل خواهند شد.** لذا، هم برای تغییر و هم برای درک حافظه‌ی جامعه، آگاهی از گذشته لازم است. چون قاعده‌ی دیگری هم درباره‌ی فرهنگ وجود دارد و آن قاعده این است که فرهنگ در اصل شامل موارد باستانی و تاریخی است. فرهنگ حال نبوده بلکه دیروز و گذشته است. هنوز آینده معلوم نشده و در حال حاضر هم مشخص نیست که از لحاظ فرهنگی چه رخ دهد. در نهایت می‌توان فرهنگ را به این صورت تعریف کرد: **آنچه که در زندگی گذشته آفریده شده، در سیر تاریخی‌اش بر آن افزوده شده، تغییر یافته، نوگرایی در آن ایجاد شده و تا به امروز آمده است.** انسان چقدر آن را بشناسد به همان اندازه معتادار زندگی خواهد کرد و همانقدر هم برای خود آینده‌ای نیرومند را تضمین می‌نماید.

تفاوت بین فرهنگ‌ها

چرا انسان‌ها فرهنگ به وجود می‌آورند و چه احتیاجی به ایجاد آن دارند؟ برای پاسخ به این پرسش باید نخست به مواردی درباره‌ی انسان و ویژگی‌های او در بین جانداران پردازیم و بدانیم که در طول تاریخ چه سیری را برای جبران این نقیصه طی کرده است. انسان از لحاظ جسمانی در میان جانداران در موقعیت ضعیفی قرار دارد و اگر در این رابطه تدابیر لازم را اتخاذ ننماید، نمی‌تواند به حیات خود بر روی زمین ادامه دهد. برای مثال فرزند آدمی در طبیعت هیچ وسیله‌ی دفاعی ندارد و بسیار ضعیف و ضربه‌پذیر است. تا سن پانزده سالگی نمی‌تواند به خوبی از خود محافظت نماید. اما بچه‌ی حیوانات را در نظر بگیرید، به محض زاده شدن و بعد از چند دقیقه بر روی پاهای خود می‌ایستد، ولی فرزند انسان این توانایی را ندارد. لذا باید برای بقا تلاش بیشتری بنماید. چند غریزه‌ی اساسی از قبیل غریزه‌ی گرسنگی، غریزه‌ی دفاع و محافظت و غریزه‌ی جنسی وجود دارند که این ویژگی‌ها در همه‌ی جانداران دیگر هم وجود دارد. سایر حیوانات از لحاظ بیولوژیکی (زیست‌شناسی) تطابق بیشتری با طبیعت دارند و توانایی آن را دارند که به صورت طبیعی به حیات خود ادامه دهند. اما انسان، به دلیل ضعفی که در این سه مقوله دارد اگر تدابیر لازم را به کار نیندد، قادر به تداوم حیات نیست. برای مثال، جهت اینکه انسان از خود محافظت نماید احتیاج به سازمانده‌ی و مکانی برای دفاع از خود دارد. علاوه بر ابزارهایی که در طبیعت یافت می‌شوند به ابزار دیگری هم برای دفاع نیاز دارد. تنها با ویژگی‌های بدنی خود قادر به محافظت از خویشتن نیست. زیرا مانند پرندگان توانایی پریدن و مانند برخی دیگر دارای سرعت زیاد نیست. با این نقاط ضعف، انسان در وهله‌ی اول باید در تلاش برای ادامه زندگی موفق گردد و بتواند در چرخه‌ی حیات باقی بماند. ما به مثابه‌ی جنبشی انقلابی، قطعاً دارای ایده‌آلهایی هستیم و برای آن در حال مبارزه و تلاش هستیم و نظام خاص خود را به وجود آورده‌ایم، اما قبل از همه‌ی اینها باید زنده بمانیم، بتوانیم که در عرصه‌ی مبارزه حاضر بوده و بقای خود را تضمین نماییم. یعنی از لحاظ فیزیکی وجود داشته باشیم. برای همین دفاع و محافظت در اولویت قرار دارد. اگر این مورد را به جای نیاوریم از دور خارج خواهیم شد و سایر فعالیت‌ها هم دچار رکود می‌شوند.

لذا آنچه که ما از آن به عنوان فرهنگ نام بردیم و انسان آن را خلق می‌کند اساساً در این نکات به مثابه‌ی یک احتیاج ضروری خودنمایی می‌کند. این نقاط ضعف در انسان باعث به وجود آمدن جامعه شده و جامعه هم راه را بر ایجاد فرهنگ می‌گشاید. به عنوان مثال، انسان قادر به خوردن بیشتر گیاهانی که بر روی زمین وجود دارند، نیست. از این رو، برای رفع این نقیصه دست به ابتکارات و ابداعاتی از قبیل پختن، خشک کردن، سرخ کردن و غیره زده است. در زمینه‌ی دفاع هم دست به ابداعاتی زده و در مورد ادامه‌ی نسل نیز هر جامعه معیارهایی را قرار داده است. ویژگی‌های انسان مخصوص خود او و جامعه‌اش می‌باشند. جامعه تنها یک جامعه‌ی ساده نیست. جوامع بسیاری در روی زمین موجودند اما جامعه انسانی به خاطر این نکات ضعف که مخصوص او هستند از سایر جوامع جداست. یعنی نه بمانند یک گله‌ی گوسفند است و نه بمانند یک باغ یا جنگل، اما اصل همان اصل است و آن اصل برای هر موجودی که می‌خواهد زنده بماند و دارای تأثیر باشد صدق می‌کند. این اصلی کلی در موجودات است و انسان با جامعه و تمامی موجودیت‌های فرهنگی خود می‌خواهد پاسخ‌گوی این اصل و قاعده باشد. همه‌ی فعالیت‌های انسان در این راستاست، لذا، اگر هدف درست باشد، فرهنگ‌سازی هم جبهتی درست پیدا خواهد کرد. اگر در تعیین هدف اشتباهی صورت بگیرد در فرهنگ‌سازی هم به خطا خواهیم رفت.

به خاطر همین ویژگی‌های مخصوص به انسان، وقتی که جامعه به وجود آمد در کنار همه‌ی مشکلات قبلی انسان، جامعه هم با خود مشکلاتی را برای او به همراه آورد. چون جامعه به مثابه‌ی مکانی نو برای زندگی انسان بود. برای

همین انسان در دو مکان زندگی می‌کند، اول مکان طبیعی و جغرافیایی و دوم جامعه‌اش. همچنین انسان دو بار به وجود می‌آید نخست، تولد طبیعی او و بعد هم تولد او در داخل جامعه. دو بار هم می‌میرد یکبار به مرگ طبیعی و یکبار هم در جامعه و اینها در انسان باعث ایجاد دو خصلت می‌شود. برای تحلیل انسان باید به هر دوی این مسائل توجه داشت و منظور ما این است که شخصیت انسان از هر دو مکان تأثیر می‌پذیرد. ما اگر از این تأثیرات آگاهی نداشته باشیم هرگز نخواهیم توانست انسان را به درستی بشناسیم. می‌توان گفت که بخش فیزیولوژیکی انسان که به معنای دیگر بُعد حیوانی او می‌باشد، خصلت ضعیف اوست. زیرا از این لحاظ انسان تفاوت زیادی با سایر حیوانات نخواهد داشت. به عنوان مثال انسان از لحاظ فیزیولوژیکی با موش شباهت‌هایی دارد و برخی ویژگی‌های جسمانی انسان نیز بسیار به سگ می‌مانند. می‌خواهیم بگوییم که تفاوت زیادی بین انسان و سایر حیوانات وجود ندارد. اما اساساً انسان در جامعه موجودیت می‌یابد؛ حتی از لحاظ فیزیکی. آنچه که به ما اجازه می‌دهد که در حال حرکت به اطراف نگاه کرده و با دست خود کار دیگری انجام دهیم، بتوانیم از ابزار استفاده کرده و حرکات ترکیبی را به راحتی به انجام برسانیم، نتیجه‌ی فعالیت در جامعه است. عمل انسان در جامعه از لحاظ فیزیکی به او شکل می‌دهد. این نشان از کم دانستن و بی‌اهمیت جلوه دادن بُعد فیزیکی انسان نیست. هر چند این مقوله راه را بر پیشرفت انسان گشوده اما در واقع انسان همانی است که در جامعه شکل می‌گیرد. دستاوردهای جامعه ثمره‌ی اجتماعی بودن انسان است. هر چقدر نکات ضعف جسمانی انسان مانع‌ساز باشند اما در نهایت آنچه که ما از آنها بحث می‌نماییم مانند فرهنگ، جامعه و انسان، سرانجام اجتماعی بودن انسان هستند. اگر اجتماعی شدن صورت نمی‌گرفت چه می‌شد؟

تقسیم‌بندی فرهنگ‌ها

در باب فرهنگ و در چارچوب دفاعیات رهبر آپو، مواردی را که بتوانیم تعمیم دهیم وجود دارند. در تعاریف جدیدی که از فرهنگ به عمل آمده، جامعه را به عنوان طبیعت دوم نام نهاده‌اند. منظور دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم و انسان آن را به دست خود ساخته است. برای همین به مجموعه دستاوردهای فرهنگی انسان طبیعت دوم نیز گفته می‌شود. برای اینکه بسیار زیاد و متنوع و رنگارنگ هستند، انسان نمی‌تواند به صورت کلی فرهنگ را مورد بحث قرار دهد و بهتر است که قابل لمس تر و با واکاوی بیشتری به آن پرداخت. در اینجا به یک تقسیم‌بندی کلی در مورد فرهنگ می‌پردازیم و بر اساس دیدگاه و جهانبینی مان آن را به دو بخش تفکیک می‌کنیم: یکم، فرهنگ اجتماعی و دوم، فرهنگ غیراجتماعی. فرهنگ اجتماعی که همان فرهنگی است که جامعه جهت ادامه‌ی حیات و ماندگاری و معنادار شدنش به وجود می‌آورد و آن را فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک می‌نامیم. فرهنگ غیر اجتماعی نیز که به مدت پنج هزار سال است که بر جامعه تحمیل شده، خارج از فرهنگ جامعه بوده و ما آن را فرهنگ قدرت و حاکمیت می‌نامیم. و یا به مثابه‌ی فرهنگ طبقاتی و دولت‌گرا از آن بحث می‌کنیم. برای همین این تنوع فرهنگی که توسط انسان به وجود آمده را بدین طریق از همدیگر جدا می‌کنیم. می‌توان بر اساس تقسیم‌بندیهای دیگری هم عمل کرد و از لحاظ زمانی و مکانی و گستردگی و غیره هم به جداسازی فرهنگ اقدام کرد. اما در اساس فرهنگ، یا فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک است و یا فرهنگ قدرت‌گرا و دولت‌گرا. فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک آن بخش‌هایی از فرهنگ را شامل می‌شود که ثابت هستند و تغییر نمی‌کنند. مثلاً اقتصاد، فرهنگی اجتماعی است و اگر اندوخته‌ی مادی را جهت ادامه‌ی حیات و تغذیه‌ی خود به وجود بیاورد یک فرهنگ اجتماعی خواهد بود و تا وقتی که جامعه برقرار باشد و انسان در حال حیات باشد این فرهنگ هم وجود خواهد داشت. نمونه‌ای دیگر، علم و تکنولوژی است که آنهم یک

فرهنگ اجتماعی است و در نتیجه‌ی احتیاجات جامعه به وجود آمده است و بسته به حیات اجتماع دوام می‌یابد. این فرهنگ‌ها که فرهنگ اشتراکی نام نهاده شدند ثابت هستند و تنها در آنها نوآوری ایجاد خواهد شد. هنر و سیاست هم همین ویژگی را دارند. اینها حیطه‌های اساسی زندگی انسان هستند و تغییر نمی‌یابند. وقتی جامعه به وجود آمد و این حیطه‌ها آفریده شدند و آدمی زندگی خود را در این بخش‌ها به مانند امروز آغاز کرد، اعتقادات و جشن‌ها و ادیان و باورداشت‌ها به وجود آمدند و انسان توانست برای خود بهشتی را فراهم آورد. انسان با همه‌ی دستاوردهای مادی و معنوی‌اش، وقتی که بهشت خود را آماده کرد در مقابلش مواردی ظهور کردند که ما آنها را مانند جهنم می‌بینیم. مثلاً قدرت جویی و دولت‌گرایی نمایانگر جهنم هستند. اگر اقتدارگرایی و دولت‌جزو ملزومات جامعه محسوب می‌شدند، بایستی دستاوردهای چندین هزاران سال‌های که ما انتظارشان را داریم مهیا می‌گشتند. ۹۸ درصد تاریخ اجتماعی انسان به صورت اشتراکی و کمونال سپری شده. دوره‌ی زمانی‌ای که فرهنگ طبقاتی ایجاد شده و قدرت، حاکمیت و اداره‌ی دولتی پدید آمده‌اند تنها شامل ۲ درصد است. پس به این نتیجه می‌رسیم که در فرهنگ دولتی و اقتدار، بی‌عدالتی و قتل و کشتار وجود دارد و دروغ و فریب و پایمال کردن حقوق دیگران صورت می‌گیرد. تحقیر قسمتی از جامعه، بیکار گذاشتن، بی‌هویت نمودن و سلب اندیشه و زبان از ویژگی‌های این فرهنگ است. اما فرهنگ اجتماعی تماماً برعکس آن می‌باشد، زیرا فرهنگ متعلق به تمام جامعه است و جامعه هم شامل همه‌ی افراد می‌شود. جامعه به این دلیل تشکیل می‌گردد که در آن فعالیت‌های اشتراکی و جمعی به انجام برسد. اینکه عده‌ای کار کنند و عده‌ای دیگر از آن استفاده نمایند در تضاد با اصول تشکیل جامعه است. زیرا جامعه هستی‌ای ارگانیک (زنده و سازمان‌مند) است. با مثالی درباره‌ی بدن انسان به تفهیم موضوع می‌پردازیم. آیا امکان دارد که چشم شما بگوید من بسته خواهم بود و پاها بتوانند به فعالیت‌های روزانه‌ی خود پردازد، و یا به سر کار رفته و یک دست شما بگوید من امروز کار نمی‌کنم. چنین چیزی امکان ندارد. در سازماندهی ارگانیک (زنده) این امر غیر ممکن خواهد بود. **ارگانیک بودن و زنده بودن، سکون در یک بخش خود را نمی‌پذیرد.** فرهنگ جامعه به این صورت است.

به دنیای امروز توجه کنید، جمعیت جهان در حدود ۷ میلیارد است ولی در حدود یک سوم آن بیکار هستند. البته این آمار هم جای اعتماد نیست، زیرا در بیشتر کشورها آمار دروغین ارائه می‌دهند. همچنین باید توجه داشت که، نباید مشاغلی را که هیچ نفعی برای جامعه ندارند و به صورت انگل‌وار از جامعه تغذیه می‌نمایند کار و شغل به حساب آورد، زیرا این مشاغل تنها در خدمت منافع شخصی بوده و هرگز در جهت پیشبرد اهداف جامعه کار نخواهند کرد. این فرهنگ که باعث بی‌نظمی و بی‌عدالتی شده، مرتبط با اقتدار و دولت است. به عنوان نمونه به تولید اضافی که همان تولید مازاد بر مصرف جامعه است دقت کنید، همه چیز زیاد است و در بازار به وفور یافت می‌شود، اما نصف بیشتر مردم گرسنه هستند. چرا اینچنین موردی در جهان اتفاق می‌افتد، چه کسانی خواهان این هستند و به احتکار و عرضه‌ی نادرست اقلام اقدام می‌نمایند؟ همه‌ی ما می‌دانیم که این اسراف و ربا است و بارها در اسطوره و ادیان به حرام بودن آن اشاره شده است. اسلام در مقابل آن خمس و زکات را به عنوان تدبیر اتخاذی در نظر گرفته بود و تا حدی در کنترل آن موفق عمل کرد. ما باید این تفاوت‌های فرهنگی را به خوبی درک نماییم. منظور ما تفاوت بین فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک و فرهنگ اقتدار و دولتی است. تضاد بسیار عجیبی است، از یک طرف همه چیز فراوان است و از طرف دیگر هرکسی قادر به مصرف نیست، همه چیز موجود است اما هر کسی توانایی خرید را ندارد و مردم از گرسنگی می‌میرند. فرهنگ‌های اینگونه در جامعه جایگاهی ندارند. انسان برای ادامه‌ی حیات خود و جامعه دست به تولید می‌زند وقتی که تو تولید کردی و از آن استفاده نکردی، معنایی ندارد. اگر تأثیری در زندگی نداشته باشد، تولید یا عدم تولید چه معنایی خواهد داشت؟ پس برای چه تولید می‌شود؟ آیا تنها برای عده‌ای از انسان‌ها؟ آیا این درست

است؟ اگر تولید تنها برای عده‌ای از جامعه باشد، بی‌معنی است، زیرا جامعه از عده‌ای معدود تشکیل نشده و شامل تمام اعضای آن خواهد بود.

در برخی از کشورها برای اینکه تقاضا را کنترل نمایند محصولات اضافی را یا در دریا می‌ریزند و یا تحت عنوان یک حادثه‌ی طبیعی آن را نابود می‌نمایند تا به این وسیله بازارهای بورس گرم‌تر گردند. خصوصاً این کار را با همکاری سازمان‌های بیمه انجام می‌دهند، یعنی یک حادثه‌ی ساختگی را مطرح کرده و در آخر هم پولشان را از بیمه دریافت می‌دارند تا محصولات به آسانی در دسترس جامعه قرار نگیرد. فرهنگی به این شکل در جامعه جایی ندارد و در اصل این عمل، عملی جامعه‌کش است. کسانی که این کارها را انجام می‌دهند از عمل خود بسیار مسرور خواهند شد. حال آنکه این کار یعنی شوخی با جان انسان‌ها، جای سرور و خوشحالی نخواهد بود. شادمانی باید در سربلندی و پیروزی جامعه جستجو گردد. کاری که این افراد انجام می‌دهند دقیقاً همان عملی است که در آرنا و در روم باستان برای شادی مردم شهر انجام می‌دادند. در آن زمان انسان‌ها را به خورد شیرها و جانوران درنده می‌دادند و در حال حاضر تعدادی از انسان‌نماها همان کار را برای راحتی و مسرت خود انجام می‌دهند. به کم‌دین‌های سینمایی اگر دقت کنید همیشه نقش آنها نقش آدم‌های احمق و نادان است. آنان این نوع انسان‌ها را مضحکه‌ی خود قرار می‌دهند و از آن لذت می‌برند. اما جامعه، اعضای خود را به تمسخر نمی‌گیرد یا به عبارت بهتر خود را به استهزاء نمی‌گیرد. جامعه برای اینکه شادمان باشد دلایل دیگری دارد، جامعه دست به کار می‌شود و به فعالیت ادامه می‌دهد، اگر در کار خود موفق نشود برای او به مثابه‌ی یک تراژدی خواهد بود. زیرا نتیجه‌ی همه‌ی تلاش‌ها و زحمات خود را در موفقیت می‌بیند. جامعه دست به تلاش خواهد زد و اگر در آن کار توانست قبل از موعد مقرر و با برنامه کار خود را به پایان ببرد، به جشن و پایکوبی و شادمانی خواهد پرداخت. فرهنگ جامعه اینگونه است. امروزه هرگونه انحراف و کژی و بی‌قاعدگی و پوسیدگی به عنوان شوخی و خنده قلمداد می‌شود و این یعنی گسست جامعه و از هم پاشیدگی‌اش. ما این را فرهنگ اقتدار می‌نامیم. ما در ابتدا ارزش‌های فرهنگی و ضد ارزش‌ها را به این صورت از هم جدا خواهیم کرد. ارزش‌هایی وجود دارند که در زندگی انسان‌ها محوریت دارند و به جامعه روحیه، اراده، زندگی و معنا می‌بخشند. در مقابل، ضد ارزش‌هایی وجود دارند که انسان را نابود می‌نمایند. در هر جایی می‌شود این تفاوت‌ها را دید. برای مثال، غریزه‌ی دفاعی باعث شده است که آدمی دست به اقداماتی حفاظتی بزند. کسی نمی‌تواند این گونه اقدامات را در مقابل خود انسان به کارگیرد و غریزه‌ی دفاعی اجازه‌ی این را نداده که ارتش‌های چند میلیونی به وجود بیاوریم. اساساً این غریزه در مقابله با حملاتی که از بیرون متوجه انسان است اقدام به پاسخگویی می‌نماید. وقتی که در انسان پیشرفت حاصل شد و این پیشرفت باعث گشت که دنیای اطراف خود را بهتر بشناسد، توانست که در مقابل تهدیدات محیط هم از خود محافظت نماید. اما فرهنگ اقتدار با این غریزه چه کرده؟ با تحریف آن شروع به تولید و به کارگیری تسلیحات در مقابل خود جامعه کرده است. سیستم حاکم، همواره در مقابل خود تهدیداتی را فرض می‌نماید و برای مقابله با این تهدیدات فرضی دست به تولید انواع تجهیزات خواهد زد. برای نمونه کشور آمریکا را در نظر داشته باشید، همیشه باید در برابر خود تهدیدی را داشته و برای مقابله با آن دست به حمله زده و ذهنیت جامعه را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. این کشور بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن جبهه‌ی سوسیالیسم رئال، علناً در دنیا به دنبال دشمن بوده و این کشور بدون دشمن قادر به ادامه‌ی حیات نخواهد بود. برای همین به ایجاد القاعده پرداخت. به فیلم‌های هالیوود هم دقت نمایید، همه‌ی آنها در راستای القای این ذهنیت به جامعه هستند که همیشه تهدیدی مردم و خلق آمریکا را به مخاطره انداخته و سردمداران این کشور هم تمام توان و امکانات خود را برای مقابله با این معضل به کار می‌گیرند. از یک طرف ذهنیت جامعه و غریزه‌ی دفاعی را تحریک کرده و از طرف دیگر هم نوترین و

مدرن ترین کشفیات علمی را برای ساخت سلاح های کشتار جمعی به کار می برد. اکنون هم تحت عنوان دموکراسی و جنگ رهایی خلق های خاورمیانه، بزرگ ترین جنایت ها را مرتکب می شود. در مقابل سیل، زلزله، طوفان و بیماری هیچ تدبیری اتخاذ نمی گردد اما در برابر انسان ها همه جور مقابله انجام داده می شود. این فرهنگ اقتدار است که دست به تشکیل ارتش های بزرگ، تسلیحات اتمی و شیمیایی و میکروبی، دستگاه ها و سازمان های استخباراتی و پلیس ها و انواع راه های دیگر می زند.

آدمی برای اینکه از خود محافظت نماید، به غارها پناه برد، اقدام به ساختن خانه و سرپناه نمود، از تله و دام گذاری بهره برد و برای مقابله با تهدیدات گسترده تر زندگی جمعی و اشتراکی را گسترش داد. در قانون جامعه، برای محافظت احتیاجی به ارتش میلیونی وجود ندارد. منظور ما این نیست که در بین جوامع اصلاً مشکلی ایجاد نخواهد شد، اما در این حالت از موضع دفاع مشروع می توان استفاده کرد که البته این امر امتحان خود را نیز پس داده است. برای همین در انحرافات که در نحوه زندگی جامعه از طرف نیروهای اقتدارگرا صورت پذیرفته است به وضوح شیوهی دشمنی آن با جامعه دیده می شود. طرز دفاع مشروع هم تفاوت های زیادی با به کارگیری ارتش دارد. دفاع ذاتی یکی از ویژگی های جامعه بوده و از قانون های هستی است. هر چیزی از خود دفاع می کند و مسئلهی اساسی در دفاع، سازماندهی است. انسان در اساس به وسیلهی سازماندهی از خود دفاع می نماید و سازماندهی هم به وسیلهی فکر و ایدئولوژی انجام پذیر خواهد بود. یا به عبارتی دیگر می شود گفت که انسان با ایدئولوژی از خودش دفاع می کند. به اندازه ای که کفاف او و جامعه اش را بدهد می تواند در مقابل تهدیدات خارجی پاسخگو باشد. این یکی از حقوق انسانی بوده و کسی نمی تواند او را به خاطر این عمل نکوهش نماید. در اینجا بهتر به این مسئله هم پی می برید که چرا در حال حاضر سیستم سرمایه داری بر این اصرار دارد که دوران ایدئولوژی به پایان رسیده و دیگر احتیاجی به ایدئولوژی وجود ندارد. در واقع می خواهد بگوید که دیگر احتیاجی به سازماندهی ندارید و لازم نیست که از خودتان دفاع نمایید. اما متأسفانه بسیاری ها به این گفتهی سیستم سرمایه داری باور کرده و آن را موعظه می نمایند و به مبلغان آن تبدیل شده اند. در واقع سیستم با بیان این مورد می خواهد که جوامع را از سلاح دفاعی محروم کرده و با از بین بردن سازماندهی جوامع به وسیلهی فردگرایی، به راحتی به همه ی جوامع حمله کرده و به استثمار آنها بپردازد. روشنفکران جامعه هم به همین صورت فکر کرده و متوجهی تهدیدی نیستند که انسان ها را احاطه کرده است. این یکی از بزرگ ترین مشکلات ما در کوردستان نیز هست. این گفته هم از این جا سرچشمه می گیرد که نیرومندترین جوامع، سازمان یافته ترین جوامع هستند. برای مثال یهودیان را در نظر بگیرید، در دنیا به وسیلهی سازماندهی نیرومند همه ی کشورها را تحت تأثیر قرار داده و در همه چیز مداخله می کنند. این قوانین را که قوانین طبیعی دفاع جامعه هستند قبول ندارند و به نیابت از جامعه خود را مسئول دفاع از جامعه می پندارند. اقدام افراد را برای دفاع از جامعهی خود تحت عنوان تروریسم به چالش می کشند و سازمان هایی را که برای این اهداف مبارزه می نمایند وحشی و به دور از تمدن و فرهنگ قلمداد می نمایند.

اما اگر اقدام به انفجار بمب اتمی، بمباران های هوایی، به پرواز در آوردن هواپیماهای جنگی و ایجاد مراکز اتمی و شیمیایی کنید، این امر نه تنها انسانی نخواهد بود بلکه کاملاً حیوانی خواهد بود. قانونی بدین گونه در دنیا وجود ندارد و حتی حیوانات هم به همچنین امری دست نمی زنند. کدام یک از حیواناتی مثل مار، خرس و گرگ چنین کاری می کنند؟ کاری که انسان انجام می دهد در سطحی پایین تر از حیوان قرار دارد. آنرا «حیوان شدگی ای که ویژه ی انسان است»، باید گفت. همچنان که رهبر آپو در این باره می گویند که: «کشتن، قتل عام و جنایات علیه بشریت بر خلاف آنچه گفته می شود، عملی حیوانی و غیر انسانی است، عملی انسانی و غیر حیوانی است». زیرا حیوانات

اصلاً این کارها را انجام نمی‌دهند و تا به حال دیده نشده که در جایی حیوانات، حتی حیوانات درنده دست به قتل عام همدیگر بزنند. این اقدامات ناشی از فرهنگ اقتدار و وحشت و فردگرایی و لیبرالیسم است که دولت‌ها آن را انجام می‌دهند. چون حاکمیتی ایدئولوژیک هم وجود دارد (ایدئولوژی دولت-ملت و ملی‌گرایی) این موارد به عنوان امری عادی و لازم برای جامعه نشان داده می‌شوند. انسان‌هایی که این فرهنگ را قبول می‌نمایند، برده بوده و لذا می‌توان گفت که برده‌داری حاکم است. زیرا تنها برده‌ها این امر را قبول می‌کنند و هدف اقتدار هم اسیر گردانیدن و برده ساختن جامعه است. تا وقتی که طبقه‌ای برده وجود نداشته باشد انحرافات بی‌دین سان از طرف حاکمیت و اقتدار به عنوان فرهنگ ارائه نمی‌شود، چون این فرهنگ نه متعلق به فرد و نه جامعه است.

در ابتدا فرهنگ اقتدار را هم به این صورت دسته‌بندی می‌کنیم: مراحل برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری. در بین آنها فرهنگ سرمایه‌داری از همه خطرناک‌تر است. برده‌داری در آغاز چون نیرومند نبود تا حدی مطابق جامعه رفتار می‌کرد. در مرحله‌ی فئودالی هم برای اینکه بر مبنای اخلاق جامعه خود را سازماندهی کرده بود مجبور بود که به برخی از معیارهای جامعه پایبند باشد. مرحله‌ی سرمایه‌داری مرحله‌ای است که اقتدار از هر لحاظ خود را بر جامعه حاکم می‌بیند و برای همین هم احتیاجی به جامعه نمی‌بیند و به کلی از آن گسسته است. همچنان که در مبحث فرهنگ به زبان آوردیم، جامعه برای فرهنگ مانند یک مکان است و به همین سبب، سرمایه‌داری می‌خواهد از این مکان به هر شکلی که مطابق میل اوست استفاده نماید. در این سال‌ها تخریباتی را که سرمایه‌داری بر جامعه‌ی انسانی، خود انسان و فرهنگ مادی و معنوی او صورت داده به مراتب بسیار بیشتر از دوره‌های برده‌داری و فئودالی است و این در حالیست که میانگین عمر شکل‌گیری آن ۳۵۰-۳۰۰ سال است. اگر کلیه‌ی تخریباتی را که برده‌داری از آغاز تا زمان اسلام (مقطع زمانی تقریبی) و تخریباتی را که فئودالیسم از زمان حضرت عیسی تا سال‌های ۱۶۰۰ م (تقریبی) در جامعه به وجود آورده‌اند، در کنار تخریبات سرمایه‌داری قرار دهیم و مقایسه کنیم، مانند کاه در مقابل کوه است. چون نه برده‌داری و نه فئودالی این همه انسان را نکشتند و آنقدر خون نریختند. در این دو مرحله، بر خلاف سرمایه‌داری انسان‌ها با گرسنگی روبه‌رو نماندند و میلیون‌ها انسان از گرسنگی تلف نشدند. در هیچ یک از این مراحل انسان بی‌کار نبود، خصوصاً در ابتدای شکل‌گیری این سیستم‌ها. در این مراحل برای هر چیزی قانونی وجود داشت. گرسنگی مخصوص مرحله‌ی سرمایه‌داری است. در دوره‌های قبلی هم قحطی به چشم می‌خورد اما نه به صورت کنونی آن. برای نمونه در گذشته، علت قحطی یا بی‌بارانی و سایر بلاهای طبیعی بود و یا عبور ارتش‌های بزرگ از یک منطقه. اما گرسنگی در روزگار ما با این چیزها متفاوت است، همه نوع موادی به وفور وجود دارد ولی در دسترس نیستند و مردم گرسنه‌اند. مغازه‌ها و سوپرمارکت‌ها پر از اقلام کالایی هستند ولی گرسنگی بیداد می‌کند. در قدیم وقتی که زمان قحطی فرا می‌رسید مواد غذایی وجود نداشت و کاری هم نمی‌شد کرد، پس نمی‌توان آن را گرسنگی نامید. اما این فرهنگ جداست و مخصوص سرمایه‌داری است. علم و تکنولوژی می‌تواند بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل و ریشه کن کنند اما اقدام نمی‌کنند. مانع، باز هم سیستم سرمایه‌داری است.

برای اینکه این فرهنگ‌ها بهتر فهمیده و درک شوند می‌توان به نحوه‌ی پدید آمدن آنها و سازماندهی‌شان از طریق زیگورات‌ها در برده‌داری و نقش راهبان در به وجود آوردن خدایان و برخوردشان با مسئله‌ی تولید و مسئله‌ی زن، هنرها و صنایع تولید شده و ایجاد ارتش توجه کرد و به موارد بیشتری دست یافت. این موارد را می‌توان به ادیان هم تعمیم داد و با کنکاش در مسائل مربوط به بُعد متافیزیک، پیامبران و امامان، فرشته‌ها و شیاطین، بهشت و جهنم، جزا و پاداش، نحوه‌ی سازماندهی‌شان، طرح مساجد و اماکن متبرکه، البسه‌ی آنها، خوراک‌شان و معیارهای رد و قبول‌شان بدین نتیجه می‌رسیم که همگی جزو مسائل فرهنگی هستند که این سیستم‌ها پدید آورده‌اند تا بتوانند به ثبات برسند.

برخی از مسائل دوره‌ی نئولیتیک (نوسنگی) هستند که در دوره‌ی برده‌داری گناه شمرده می‌شوند، برای نمونه زن در دوران نئولیتیک و زندگی اشتراکی مقدس است اما در دوره‌ی برده‌داری و در میتولوژی‌ها مسبب گناه به حساب می‌آید. یا در دوران برده‌داری، بت به عنوان خدا پرستش می‌شود و در ادیان تک‌خدایی گناه قلمداد می‌گردد. مقطع سرمایه‌داری هم آنچه را که در زمان ادیان تک‌خدایی مقدس بودند به عنوان عقب‌ماندگی و پوچی و انحراف به نام می‌کند. همه‌ی این موارد از یک منطق پیروی می‌نمایند. این در حالی است که جامعه‌ی اصلی به قوت خود باقی بوده و جامعه‌ای فرادست آفریده خواهد شد و در کنار آن طبقات هستند، که به وجود می‌آیند. یک قشر نخبه‌ی حاکم وجود دارد که خودشان را سازمانده‌ی کرده‌اند و این گروه‌ها در داخل شهرها به وجود می‌آیند و شهر اساس گرفته خواهد شد. حق و عدالت هم بر اساس معیارهای آنها سنجیده می‌شود. این موارد در منطق و کارکرد فرقی با هم ندارند و عوض نمی‌شوند و همان‌گونه که گفتیم، فرهنگ است که بر اساس زمان و مکان عوض خواهد شد. لذا هر سیستم حاکم بر اساس زمان و مکان این موارد را تغییر می‌دهد. عقل انسان در زمان و مکان تبلور می‌یابد و در زمان و مکان رشد می‌کند، برای همین شخص و گروهی که از زمان و مکان درک درستی داشته باشد می‌تواند عقل جامعه را هم تحلیل نموده و آن را در جهت منافع و اهداف خود به کار گیرد.

مراکز فرهنگی در جهان و تقسیم‌بندی آنها

موضوع دیگری که در مورد فرهنگ باید به آن پردازیم، موضوع مناطق فرهنگ‌ها می‌باشند، یا به عبارت بهتری مراکز فرهنگی. بر این اساس در حال حاضر در جهان سه مرکز عمده‌ی فرهنگی وجود دارد. فرهنگ آریایی، فرهنگ سامی و فرهنگ چین. هر سه هم در بطن خود دارای فرهنگ اشتراکی و فرهنگ دولت‌گرا هستند. فرهنگ سامی در روزگار ما به نام فرهنگ عربی شناخته می‌شود و شامل بخش‌هایی از آفریقا و فرهنگ‌های عرب، آشور و یهود است. رهبر آپو آن را تحت عنوان فرهنگ شبانی نامگذاری می‌کند. فرهنگی بر اساس کوچ و مهاجرت، بسیار قالبی، دگماتیک و کاملاً هیرارشیک، منطبق بر قبیله و عشیره‌گرایی است. فرهنگی است که مدام در حال حرکت می‌باشد و از این راه توانسته زبانی قدرتمند به دست آورد. این مرکز فرهنگی دارای قدمتی طولانی است و در حدود ده‌هزار سال ق.م کم‌کم ظاهر شده و در نه‌هزار سال ق.م وارد عرصه می‌شود. نقش مهمی هم در تاریخ بشریت داشته است و با فرهنگ هیرارشیک و اقتدارگرایش راه را بر ایجاد خدایان گشوده و باعث شده که فرهنگی دولت‌مدار ظهور نماید. برای همین آنچه که ما امروزه در باب فرهنگ اقتدار مشاهده می‌کنیم متأثر از همین فرهنگ سامی است. فرهنگ طبقاتی و یا فرهنگ شهری دولت‌گرا هم همین‌طور. این فرهنگ در منطقه‌ای که ما امروزه آن را عربستان می‌نامیم و شامل مناطق اطراف دریای سرخ، مصر، مناطق شرق آفریقا، سودان، اتیوپی، اردن، اسرائیل و لبنان است، وجود داشته و حرکت کرده است. مهاجرانی که از شرق و جنوب شرقی آفریقا به این سرزمین‌ها آمده و در آن گرد هم آمدند و فرهنگ سامی را به وجود آوردند. بر اساس تحقیقات صورت گرفته، در ده‌هزار سال قبل از میلاد مناطقی که در حال حاضر صحرای عربستان نامیده می‌شود، سرسبز و پر آب بوده. این فرهنگ در مرکز سرزمین اعراب موجودیت یافته است. البته واژه‌ی «عرب» واژه‌ای نو است و در حدود ۵۰۰ ق.م ظاهر شده و عمومیت یافته، اما ما این فرهنگ را سامی می‌نامیم. عرب‌ها بخشی از این فرهنگ هستند، خصوصاً اعراب مسلمان که در این سرزمین‌ها می‌زیند.

فرهنگ بعدی فرهنگ آریایی می‌باشد که متعلق به مزوپوتامیاست. ویژگی این فرهنگ یکجانشینی و زراعت

است. پدید آوردن روستاها و آبادی‌هاست. انقلاب زبان است و به وجود آوردن ابزار و وسایل زندگی. عرصه‌هایی را که از آن بحث به میان آوردیم، مانند اقتصاد، هنر، علم و تکنولوژی و ابزار تولید، همگی در این فرهنگ به وجود می‌آیند. منطقه‌ی سکونت این فرهنگ مزوپوتامیای علیا است، یعنی جایی که ما آن را امروزه کوردستان می‌نامیم. البته این موارد، روزانه با تحقیقات باستان‌شناسی به اثبات می‌رسند. نمونه‌ی آن شهری است که در این اواخر در اورفا، توسط یک باستان‌شناس آلمانی با قدمت ۱۱۰۰۰ هزار سال ق.م کشف شده است. در این فرهنگ، ذهنیت بسیار انعطاف‌پذیر است. بسیار نیرومند و به قول امروز، بسیار دموکرات است. چون ارتباط با خاک، برداشت و تولید از طریق آن بسیار منسجم است، لذا باعث غنا خواهد شد. سطح غنا و رشد معیارها در زندگی، همان دموکراتیک بودن است. در این فرهنگ هر منطقه و ناحیه‌ای حالتی از خودمدیریتی را دارد. این باعث بالا رفتن سطح غنای زندگی و انواع روش‌های تولید خواهد شد. به عنوان مثال ثابت شده است که در مناطق آمد و ارغنی (در شمال کوردستان) بیشتر از معادن استفاده شده و در مناطق غربی کوردستان بیشتر از گل رس استفاده گردیده است. یا در جایی بیشتر گوسفند و در جایی دیگر از بز به عنوان حیوان مفید استفاده شده است. به این صورت تنوع و گوناگونی زیادی در آن ایجاد شده است. به همین خاطر به آن فرهنگ آریایی گفته می‌شود. فرهنگی است که زراعت، روستانشینی و شهرنشینی را به وجود آورده و بر اساس تحقیقات صورت گرفته این فرهنگ بنیان‌گذار این شیوه‌ی حیات بوده است. در برخی جاها موارد مشابهی دیده شده، مانند منطقه‌ی نئاندرتال در آلمان و یا مناطق بین اسپانیا و فرانسه و در مناطقی از آفریقا، اما در این مناطق این روند تکامل فرهنگی دچار سکون شده و ادامه نیافته است. تنها فرهنگ مزوپوتامیاست که از ابتدا تا به امروز به حرکت خود ادامه داده و این از ویژگی‌هایش است، یعنی بدون انقطاع زیستن و تا به امروز آمدن پیشرفت‌هایی هم که در آن ایجاد شده واقعیت‌های دنیای امروز ما هستند و فرهنگی که تمدن بر مبنای آن بنیان‌گذاری شده، همین فرهنگ است. برای همین ستون جامعه است و در اساس همان فرهنگ جامعه است. همچنین دارای ریشه‌های فرهنگ اشتراکی است. در این فرهنگ، کوردها، فارس‌ها، بلوچ‌ها، افغانی‌ها و ارامنه همانند جوامع اساسی جای می‌گیرند. اما هر چه از نظر زمانی جلوتر می‌رویم کوردها و کوردستان به عنوان قوم و جامعه حالت مرکزی می‌یابند. گروه‌های دیگری هم که از این فرهنگ انشعب یافته‌اند، فارس‌ها می‌باشند. قبل از آن همانند جزئی از این فرهنگ به حساب می‌آمدند. شباهت فرهنگی بین کوردها و فارس‌ها هم از این نکته سرچشمه می‌گیرد. برای همین فرهنگ آریایی حالت مرکزی را برای همه‌ی انسانیت پیدا کرده است. دقت نمایید که هنوز هم زندگی انسانیت بر اساس همین واقعیت‌ها در حال حرکت است.

فرهنگ بعدی فرهنگ چین-اویگور و یا چین-فین است که بر اساس تحلیلات رهبر آپو آن را به این نام بیان می‌کنیم. در این فرهنگ جغرافیای چین امروزی که با آن آشنایی داریم حالت مرکزی را دارد. بعد از فرهنگ‌های آریایی و سامی قابل تعریف می‌باشد. این فرهنگ در حدود ۶۰۰۰ ق.م شروع به رشد کرده و در سال‌های ۴۰۰۰ ق.م با فرهنگ آریایی آشنا شده است. یکی از ویژگی‌های این فرهنگ این است که مانند فرهنگ آریایی ریشه‌ای نشده و به شیوه‌ای نیست که در هر جایی به وجود آمد حالت همیشگی و ماندگار پیدا کند. برای همین ارتباط آنها هم با خاک دائمی نبوده و به صورت موقت پیوند داشته‌اند. گاهی در یک جغرافیا و گاهی هم در یک مکان دیگر. فرهنگ‌شان، فرهنگی مهاجر است اما نه به شیوه‌ی فرهنگ سامی. این را در فرهنگ ترک‌ها ملاحظه می‌کنید که از مغولستان و آسیای میانه شروع کرده و اگر در آناتولی ساکن نمی‌شدند احتمال داشت که تا آمریکا هم ادامه می‌یافت. به خاطر همین ویژگی و خصلت در نهایت چه بر سر این فرهنگ بیاید معلوم نیست. به خاطر همین ویژگی‌ها تقلید در آن بسیار رایج است. به هر جایی که نقل مکان کند خود را با فرهنگ همان منطقه وفق داده و زندگی می‌نمایند. این

مواردی را که بیان کردیم در شخصیت مغول‌ها، چینی‌ها و ترک‌ها به وضوح مشاهده می‌نماییم. مثلاً چین، برده‌داری را از هند گرفت اما آن را به صورت بومی درآورد، سرمایه‌داری را از آمریکا کسب کرد و در نهایت سرمایه‌داری خود را به وجود آورد. در مورد کمونیسم هم به همین صورت. ترک‌ها هم که جزو اقوام مهاجر بودند با تأثیرپذیری از فرهنگ آریایی و ارتباط آن با خاک به صورت قومی یکجانشین درآمدند و ترک بودن را که ما امروزه مشاهده می‌کنیم به وجود آوردند. در مورد اسلام هم، آنها اسلام را از عرب‌ها گرفته و اسلام ترکی را به وجود آوردند. حالا هم می‌خواهد که سرمایه‌داری خود را به وجود آورد. اینکه ترک‌ها بیشتر از فارس‌ها و عرب‌ها با سرمایه‌داری آشنایی دارند، از این خصلت تقلید ناشی می‌شود. کوردها و عرب‌ها قادر به تقلید نمی‌باشند، بلکه حالت مختص به خود را به وجود می‌آورند، یعنی حتماً باید متعاف آنها باشد و نمی‌توانند با تقلید و به گونه‌ای شکلی زندگی نمایند. اما ترک‌ها چون فرهنگ‌شان، اجازه‌ی این امر را به آنها می‌دهد به راحتی به هر شکلی درمی‌آیند. می‌توانند به راحتی گاهی به سوسیالیست و یا به دین‌گرا یا کاپیتالیست تبدیل شوند. یعنی با در اختیار گرفتن دستاوردهای دیگران و غصب آنها ادامه‌ی حیات می‌دهند. بعد از آنکه آن را در اختیار گرفتند، با اضافه کردن ویژگی‌های خودشان به آن تا حدی خودویژگی را در آن به وجود می‌آورند. در این فرهنگ چین، مغولستان، ژاپن، کره، فنلاند، ویتنام، ترک و مجارستان در این دسته قرار می‌گیرند.

به طور کلی تمامی فرهنگ‌های حاضر در جهان در این سه دسته‌ی ذکرشده قرار می‌گیرند. کلیه‌ی مذاهب، ادیان، اقوام و ملل در این گروه‌های فرهنگی قرار می‌گیرند. یا آریایی، یا سامی، یا چینی هستند. به عبارت کلی تر، یا اشتراکی هستند یا اقتدارگرا. مابقی همگی شامل جزئیات فرهنگ‌ها می‌شوند. اما چرا جزئیات فرهنگ‌ها بسیار زیادند و مشهود؟ و چرا در هر منطقه‌ای فرهنگی جداگانه در حال زیستن است؟ چرا اینقدر زبان وجود دارند؟ برای چه این همه طریقت و مذهب پدید آمده؟ دلیل این همه ملت‌ها، عشیره و قوم چیست؟ برای درک بیشتر این رویدادها به بحث دیگری می‌پردازیم. آن هم دلایل غنای فرهنگ‌هاست.

دلایل غنای فرهنگ‌ها

هنگامی که از مقطع کلان‌ها تا به روزگار امروز را مورد بررسی قرار می‌دهیم، برخی چیزهای کلی وجود دارند که همه‌ی انسان‌ها از آن برخوردارند و برخی چیزها هم وجود دارند که تنها مربوط به یک منطقه یا جامعه‌ی کوچکی است. به عنوان مثال هر کسی دارای ایدئولوژی و فلسفه‌ی مخصوص به خود است. اما اگر به طور کلی به آن نگاه کنیم در روزگار ما انسان‌ها یا پیرو مسیحیت یا اسلام یا بودایی یا کنفوسیوس و یا پیرو ادیانی هستند که از دوران نئولیتیک بر جای مانده‌اند که آن را پانگانیسم (بت‌پرستی) می‌نامند. اگر باز هم وارد جزئیات شویم و برای نمونه به اسلام نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که در هر کشوری و هر منطقه‌ای، اسلام را به شکل و نوعی قبول دارند. عرب‌ها بر اساس واقعیات عربستان، عده‌ای بر اساس اندونزی و مالزی و عده‌ای دیگر هم بر اساس پاکستان و به همین ترتیب. یعنی وقتی که از خدا بحث به میان می‌آید، هر کسی برداشت خود را از آن دارد. این مسئله در مورد پیغمبر هم به همین صورت است. این موردی عادی است و جزو خصوصیات انسانی است. به مورد دیگری دقت کنید، نحوه‌ی ساخت مساجد در جاهای مختلف هر چند که در شکل کلی تفاوتی بین آنها وجود ندارد، اما در هر جایی بر اساس ساختار جغرافیایی و امکانات موجود در آن به شکلی ساخته می‌شود، با چوب یا سیمان و خشت و غیره. اینها باعث تنوعات فرهنگی خواهد

شد. در مورد نماز خواندن هم به همین صورت است. هر کسی بر اساس توانایی زبانی خود به این کار اقدام می‌نماید. هر چه بیشتر وارد جزئیات می‌شویم به تفاوت‌های بیشتری پی می‌بریم. این موارد در البسه و پوشاک نمازگذار هم دیده می‌شود و هر کسی نه به شیوه‌ی پیامبر بلکه بر اساس پوشش جامعه‌ی خود رفتار می‌نماید. قاعدتاً، چون دین اسلام از عربستان آمده هر کسی به سبک آنجا لباس نخواهد پوشید. چنین چیزی ممکن هم نخواهد بود زیرا واقعیت جامعه بسیار انعطاف‌پذیر است. اگر اندکی گام را فراتر بگذاریم و مسلمان بودن را به عنوان ایدئولوژی زندگی در نظر بگیریم، این مورد تا مقطعی مشخص بدون تفسیر نو و احکام ثانویه جدید جوابگو خواهد بود. برای نمونه جامعه‌ی کوردستان را در نظر بگیرید به خصوص در قبایل و عشایری که دارای طریقت نیستند، دین تنها در حد نماز و روزه باقی مانده است. بعد از آن هم روال عادی زندگی خود را دنبال می‌نمایند. اگر که این موارد را بر زبان می‌آوریم منظورمان انکار مسلمان بودن نیست. می‌خواهیم بگوییم که مردم کورد در کنار پذیرش اسلام آداب و رسوم خود را کنار نگذاشته‌اند. در واقع تلفیقی از این دو را پدید آورده‌اند. برای آگاهی باید بگوییم که در کوردستان، اسلام بعد از سایر مناطق مورد قبول واقع شد. بعد از قبول آن هم بسیاری از سنت‌های مردم پا برجا ماندند. در کوردستان هنوز هم شاهد برگزاری جشن نوروز و انواع رقص‌های کوردی هستیم. برای نمونه در اسلام نایستی کسی زن را ببیند و باید همیشه پوشیده باشد اما در جامعه‌ی کوردستان گاهی به شیوه‌ای رفتار می‌شود که از دید یک اسلامی عرب در مخالفت با اسلام خواهد بود. چنین برخوردی از نگاه آنها حتماً با سزا همراه می‌باشد. برای همین ما در این مورد بر اساس ویژگی‌های جامعه‌ی خود رفتار می‌کنیم. خصوصاً قبایل کوچ‌نشین، زندگی‌ای را که بر اساس تعلیمات اسلام سیاسی بوده و اقتدار اسلامی آن را روا می‌دارد نمی‌پذیرند. مثلاً اینکه زن نباید به راحتی و آزادانه در جامعه مشارکت نماید را قبول نمی‌نمایند. قید و بندهایی از قبیل چادر وجود ندارند و تاکنون هم هیچ مشکلی در این رابطه به وجود نیامده. تنها در شهرها که با اقتدار اسلامی عجین شده، به این امر برمی‌خوریم. همه‌ی شما دیده‌اید که زنان روستایی وقتی که به شهر می‌روند چادر به سر نمی‌کنند و با همان لباس سنتی خود به شهر می‌روند. برای همین هم در جزئیات زندگی تفاوت‌هایی اساسی وجود دارد. حتی از لحاظ ارزشی که به زن داده می‌شود، میان کوردستان قبل از اسلام و کوردستان بعد از اسلام تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

بعضی از خوراکی‌ها هستند که از دیدگاه اسلام نباید خورده شوند، یا در مورد نحوه‌ی نظافت و پاکیزگی هم به همین صورت، درباره‌ی ساختن خانه و مسکن هم باید که نمای خانه رو به جنوب و کعبه باشد. اما در همه جا به این ترتیب نیست. آنقدر تفاوت‌های فرهنگی وجود دارد و شریعتی که اسلام به عنوان قانون اساسی برای جامعه آورده، چون خود را از دیالکتیک به دور نگه داشته است و با مقتضیات زمان حرکت نمی‌کند، کم‌کم در حال از دست دادن جایگاه خویش است. به برپایی نماز صبح دقت نمایید که دیگر کسی آن رغبت و شور و هیجان قبلی را ندارد و برای عدم برپایی آن بهانه‌های فراوانی وجود دارد. در مورد رفت و آمد به مساجد هم دیگر از آن ازدحام گذشته خبری نیست. چون زمان پرداختن به کارها دیگر مانند گذشته نبوده و شروع کار روزانه و ساعت آن فرق کرده و مردم هم بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌نمایند. قبلاً کار از ساعت چهار صبح شروع می‌شد و استارت زندگی زده می‌شد. اما در حال حاضر استارت زندگی با زنگ کارخانه‌ها و حرکت ماشین‌ها زده می‌شود و زندگی با توجه به این موارد برنامه‌ریزی می‌شود. انواع شیفت‌های کاری شبانه‌روزی و متفاوت در ۲۴ ساعت همه چیز را عوض کرده است. ولی اسلام اصلاً خود را با این موارد تطبیق نداده. اینها نه تنها در مورد اسلام بلکه برای مسیحیت و یهودیت هم واقعیت دارد. در همه‌ی ادیان هم مصداق دارد. در بودایی و کنفوسیوس برای اینکه بُعد اخلاقی آنها مطرح‌تر است، لذا دربرگیرنده‌ی زندگی و هم‌ردیف با آن هستند و برخلاف اسلام و مسیحیت دارای احکام و عبادات فراوان نبوده و تنها در روزهای مشخص

در اماکنی جمع می‌شوند. البته آنها تعاریفی به مانند بهشت و جهنم ندارند و بر اساس همان بُعد اخلاقی به زندگی معنا می‌بخشند.

پس این همه تنوع فرهنگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ حال آنکه همه‌ی ما انسان هستیم، همه‌ی ما می‌اندیشیم و دارای احساس و غریزه می‌باشیم. وقتی که جامعه‌ی انسانی جوابگوی نقاط ضعف انسان است و وقتی که برای پوشش این نقاط ضعف، اقدام به ایجاد فرهنگ می‌نماید، پس چرا همه به یک شیوه رفتار نمی‌نمایند؟ وجود غنای فرهنگی در جامعه یک قاعده و اصل است. فقط بر اساس خواست جمعی از انسان‌ها نیست. آفریدن، ابداع و نوآوری از ویژگی‌های جامعه است. به همان صورت که در طبیعت قوانینی وجود دارند و در آن غنا و تنوع دیده می‌شود، همان قواعد در هر جامعه هم با توجه به ویژگی‌های آن جامعه پیاده می‌شوند. برای همین جامعه مجبور است که به سطحی از غنا و تنوع دست یابد. زیرا انسان چیزها را بر اساس درک و فهم خود می‌سینجد و با عمل فیزیکی خود آنرا می‌سازد. ویژگی‌های عقلی و هوشی انسان بر اساس مکان و زمان پدید می‌آیند. اگر مکان و زمان عوض شوند، نتیجه‌ی پراکتیک هم فرق خواهد کرد. این ویژگی خارج از اراده‌ی انسان است. مورد دیگر در ویژگی‌های طبیعت نهفته است. طبیعت در همه جا به یک نوع به عرضه‌ی داشته‌هایش نمی‌پردازد. شکل دنیا و نحوه‌ی برخورد اشعه‌ی خورشید با زمین و نحوه‌ی حرکت زمین به دور خورشید و حرکت به دور خود باعث می‌گردد که شب و روز و سال و فصل‌ها به وجود آیند و ذخایر طبیعی شکل بگیرند و شریط آب و هوایی جداگانه‌ای حاکم گردد. بعضی از نقاط بسیار سرد و بعضی دیگر هم بسیار گرم می‌باشند و یا بارانی و یا خشک هستند و حالات طبیعی دیگری که می‌توان به آنها اشاره کرد، بسیارند. انسان موجودی است که بر روی زمین می‌زید و احتیاجات خود را از آن تأمین می‌نماید و طبیعت در هر نقطه‌ای از جهان به عرضه‌ی چه چیزی پردازد انسان هم با توجه به همان داشته‌ها به زندگی ادامه می‌دهد. بر اساس همان داشته‌ها در جهت شناخت خود و اطراف خود گام‌هایی برمی‌دارد و وقتی که به شناخت و معنا رسید آنگاه در عقل و خرد، احساس و عمل انسان از لحاظ مادی و معنوی ساختارهایی به وجود می‌آیند. لذا تنوع فرهنگی و رنگارنگی آن، از ویژگی اساسی جامعه سرچشمه می‌گیرد که همانا خرد اجتماعی است. دلیل دیگر آن هم ویژگی‌های جغرافیایی هستند. بر همین مبناست که همیشه می‌گوییم، جامعه هستی‌ای اکولوژیک (زیست محیطی) است و درست آن هم همین است. برای اینکه جامعه اکولوژیک است اینقدر تنوع فرهنگی وجود دارد. انسان می‌تواند ارتباط خود با طبیعت را در غنای فرهنگی و تنوع آن ببیند. نحوه‌ی محافظت از طبیعت هم در محافظت از فرهنگ نهفته است. حتی می‌توان گفت که اکولوژیک بودن مترادف با فرهنگ‌مداری است و با آن قابل شناسایی و تعریف است. روش‌هایی که امروزه برای حفظ محیط زیست به کار برده می‌شوند، ابداعات سیستم سرمایه‌داری هستند. به نوعی بیماری‌های مدرنیته هستند و در مقایسه با تخریبات سرمایه‌داری هیچ هستند. بحران طبیعت بسیار گسترده‌تر از اینهاست. **اگر نمی‌خواهیم که آلودگی‌های زیست محیطی به وجود آیند، گازهای گلخانه‌ای تولید شوند، زباله‌های اتمی همه جا را فرا بگیرند، آب‌ها آلوده شوند و جنگل‌ها از بین بروند، بایستی سیستمی را که مسبب آنهاست که همان سیستم سرمایه‌داری است را از میان برداریم.** راه آن هم شناخت فرهنگ‌ها و فرهنگی بودن است. موارد گفته‌شده در بالا درمورد طبیعت باعث خواهد شد که در هر نقطه از زمین نوعی از فرهنگ پدید آید.

طبیعتی را که ما در آن زندگی می‌کنیم و به عنوان طبیعت اول می‌شناسیم، هم برای انسان مانع و مشکلاتی را به همراه می‌آورد و هم بستر مناسب را برای گذار از آنها تأمین می‌کند. یعنی اینکه هم با خواست‌های ما ناهماهنگی‌هایی دارد و هم پدیدآورنده‌ی شرایطی برای برطرف‌سازی آنهاست. اکولوژیک بودن هم در واقع این است که تو در فرصت‌های عرضه‌شده توسط طبیعت دخل و تصرف ایجاد نکنی. زیرا تمام مشکلات ما از همین نقطه شروع می‌شود.

هر چقدر مشکل را درست موشکافی‌نمایی و از فرصت‌های ارائه‌شده توسط طبیعت برای تبدیل‌شان به راه‌حل بهتر استفاده کنی به همان اندازه در حل مشکلات اکولوژیکی موفق‌تر خواهی بود. مثال: با استفاده از فیزیک کوانتوم (فیزیک مربوط به ذره‌های بنیادین اتم) امروزه اثبات شده که دلیل اینکه در ذهن انسان‌ها تصور بهشت نقش بسته، به سبب به کار آوردن این اصل زیربنایی به صورتی درست در جوامع نخستین است. امروزه می‌بینیم که بر اساس فیزیک کوانتوم در طبیعت هر چیزی زنده است و این همان تصورات نهادینه‌شده در جوامع نخستین است. زیرا آنها هم اشیای پیرامون خود را زنده به حساب می‌آوردند. اگر که انسان‌ها در روزگار امروز بر این مبنا رفتار نمی‌نمایند جاهل و نادان هستند و یا به عبارتی دیگر می‌شود گفت که انسان‌های نخستین آدمیانی آگاه و دانا بوده‌اند. دانش آن است که بدانی موجود زنده دارای چه ویژگی‌هایی است و تو در بین موجودات زنده دارای کدام جایگاه هستی و برای اینکه زیست‌نمایی به چه قواعد و اصولی نیاز داری. دلیل اینکه جوامع اشتراکی مدت‌های مدید بدون مشکل در داخل طبیعت به حیات خود ادامه دادند همین است. در واقع انسان‌های امروزی از علم چیزی نمی‌فهمند. اثبات فرمول‌های شیمی، فیزیک و ریاضی نشان‌دهنده‌ی عالم بودن و دانشمندی نیست. عالم بودن آنست که تو بر اساس آن زندگی کنی. زیرا این قوانین در طبیعت وجود دارند، خواه امروز آنها را کشف کنی و یا مدتی دیگر این امر مهم نخواهد بود. زیاد دانستن مهم نیست؛ مهم این است که بر اساس دانسته‌ها زندگی‌نمایی. دانسته‌هایی که جامعه بر مبنای آنها زیست و با استفاده از آنها پیشرفت نمود، معنای علم می‌یابند.

موردی که باید بر زبان آورده شود این است که با پیشرفت علم و روند رو به رشد آن، اخلاق و فرهنگ رشد نیافته است. به عبارت دیگر، علم، اخلاق علمی را به وجود نیاورده است. یعنی علم، جامعه‌اش را نساخته است و جامعه‌ی علمی موجود نیست. اگر از لحاظ روانشناسی مورد بررسی قرار دهیم می‌فهمیم که جامعه در جهالت کامل به سر می‌برد زیرا نمی‌داند که چیست و یا کیست و چگونه باید بزید و چکاری را انجام دهد؟ البته سیستم حاکم، ذهنیتی که جامعه را از طبیعت جدا می‌کند رواج داده و سرمایه‌داری هم به تمامی آنرا دچار انحراف کرده است. برای همین هر کسی با واقعیت‌های اجتماعی بیگانه است و از آنها دور می‌باشد. این باعث شده که هر کسی هر قانونی را که می‌خواهد وضع کرده و بر جامعه پیاده نماید. چه رفتاری با جامعه دارد و آن را به چه صورت به بازی می‌گیرد مهم نیست. قبلاً به این صورت نبود، خیر و شر، ثواب و جزا و بهشت و جهنم وجود داشت. اگر غلط هم باشد تحت عنوان ادیان موردی این گونه در جامعه وجود داشتند. در جوامع ابتدایی هم کسی نمی‌توانست خارج از قوانین گام بردارد زیرا خارج از آن نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد و از بین می‌رفت. قانون تنوعات و تکثر فرهنگی ریشه در این معیارهای انسان اکولوژیک دارد. انسان در جامعه‌ی خود حاصلخیزی و تنوع طبیعت اطرافش را به تصویر می‌کشد. برای نمونه درخت را در نظر بگیرد که دارای تنوعات فراوانی است و یا گل که انواع زیادی دارد. در باب جوامع هم بدین گونه است و انواع مختلف جامعه وجود دارد. انواع زبان‌ها، اندیشه‌ها و عشایر و قبایل، ادیان، مذاهب و طریقت‌ها و انواع روش‌های برآوردن احتیاجات مادی وجود دارند. هنرها و شاخه‌هایشان را هم از یاد نبریم. تنوعی را که ما در طبیعت مشاهده می‌کنیم، جوامع انسانی آنها را با تمام ظرافت‌هایش در قالب فرهنگ‌ها به نمایش می‌گذارند. غنای فرهنگی موردی طبیعی است و انسان‌ها آن را بر مبنای استعدادها و توانایی‌هایشان تعمیق می‌بخشند و با ابداعات‌شان به توسعه‌اش کمک می‌نمایند.

غناى فرهنگ آریایی و دلایل آن

مورد دیگری که باید بر زبان بیاوریم، غناى بیشتر فرهنگ آریایی نسبت به سایر فرهنگ‌هاست. بیشتر دستاوردها و ساخته‌های فرهنگی بر پایه‌ی فرهنگ آریایی تعریف می‌شوند. هر چند که امروزه فرهنگی به عنوان سامی یا فرهنگ چین هم وجود داشته باشد، اما آنها با عبور از مراحل تاریخی ده‌هزار ساله، از فرهنگ آریایی تأثیر پذیرفته‌اند. چون دستاوردهایی که در فرهنگ آریایی حاصل شده‌اند حالت سنگ زیربنا را دارند و اگر بخواهیم که آنها را تغییر دهیم، باید انسانیت را نابود کنیم. زیرا ابعاد اساسی فرهنگی از قبیل اقتصاد، هنر، علم و... که بر زبان آوردیم در این فرهنگ تشکیل شده و پایدارند؛ باید وجود داشته باشند و فرهنگ آریایی هم همین است. غناى اساسی نیز در اصل به این فرهنگ تعلق دارد. دلیل آن چیست؟ چون جغرافیایی که این فرهنگ در آن پدید آمده ثروتمندترین اراضی را داراست. اما جغرافیایی که فرهنگ سامی در آن به وجود آمده بیابانی و خشک می‌باشد، نه از لحاظ حیوانی و نه از لحاظ گیاهی دارای پوشش مناسب نیست و برای یک زندگی کوچ‌نشینی مناسب است. انعکاس این موارد باعث گردید که در ذهنیت آنها زمینه برای ظهور ادیان توحیدی آماده گردد. اما جغرافیای آریایی، هم از لحاظ گیاهی و هم جانوری بسیار غنی بوده و از لحاظ مکانی هم همین طور؛ این امر باعث می‌شود که رنگارنگی و تنوع بیشتر در این فرهنگ خودنمایی کند و ابعاد مختلف عرصه‌های زندگی راحت‌تر امکان ظهور بیابند. چون هم جغرافیا امکان لازم را فراهم می‌کند و هم فرصت کافی را به او می‌دهد. کوه‌های بلند، دشت‌های فراخ، دره‌های عمیق، آب‌های فراوان، رودها، درختان و جنگل‌ها و انواع میوه‌ها، از آن تصور بهشت را به وجود آورده است. البته در تورات علناً به مثابه‌ی بهشت از آن یاد می‌شود. جایی را که یهودیان همواره به عنوان سرزمین مقدس از آن یاد می‌نمایند و خواستار آنند، کوردستان (مابین دجله و فرات) است. زیرا در تورات و بحث آن از بهشت و زیبایی‌های آن از آب‌های دجله و فرات سخن به میان می‌آید. اینها باعث گردید که فرهنگ این سرزمین غنی و دارای خصوصیات اشتراکی و دموکراتیک باشد.

فرهنگ چین همچنان که قبلاً اشاره کردیم ارتباط وافر با خاک ندارد و با فرهنگی که قبلاً ایجاد شده بیشتر در پیوند است. برای نمونه ترک‌ها را مورد توجه قرار دهید، همان‌گونه که خود بر زبان می‌آورند، در بین شان اندیشمندان بزرگ و یا مبدعین برجسته به وجود نمی‌آید، چون این ویژگی فرهنگی در آنها و جامعه‌یشان نهادینه نشده و قادر به این امر نیستند. مثلاً کوردها را شناخته و یکجانشینی آموختند، فارس‌ها را شناخته و سیاست یاد گرفتند، با اعراب آشنا شده و ایدئولوژی کسب نمودند و اروپاییان را شناخته و سرمایه‌داری را به عاریه گرفتند. اگر به این صورت به نتایجی دست یافتند، چه بهتر در غیر این صورت تلاشی برای ساختن فرهنگی ویژه ندارند. منظور ما در اینجا انکار استثنائات نیست. برای نمونه مصطفی کمال آتاتورک را بسیار بزرگ کرده‌اند و در مورد او بزرگ‌نمایی صورت گرفته، اما در واقع می‌توان گفت که سیستم ابداعی او انشعابی از انقلاب فرانسه بود. یا در مورد پادشاهان و یا رهبران ترک که نه خالق اتوریته و نه به وجود آورنده‌ی ایدئولوژی بوده‌اند بلکه بر آنها تکیه کرده‌اند. برای نمونه تکیه زدن پادشاهان عثمانی بر اتوریته‌ی اسلام و میراث اسلامی و استفاده از میراث خلافت و جازدن خود به جای خلفای اسلامی نشان از این مسئله دارد. یعنی خلافت اساساً حاصل و نوآوری ترک‌ها نبوده. اسلام قبل آمدن ترک‌ها به این سرزمین دارای امپراتوری بود. امویان، عباسیان و ممالیک قبل از امپراتوری عثمانی وجود داشتند.

مبنای این فرهنگ خود را با سایر فرهنگ‌ها مطابقت دادن و به وسیله‌ی آن خود را به منصفی ظهور رسانیدن است. به عنوان مثال موسیقی کوردها چشمگیر و دارای زیربنایی بسیار نیرومند است و از غناى بالایی برخوردار می‌باشد.

ترک‌ها هم از آن استفاده کرده‌اند و آن را به عنوان موسیقی ترکی عرضه می‌نمایند. در مورد رقص آنها هم باید گفت هر قسمتی را از یک جایی آورده‌اند، برای نمونه رقص منطقه‌ی دریای سیاه در اصل خود مربوط به پونتوس هاست، رقص منطقه‌ی مدیترانه هم مربوط به یونانیان است، بخشی هم که در اصل متعلق به کوردها بوده است. در مورد لباس هم به همین صورت است. اما باید به این نکته هم اشاره کرد وقتی که فرهنگی را دریافت می‌دارند، مواردی را هم به آن اضافه می‌نمایند. فقط این موارد اصیل نبوده و نشانگر تقلید هستند. البته در این فرهنگ به صورت سطحی هم اگر باشد، به علت اینکه بر پایه‌ی فرهنگ اصیل بنیان نهاده شده، سطحی از غنا به دست می‌آید. اما به دلیل اینکه ریشه‌ای نیست به محض اینکه به فرهنگ تازه‌ای آشنا می‌گردد به سرعت به طرف آن گرایش پیدا می‌کند. ترک‌ها اسلام را قبول کردند به امپراتوری تبدیل شدند، با سرمایه‌داری آشنا شده و در حال حاضر بیشتر از هر کسی از اسلام دور می‌باشند. صد سال قبل به نام تمام مسلمانان جهان سخن می‌راندند، اما اگر امروزه آن را با اسلام عرب مقایسه کنیم کافر به حساب می‌آیند. اما فارس‌ها، کوردها و اعراب به این صورت نیستند. در حالی که ترک‌ها نحوه‌ی زندگی را از کوردها، سیاست را از فارس‌ها و ایدئولوژی را از عرب‌ها فرا گرفتند. همین کشور در حدود ۸۸ سال قبل به نام اسلام اعلام جهاد می‌کرد و انسان‌ها را قتل عام می‌نمود و امروزه هم اسلام را قبول ندارد. حال به فرهنگ کوردها توجه نمایید، با ذکر مثالی آشکار که همه آن را دیده‌اند، بارها در تلویزیون مشاهده کرده‌اید که مادری می‌گوید که من مادر چند شهید هستم، اما خواهان برقراری آشتی و صلح و آزادی و رهایی هستم. در مقابل زنان ترک در رسانه‌ها حاضر شده و می‌گویند بکشید و به قتل برسانید. خواهان نابودی جنبش آپوئی، کوردها و جنبش‌های آزادی‌خواه هستند. این واقعیتی است که در طول هزاران سال به همین صورت تا به امروز آمده است. حتی نمی‌توان به مادران کورد القاء کرد که مانند زنان ترک باشند. زیرا در آن صورت دیگر از کورد بودن خود خارج شده و بمانند ترک‌ها سخن خواهد گفت. شناسنامه‌ی فرهنگی که بر اساس ارتباط با خاک به وجود آمده موردی یکی دو روزه نیست و در طول مدت‌های مدیدی حاصل شده است. مراحل هزاران ساله را طی کرده و به این صورت در آمده؛ به قول ضرب‌المثلی قدیمی با ناخن خاک خود را شخم زده و از آن محصول برداشت نموده‌اند. فرهنگ کوردها باز هم در این نکته مثال بارز است.

اگر فرهنگ دولت‌گرا و هیرارشیک را ضد فرهنگ اشتراکی قلمداد نمایم که همین طور هم هست و در مرکز فرهنگ اشتراکی هم فرهنگ کوردها وجود دارد. به این نتیجه خواهیم رسید که قریب پنج هزار سال است که با فرهنگ کوردها دشمنی صورت می‌گیرد. گاه‌بسیار نظام‌مند و گاه‌بسیار نیز به صورت نامنظم در برابر آن دشمنی صورت می‌پذیرد. در هشتاد سال اخیر هم به پیشاهنگی ترک‌ها و به صورت بسیار نظام‌مند و با ریزینی خاص و حساب و کتاب گسترده، آسیمیلیاسیونی با شدت هرچه تمام‌تر در جریان است اما توانایی از میان برداشتن آن را ندارد. این واقعیت را هم مدنظر داشته باشیم که ایستادگی کوردها در برابر این تخریبات نه ناشی از فعالیت‌های تلافی‌جویانه، بلکه به خاطر ریشه‌ای بودن و نیرومند بودن فرهنگ‌مان است. اگر ملاحظه نمایید فرهنگ‌های بسیاری در کنار ما از بین رفتند، آشوری‌ها، لازها و چرکس از این دسته هستند. حتی در تاریخ به مواردی از این قبیل برمی‌خوریم مانند لیدی، فریگی و اسکیت‌ها. در بین این فرهنگ‌ها آنهایی ماندگار مانده‌اند که پدیدآورنده‌ی زندگی بوده‌اند و به آن رنگ و معنا بخشیده‌اند. اما متأسفانه در روزگار ما به جای اینکه فرهنگ‌های مختلف نشانگر معنا و زیبایی زندگی و حیات آدمی باشند، مد و مدگرایی به رنگ و لعاب زندگی تبدیل شده است. چه کسی چه چیزی را می‌خورد، و یا به چه بهایی می‌خرد و چقدر مصرف می‌کند به معنای فرهنگ نیست. طرفداری از یک تیم فوتبال نشانه‌ی بالا بودن فرهنگ نیست. مدگرایی و فاناتیسم فوتبال دارویی است که سرمایه‌داری برای سرطان و جلوگیری از نابودی خود بدان متوسل شده. در واقع این دشمنی اساسی با غنای فرهنگ‌هاست. برای همین در سیستم اجتماعی، مورد تعیین‌کننده غنای فرهنگ‌ها

می‌باشد. در یک فرهنگ سطح غنا هر چقدر بالا باشد به همان میزان می‌تواند از خودمدیریتی بهره‌بردار. یک جامعه هر چه در فرهنگ خود حاکم بوده و در تعامل با فرهنگ‌های همسایه باشد (نه به معنای مخالفت و رد آن) به همان اندازه به تنوع و رنگارنگی فرهنگی کمک کرده است. برای همین تنوع فرهنگی، موردی تاریخی و طبیعی و یک قانون هستی‌می‌باشد و وابسته به انسان امروزین نمی‌باشد.

غنا فرهنگی به مانند تنوع و غنایی نیست که در کارخانه‌ها ایجاد می‌گردد. برای اینکه بتوانیم غنای فرهنگی را ایجاد نماییم و تحقق بخشیم، باید بعد اکتولوژیکی جامعه را به خوبی بشناسیم، همواره آن را برجسته نماییم و ارتباط بین جامعه و طبیعت همواره برقرار باشد و مستحکم گردد. باید انسان خود را جزئی از حیات طبیعی بداند و ارتباطش را با طبیعت همواره حفظ نماید و بدین صورت به غنای فرهنگی دست یابد. جایی که انسان از طبیعت بُرید و قطع رابطه کرد، زندگی مکانیکی شروع می‌گردد؛ مانند زندگی شهری. زیرا انسان نیروی خود را بر روی خاک و زمین صرف می‌نماید و عرق جبینش بر خاک می‌ریزد و جوابی را هم که به مثابه‌ی جامعه در پی آن است بر روی زمین پیدا خواهد کرد. به این نکات تاریخی توجه کنید که انسان مایحتاج خود را از طبیعت تأمین نموده و عقل انسان هم در ارتباط با طبیعت به تکامل رسیده، لذا برای دستیابی به غنای فرهنگی و رنگارنگی و تنوع، توجه به مسئله‌ی اکتولوژی بسیار مهم است. جایی که جامعه از اکتولوژی بریده شده و پیوند آن گسسته گردد، هر چند که تعریف درست از طبیعت هم وجود داشته باشد، زمینه‌ی نابودی فرهنگ‌ها به وجود می‌آید. در هر جایی که انسان، طبیعت را خارج از منطبق و مبدأ جامعه و بیگانه تصور کرد انواع خرابی‌ها به وجود می‌آیند. این شیوه‌ی تفکر یعنی جدایی انسان و طبیعت با آغاز دوره‌ی فرهنگ دولت‌گرا و هیرارشیک (سلسله‌مراتبی) آغاز شده و در دوره‌ی سرمایه‌داری به اوج خود رسیده است. در واقع این مسئله در ادیان به این شکل بیان گردیده است، همه چیز برای خدمت به انسان آفریده شده و انسان اشرف مخلوقات است. این امر باعث گردید که در جهت آسیمیلاسیون فرهنگ‌ها اقدامات وحشتناکی صورت گیرند. همچنین این گفتمان سرمایه‌داری که بیان می‌دارد جهان مانند یک ماشین مکانیکی است و برای شناخت آن باید دست به کار فتح آن شد، باعث به وجود آمدن مشکلات زیادی در سطح جهان شد. رهبر آپو در این مورد بیان داشته که بیگانگی انسان نسبت به طبیعت بیگانگی نسبت به انسان نیز هست. وقتی که انسان با طبیعت غریبه شد قطعاً با خود هم بیگانه می‌شود و این دو مورد جدایی‌ناپذیرند. دلیل اینکه در روزگار ما مشکلات اجتماعی اینقدر فراوان است، جای گرفتن همین مفاهیم پوزیتیویستی تحت نام علم و دانش در جامعه است. این امر باعث شده انسان از واقعیت خود بیگانه شود و روحش را گم کند و در نهایت راه را بر هرگونه خرابی می‌گشاید. البته در حدود صد سال پیش عده‌ای به این موارد پی بردند و در مورد آنها به تحقیق پرداختند و از حدود چهل - پنجاه سال پیش هم درباره‌ی آنها تحلیل صورت می‌گیرد. نتیجه‌ی تخریب طبیعت به آنجا رسیده است که یکی از مشکلات اساسی انسان عصر حاضر، اکتولوژی (محیط زیست) است. هر کسی درباره‌ی اکتولوژی صحبت می‌کند و این بحث‌ها به هم جا کشیده شده.

مسئله‌ی اکتولوژی تنها به مواردی از قبیل تمیز نگه داشتن کوچه و خیابان و فضای سبز نیست، اینها تنها برای متوجه ساختن انسان‌ها به اهمیت موضوع است و گر نه مسئله‌ای مانند سوراخ شدن لایه‌ی ازن با این کارها قابل حل نیست بلکه باید ذهنیتی را که منجر به این ضایعه‌ی زیست‌محیطی شده اصلاح نمود. اگر از لحاظ شخصیتی و ذهنیتی به تغییراتی دست نزنیم، شبانه‌روز هم اگر به نظافت اماکن بپردازیم فایده‌ای در بر نخواهد داشت. تا شما جایی را تمیز می‌کنید، انسان‌هایی که دارای ذهنیت مخرب هستند و در کج درستی از اکتولوژی ندارند در جایی دیگر تمام رنج شما را به باد می‌دهند. سیستم سرمایه‌داری هم همیشه به این موارد ساده اهمیت می‌دهد و از چاره‌یابی اساسی طفره می‌رود. جامعه انسانی را به تباهی کشانده، هر وقت هم بحث از اکتولوژی به میان می‌آید، فوراً به جمع‌آوری زباله و آشغال اشاره

می‌کنند!

با توجه به اینکه تنوع فرهنگی و سطح غنای آنها با اکولوژی در ارتباط است، آنچه که امروزه در مورد فرهنگ‌ها به انجام می‌رسد در واقع همان قتل عام فرهنگی است. دولت‌های فارس و عرب و ترک با فرهنگ ما کوردها بر مبنای امحاء و انکار رفتار می‌کنند. این برخورد نابودی قانون‌های زیربنایی زندگی هستند که در شخص ما و جامعه‌ی ما به نابودی کشیده می‌شوند. وقتی که فرهنگی انکار می‌شود در واقع به معنای انکار انسان و انسانیت است. انکار سال‌ها رنج و زحمت انسانی و هویت اوست. این فرهنگ به خاطر منفعت و سود شخصی ما به وجود نیامده و برای این فراهم نشده که به راحتی از میان برداشته شود. در این فرهنگ قانون زندگی آزاد وجود دارد، هنوز هیچ یک از ملل فارس و ترک در صحنه حاضر نبوده و هیچ دستاوردی نداشتند که در اینجا شهرنشینی و تمدن به اوج رسیده بود. اما در روزگار ما کشورهای متجاوز از عدم وجود آن بحث به میان می‌آورند. اگر به صورت فرهنگی به مسئله نگاه کنیم در اصل موضوع هستی و یا نیستی ما از لحاظ بیولوژیک مطرح است. زیرا در نهایت ما چیزی جدا از فرهنگ، اندیشه و هویت خود نیستیم. موجودیتی هستیم که تحت عنوان کورد می‌زییم. شیوه‌ی نگرش نابودکننده به فرهنگ‌ها از دیدگاه‌های کاپیتالیستی است و مروج آن هم خود این سیستم می‌باشد. وقتی که به شهرهای اروپا نگاهی بیندازیم متوجه خواهیم شد که در بافت آن و یا ساختار معماری‌شان تفاوت چندانی دیده نمی‌شود، چرا؟ چون یکدست‌سازی فرهنگ‌ها و تک‌تپ نمودن‌شان، از ویژگی‌های سیستم سرمایه‌داری است. در روزگار ما به خاطر چنین نگرشی از سوی سیستم، هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی جهان به سوی تک‌تپ شدن پیش می‌رود. مناطقی که دارای تنوع فرهنگی بیشتری هستند، بخش‌هایی از جهانند که سرمایه‌داری در آن مناطق نفوذ و گسترش کمتری دارد. برای نمونه، می‌توان از خاورمیانه نام برد. مناطقی از آسیا و آمریکای جنوبی هم به همین صورت می‌باشند. وقتی که در آمریکا از فرهنگ سخن گفته می‌شود، اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند مناطقی هستند که از شهرها دور بوده و تنها به عنوان مناطق توریستی به حساب می‌آیند و گاهی از آنها برای تجدید خاطره‌ی زندگی در روزگاران کهن بازدید به عمل می‌آید. بر اساس ذهنیت آنها قطعاً فرهنگ و تمدن دو مقوله‌ی جدا از هم هستند. برای مثال برخورد انگلیسی‌ها در برابر اسکاتلند، برخورد فرانسویان با منطقه‌ی بروتون، برخورد آلمان‌ها با منطقه‌ی باواریا و یا در ایتالیا مشکل شمال و جنوب این کشور (که دارای فرهنگ جداگانه بوده و به مدت‌های مدید در برابر سیاست‌های یکدست‌سازی حکومت‌ها مقاومت کرده‌اند و این دولت‌ها آنها را عقب‌مانده و بی‌فرهنگ به حساب می‌آورند)، همگی ثمره‌ی این نوع اندیشه هستند. در جایی تمرکز و حاکمیت دولتی وجود دارد و در بخش دیگر به صورت اشتراکی به حیات ادامه می‌دهند. البته به خاطر اصرار این فرهنگ‌ها بر ادامه‌ی حیات، شیوه‌های جدیدی از اظهار وجود نمایان می‌شوند. از آن دسته می‌توان به فستیوال‌ها، یادواره‌ها و گرمی‌داشت‌ها اشاره کرد که نمونه‌هایی از مقاومت این فرهنگ‌ها هستند. گاهی نمونه این‌ها را در گردهمایی و تجمع اهالی این مناطق در شهرهای بزرگ مانند پاریس و برلین می‌بینیم که نوعی اعتراض و مخالفت در آن نهفته است. وقتی که بر یک طرز زندگی فشار وارد آید قطعاً عکس‌العمل نشان خواهد داد. هدف ما از زحمت و رنج‌هایی که متحمل می‌شویم، زندگی مطابق فرهنگ خود است. متأسفانه برخی مواردی که به زبان آورده می‌شوند نه مطابق تعریف فرهنگ هستند و نه بر اساس غنای فرهنگی. در این موارد انحرافات و وجود دارد. بیماری فرهنگی بسیار و عدم کارایی راه‌های چاره‌یابی باعث بغرنج‌تر شدن مسئله می‌شود.

الف - عرصه‌ی ذهنیت:

در مورد فرهنگ، برخی نکات مانده که باید به زبان آورده شوند. جامعه‌ای برای اینکه بتواند فرهنگ خود را خلق نماید، میدان‌ها و عرصه‌های متفاوتی وجود دارند که در آن‌ها به فعالیت مشغول شود. عرصه‌ای که از همه بیشتر در آن تولید فرهنگی به انجام می‌رسد و ثمردهی‌اش بالاست، عرصه‌ی ذهنیت است. یعنی همان عرصه‌ی ایدئولوژی و اندیشه. چون که فکر حاکم در یک جامعه، می‌تواند ثمره‌ی پراکتیک و عملکرد هزاران ساله باشد. آنچه را که در اندیشه‌ی جامعه به صورت ماندگار نقش می‌بندد و در حافظه‌ی دراز مدت آن قرار دارد، عبارت است از مواردی که آن جامعه قبلاً آنها را زیسته و به عنوان معیار و ارزش قبول نموده است. به نوعی می‌توان گفت که ماحصل تلاش جامعه بوده و این امر نشان از خلاقیت جامعه دارد. جامعه‌ی غنی از لحاظ فرهنگی، جامعه‌ای با توان ذهنیتی بالاست. برعکس آنهم صادق است. ذهنیت، شناساننده‌ی بخش بزرگی از فرهنگ معنوی است. غنای فرهنگی جوامع هم در معنویت آنها نهفته است. هر جامعه‌ای که از لحاظ معنویات خود دارای سطحی بالاتر، از لحاظ شیوه‌ی برطرف کردن معضلات دارای راه‌ها و روش‌های بیشتر و همچنین افکار و اندیشه‌های نیرومندتری داشته باشد، در مواجهه با مشکلات، جامعه‌ای فرهنگ‌مدارتر است. در همان حال، چارچوب ذهنیتی، نشان‌دهنده‌ی وسعت پراکتیکی هست. کدام جامعه دارای پراکتیک بیشتر و مفیدتری است، قالب ذهنیتی گسترده‌تری را داراست و از انعطاف بالاتری برخوردار می‌باشد. نخستین بُعدی که در هر جامعه‌ای برای درک میزان فرهنگ‌مداری و سطح اندیشه بدان تکریم می‌شود همان بُعد ذهنیت است. ذهنیت عرصه‌ای بسیار مهم بوده، هم راه را بر تشکیل و ساختارمندی جوامع و هم راه را بر نابودی و از هم پاشیدگی آنها می‌گشاید. کدام جامعه از لحاظ ذهنیتی، استقلال و استحکام خود را از دست نداده باشد، از لحاظ فرهنگی هم می‌تواند که به استقلال رسیده و بر سر پای خود بایستد. کدام جامعه به لحاظ ذهنیتی تخریب شده و از هم گسسته باشد و یا در زیر حاکمیت ذهنیتی دیگری قرار داشته باشد، در نهایت گام به گام به سوی نابودی حرکت خواهد کرد.

مثلاً توجه نمایید که ایدئولوژی اسلام سیاسی در کوردستان چنان آسیمیلیاسیونی را به راه انداخته که موجب شده بسیاری از ارزش‌های جامعه ما به حاشیه رانده شده و بن‌مایه‌های فرهنگ سامی در کوردستان جایگزین گردند؛ مثلاً شکل عبادت و مساجد، ارتباطات اجتماعی و خانوادگی و غیره. اینها همه آسیمیلیاسیون بوده زیرا در ذهنیت تخریب به وجود آمده و هویت به نابودی کشیده شده است. می‌توان به خصوصیات شخصیتی کاپیتالیستی از قبیل خودخواهی، فردگرایی، خودشیفتگی، از خود بیگانگی، پوچ‌گرایی، انکارگرایی، بیگانه‌پرستی و غیره هم اشاره داشت. موارد گفته‌شده همه ریشه در آسیمیلیاسیونی دارد که فرهنگ کاپیتالیستی بر فرهنگ ما تحمیل کرده است. برای مقابله با این حملات ایدئولوژیک بایستی همه‌ی تلاش خود را به فرهنگ‌سازی در عرصه‌ی ذهنیت اختصاص دهیم. باید آگاه باشیم که سرچشمه‌های ذهنیتی ما از کجا آغاز می‌شوند و قالب‌های اندیشه‌ی ما در طول تاریخ چگونه شکل گرفته‌اند؟ راه و روش اندیشیدن ما به چه صورت بوده و فلسفه‌ی زندگانی ما به چه صورت است؟ حتی با مطالعه‌ی ذهنیت جامعه می‌توانیم به این مورد هم پی‌ببریم که در گذشته، ما به عنوان جامعه چه فرهنگ‌هایی را زیسته و کدام‌ها در تضاد با هویت فرهنگی‌مان قرار دارند. زیرا ذهنیت، حافظه‌ی جامعه است و در واقع ذهنیت ما در قالب‌های تاریخی گذشته‌مان شکل گرفته است. در گذشته ما به عنوان جامعه چه مواردی را زیسته‌ایم همه و همه در ذهنیت ما موجود می‌باشد. اگر می‌خواهیم بدانیم که در تمام ادوار تاریخی از نیک و بد، زشتی و زیبایی و مادی و معنوی چگونه زیسته‌ایم، باید که در وهله‌ی اول به جستجو و کنکاش در ذهنیت خود و جامعه‌مان پردازیم. بدانیم که ما چه مواردی

را از جامعه گرفته‌ایم و مطابق با آن، در آینده گام برداریم.

ب - عرصه‌ی زبان:

عرصه‌ی دیگری که فرهنگ در آن رشد یافته و توانایی پیدا کرده، زبان است. رهبر آپو، زبان را نخستین انقلاب بزرگ انسانیت نام نهاد. در اصل طی ۱۵ تا ۲۰ هزار سال ق.م شروع شده و تا به امروز آمده است. زبان به این خاطر مهم است، چون در اصل پراکتیک ذهن انسان است. هر آنچه که در ذهنیت انسان وجود دارد و یا به عبارتی در ذهن نقش بسته را می‌توان با زبان بیان نمود و به دیگران هم انتقال داد. همچنین عامل دیگری که باعث اهمیت زبان خواهد شد این است که هر حرفی که بر زبان می‌آوری در اصل برای آن زحمت کشیده‌ای و رنج انسان در درون آن نهفته است و همان است که برای ما حالت معنایی یافته و یا دیگران به آن بار معنایی داده‌اند. هر موردی که در فرهنگ یک جامعه مشاهده می‌شود را در زبان به وضوح می‌بینی. ما به وسیله‌ی زبان به تعریف و شناساندن و نام نهادن و اشاره کردن می‌پردازیم. زبان، وسیله‌ی انتقال است، زیرا ذهنیت نمی‌تواند به صورتی بی‌صدا انتقال یابد. ملاحظه نمایید؛ آیا فکر بدون اینکه از آن سخنی به میان آید قابل انتقال خواهد بود؟ زبان بزرگ‌ترین ابزار انتقال و جابجایی فرهنگی است. تحکیم‌کننده و تسریع‌بخش روابط بین جامعه است. نباید زبان را تنها یک وسیله‌ی گفت و شنود بدانیم، بلکه زبان مبین و نشان‌دهنده‌ی تمامی مراحل زیستی مان از آغاز است. هر شیء که ساخته شده، به وسیله‌ی نام نهادن و اسم‌گذاری معرفی می‌گردد. هیچ عرصه‌ای به اندازه‌ی زبان بیانگر واقعیت‌های فرهنگی نمی‌باشد. در بُعد ذهنیت، خیالی بودن و انتزاعی شدن امکان دارد اما در زبان آنچه که گفته می‌شود ریشه در واقعیت دارد.

با توجه به تاریخ ۱۵ تا ۲۰ هزار ساله‌ی تشکیل زبان، هر کلمه‌ای که بر زبان آورده می‌شود در اصل بیانگر رنج، خلاقیت و نوآوری و نشان‌دهنده‌ی گامی پراکتیکی است که انسان برداشته. زبان را می‌توان پل ارتباطی بین اندیشه و پراکتیک آدمی دانست. دقت نمایید حتی ملت‌ها هم به وسیله‌ی زبان خود نامگذاری شده‌اند و نام هر ملتی در اصل نشانگر زبان او هم می‌باشد. این ویژگی‌ها باعث شده که زبان هم مانند ذهنیت دارای نقش اساسی باشد. جوامعی که دارای فرهنگ غنی هستند، زبانی نیرومند هم دارند. جوامعی هم که در تاریخ پیشاهنگی مراحل را بر عهده داشته‌اند همواره زبان آنها پیشرفت کرده و توسعه یافته و هر کسی به زبان آنها سخن گفته است. جوامعی که از لحاظ ذهنیت و فرهنگ دچار ضعف شده‌اند، زبانشان کم‌کم دچار آسیمیلیسیون و نابودی شده و از بین رفته‌اند. مثال بارز هم، همان زبان ماست. همه می‌دانند که وضع زبان عربی در اسلام به چه صورت درآمد. با شروع پیشاهنگی اسلام در منطقه و به وجود آمدن امکان توسعه برای زبان عربی، مشاهده می‌نماییم که امروزه زبان عربی در چه سطحی قرار دارد. بعد از آمدن سرمایه‌داری به خاورمیانه و تهاجماتی که نسبت به زبان کوردی صورت گرفت، نحوه‌ی مقاومت ما مشهود است. در جایی که پل ارتباطی بین زبان و پراکتیک بریده شود در نهایت زبان هم از بین خواهد رفت. آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که چرا گاهی اوقات بدون اختیار به جای به کار آوردن زبان کوردی از زبان‌های فارسی، ترکی و عربی استفاده می‌نماییم؟ چون در فکر و پراکتیک ما همبستگی وجود ندارد و از هم بریده شده‌اند. فکر و اندیشه به صورت ترکی و فارسی در آمده و چنانچه گام‌های پراکتیکی برداشته شوند که تعریف نخست آن هم زبان است و گام اولش هم در عرصه‌ی زبان برداشته می‌شود، لذا در همان گام اول به طرف این زبان‌ها چرخش صورت می‌گیرد. برای همین تنها در مورد به کارگیری زبان خود اصرار کردن کفایت نخواهد کرد و باید که در باب ذهنیت هم به تغییراتی دست زد. یعنی باید تغییر در ذهنیت و اصرار در زبان همراه با هم باشند. در حال حاضر صحبت به زبان کوردی برای ما کوردها به مثابه‌ی عملیات بزرگی در آمده است، چون می‌خواهند زبان ما را از بین ببرند.

باید که در مسئله‌ی زبان به موضوع اتوآسیمیلیسیون (خود را در زبان دیگری ذوب کردن) هم بپردازیم. گاهی

فرد کورد خود به نابودی زبانش توسط دشمن کمک می‌نماید. مثلاً حتی عده‌ای با بیان اینکه زبان کوردی، زبانی پویا نبوده و نمی‌توانیم آنچه را که می‌خواهیم به وسیله‌ی آن بر زبان بیاوریم و زبان کاملی نیست، می‌خواهند که ترکی، فارسی و عربی صحبت کردن خود را ایضاً نمایند و زبان کوردی را تحقیر می‌نمایند. این اشتباه بزرگی است و نه اینکه نمی‌توان به راحتی با آن به بیان گفته‌ها مان بردازیم، بلکه ناشی از ندانستن ماست. این ما هستیم که به پیشرفت زبان خود کمک نکرده‌ایم. البته که به خاطر جدا ماندن جامعه‌ی کورد از پیشرفت‌ها و فن‌آوری‌های نوین و توسعه‌ی علم، زبان کوردی از این بابت در مضیقه قرار گرفته است و ما آن را انکار نخواهیم کرد، اما به صورتی هم درنیامده که آن را به عنوان زبانی نازا و سترون بشناسیم و نشود در آن نوگرایی ایجاد کرده و به زبانی پویا تبدیلش کرد. این امر هم احتیاج به خلاقیت، نوآوری و تلاشی مستمر و درازمدت دارد و کاری یکی دو روزه نیست. باید که در وهله‌ی اول زبان خود را به خوبی بشناسیم و به کلمه‌سازی و کلمه‌یابی بر اساس ریشه‌های زبانمان پردازیم و با آگاهی از زبان به بازتعریف اختراعات، کشفیات و نوآوری‌ها در زبان کوردی اقدام نماییم. البته منظورمان کلمات من‌درآوردی و بی‌معنا نیست بلکه باید به روشی علمی و اصولی با مسئله برخورد کرد. باید بدانید که اگر ذهنیت و پراکتیک وجود نداشته باشد زبان هم پیشرفت نخواهد کرد. نمی‌شود نشست و کلمه درست کرد و بدین صورت به توسعه‌ی زبان پرداخت، زبان در ارتباط با نحوه‌ی زیست و زندگی جامعه است و باید زندگی جریان و حالتی روبه‌رشد داشته باشد، تا زبان هم در سایه‌ی آن به روند تدریجی پیشرفت خود ادامه دهد. لازم است که موضع‌گیری مناسب وجود داشته باشد تا زبان به حرکت درآید.

چارچوبی کلی برای زبان ما وجود دارد اما ما به افرادی احتیاج داریم که در این مورد به فعالیت پردازند و خلاقیت داشته باشند. مشکل دیگر ما در باب زبان کوردی مربوط می‌شود به دور ماندن لهجه‌های زبان کوردی از همدیگر، عدم مراودات‌شان با هم و در نتیجه درک نکردن و نفهمیدن یکدیگر که در همه جا مشاهده می‌شود. باور داشته باشید که اگر بین لهجه‌های زبان کوردی ارتباط وجود داشته باشد و گوش‌های ما به شنیدن و تلفظ کلمات سایر لهجه‌ها عادت داشته باشند، متوجه خواهیم شد که تفاوت چندانی بین‌شان وجود ندارد. تفاوتی که در بین لهجه‌های کوردی وجود دارد به اندازه‌ی فرق بین لهجه‌های عربی و زبان‌های مختلف عربی نیستند. با کمی همت و تلاش مضاعف به راحتی این مشکلات برطرف خواهد شد. البته امروزه رسانه‌های کوردی به این مراودات کمک شایانی کرده و مردم به راحتی لهجه‌های مختلف کوردی را می‌فهمند. هر چند که برخی از این لهجه‌ها مورد بی‌مهری قرار گرفته‌اند. البته با تلاش در این رابطه این نواقص هم برطرف خواهد شد.

ج - عرصه‌ی اقتصادی:

عرصه‌ی دیگر فرهنگی که باید به آن توجه نماییم، عرصه‌ی اقتصادی است. جوامع علاوه بر عرصه‌ی ذهنیت و زبان، در عرصه‌ی اقتصادی هم شکل می‌پذیرند. یعنی در عرصه‌ی مادیات هم بخشی از ساختار خود را کامل می‌نمایند. عرصه‌ی مادی میدان ابزار و تکنولوژی و صنایع است. این بخش نشان‌دهنده‌ی تلاش انسان برای سیر نمودن غریزه‌ی گرسنگی بوده و شامل دوران طولانی از مرحله کاشتن و زراعت بوده و تا به امروز ادامه داشته است. امروزه به جایی رسیده که دیگر در تهیه و تولید از هورمون‌ها و کودهای شیمیایی استفاده می‌شود و به این وسیله تولید را به سطح بالایی رسانده‌اند؛ به طوری که در نهایت بر همه چیز تأثیر گذاشته است و مزاج آدم‌ها و طعم خوراکی‌ها را به کلی تغییر داده است. این امر، خود باعث به وجود آمدن مشکلات زیست‌محیطی شده که جای بحث و گفتگوی ویژه را دارد. منظورمان این است که در این عرصه هم پیشرفت‌های فراوانی فراهم آمده است. جامعه بدون اقتصاد امکان ندارد و اقتصاد از عرصه‌هایی است که جامعه اهمیت فراوانی را به آن اختصاص داده است. در این عرصه انسان با طبیعت آشنا

شده و محصولات و فرآورده‌های آن را درمی‌یابد. در همین عرصه، انسان به وضوح دسترنج و ثمره‌ی تلاش خود را می‌بیند و با معضلات و روش‌های عبور از آن آشنا خواهد شد. در همان حال میدان پراکتیک بوده و مستقیماً بر شخصیت انسان تأثیرگذار است و با ویژگی‌های معنوی و ذهنیتی انسان در ارتباط است و در تعامل متقابل می‌باشد. خصوصیات و ویژگی‌هایی نیز وجود دارند که در کنار این عرصه و مکمل با آن به وجود آمده‌اند. مثلاً وقتی به خصوصیات اشتراکی و جوانمردانه اشاره داریم و به همکاری و همیاری توجه داریم، منظورمان فعالیت در همین عرصه است. بیشترین اختراعات هم در همین زمینه و به خاطر درخواست و تقاضا در مورد روند روبه‌رشد اقتصادی و گرایش به مکانیزاسیون و تولید بیشتر با استفاده از تکنولوژی صورت پذیرفته است. در همان حال آنچه از آن به عنوان علم و تکنولوژی نام می‌بریم در واقع در همین عرصه و زمینه پراکتیک می‌شوند. حتی می‌توان گفت که به خاطر نیازهای این عرصه است که آدمی به تولید علم و تکنولوژی دست می‌زند. می‌توانیم دستاوردها و محصولات و زحمات جوامع را در این عرصه مشاهده نماییم.

ما کوردها در این زمینه، غنای فرهنگی بسیاری داریم و در مبحث زراعت ما دارای سابقه‌ی چندین هزاران ساله هستیم و بنیان‌گذار انقلاب زراعی می‌باشیم. وسایلی هم که برای زراعت به کار برده می‌شوند برای نخستین بار در این سرزمین ساخته شده و به کار گرفته شده‌اند. هم از لحاظ ابزار و هم از لحاظ روش‌های تولیدی، مستقیماً بیانگر فرهنگ کوردی و مزوپوتامیایی هستیم. اما متأسفانه این عرصه در روزگار ما به میدانی برای تسلیم گرفتن و به زیر سلطه کشاندن انسان‌ها و بهره‌کشی از آنها تبدیل شده و نوعی برده‌داری نوین در این عرصه صورت می‌پذیرد. برخی‌ها برای اینکه بتوانند جامعه را به راحتی تحت کنترل در آورده و به نفع خود به کار گیرند این عرصه را به مالکیت در آورده‌اند. به خصوص در این سیاست کوردها همیشه قربانی بوده‌اند و سیاست بیوقدرت (کنترل و ایجاد حاکمیت در جامعه به وسیله‌ی گرسنه نگه داشتن) در مورد ما به اجرا گذاشته شده است. مانند تمام عرصه‌ها در این زمینه هم سرمایه‌داری انحرافات را به وجود آورده است.

د- عرصه‌ی هنر:

عرصه‌ی دیگر فعالیت فرهنگی، هنر است. درباره هنر موارد زیادی بر زبان آورده شده است. **هر ایدئولوژی و اندیشه‌ای به فرهنگ قالبی داده و به نوعی آنرا تعریف کرده است. هنر عرصه‌ای است که تمامی غنای فرهنگی انسان اعم از زبان، اقتصاد، ذهنیت و علم و تکنولوژی در آن دوباره ظهور می‌یابد و منعکس می‌شود. به همین خاطر هنر عرصه‌ی دوم و میدان دوم به پراکتیک درآمدن اندیشه و تفکرات جامعه است.** در تمام زمینه‌های فرهنگی که قبلاً به زبان آورده شد، می‌توان بازتاب‌هایی را از طبیعت مشاهده کرد و به اختلاط آنها با طبیعت می‌توان پی برد. اما در زمینه‌ی هنر بایستی بگوییم که این عرصه آنچه تولید می‌شود به تمامی محصول انسان است و حاصل خلاقیت و روحیات اوست. در موجود زنده‌ی دیگری شما قادر به دیدن هنر نخواهید بود. به شیوه‌ای ساده حیوان هم به موضوع اقتصاد می‌پردازد و اقتصاد برای او به معنای تغذیه و تأمین نیازهای انرژی و بیولوژیکی است. حتی در سطحی بسیار ساده زبان مراد و انتقال پیام وجود دارد و آنها هم می‌توانند با هم گفتگو نمایند. خیال آنها هم وجود دارد. اما هیچ حیوانی قادر به ارائه‌ی هنر نیست. آنچه که در طبیعت به نام هنر انجام داده می‌شود، مختص به انسان است. حالت منحصر به فرد هنر، در این زمینه‌ها قابل مشاهده است و باعث شده که به صورت یک مکتب به آن نگریسته شود. **در واقع هنر هر آنچه را که در تمام زمینه‌های دیگر آفریده شده و به جامعه عرضه شده‌اند، دوباره و با شکل و ساختاری قابل قبول تر و زیباتر خلق کرده و به جامعه عرضه می‌نماید.**

به همین خاطر هنر در تشکیل جوامع در مراحل تاریخی مختلف نقش اساسی را داشته است. مثلاً ابداعاتی صورت گرفته و یا نوآوری‌هایی به وجود آمده و برای اینکه در بطن جامعه بهتر نهادینه شوند و مقبولیت بیشتری به دست آورند، هنر دست به کار شده و نقش ایفا خواهد کرد. به سبب همین ویژگی‌ها، هنر را به عنوان روح فرهنگ می‌توان نام نهاد. یعنی چیزی است که به فرهنگ جامعه روح می‌بخشد. در ادامه باید گفت که عرصه‌ی هنر به دلیل همین خصوصیات، عرصه‌ای است که بیشترین فعالیت ذهنی در آن صورت می‌گیرد. توانمندی‌های انسانی، نیروها و استعداد‌های برجسته‌ی آدمی در این زمینه وارد پراکتیک می‌شوند. وقتی که این موارد را بر زبان می‌آوریم بایستی متوجه این نکته هم باشیم که در هر انسانی ذوق هنری و استعداد هنری موجود بوده و هر کار انسان همراه با هنرمندی است. هنر با همه‌ی عرصه‌های زندگی انسان در پیوند است. هنر مناسب، هنری است که با تمام عرصه‌های زندگی آدمی ارتباط داشته و از آنها تغذیه می‌نماید و ریشه در آنها دارد. دلیل اینکه هنر در روزگار ما دچار انحراف اخلاقی شده، این است که ارتباط خود را با جامعه از دست داده است. یعنی از اقتصاد جامعه و از معنویات آن و اندیشه و زبانش بریده و منفصل شده است. به صورتی در آمده که هنر و هنرمندی خارج از جامعه به صورت یک ذهنیت در آمده‌اند. از سبب‌های نازایی و ناتوانی هنرمندان در خلق آثار جدید، همین قطع ارتباط است. برای اینکه هنرمند خالق باشد بایستی خلاقیت و آفرینندگی جامعه‌ی خود را ملاحظه نماید. باید همیشه جامعه را مورد دقت قرار دهد و هر گونه رفتار و فعالیت جامعه را زیر ذره‌بین نگه دارد. اگر انحرافی در حال زیستن است و جامعه دچار بحران است نسبت به انتقاد و رفع تلاش نماید و هنر را به خدمت اصلاح جامعه درآورد. اگر که جامعه هم در راه راست گام برمی‌دارد به تعالی هر چه بهتر آن کمک نماید.

در روزگار ما مانند همه‌ی عرصه‌ها، در عرصه‌ی هنر هم بحران وجود دارد. حوزه‌ای که بیشتر از همه در حال حاضر به بلایی بر سر جامعه تبدیل شده، حوزه‌ی هنر است. سیستم سرمایه‌داری بیشتر از سلاح‌های خود برای تخریب جامعه از هنر استفاده می‌نماید. حتی سلاحی نیرومند که امروزه در اختیار حاکمان و اقتدارگرایان قرار گرفته، هنر و هنرمندان هستند. هنرمندان هم نقش اساسی در به انحراف کشاندن جامعه داشته و بلایایی واقعی هستند و هم می‌توانند به مصلحان جامعه تبدیل شوند. می‌توانند که مانع از جهش جامعه شوند و جامعه را دچار سکون نمایند. به دلیل اینکه تمام غنای فرهنگی جامعه در این حوزه به زبان آورده می‌شود و چنانچه این زبان کارایی خود را از دست دهد، در تمام حوزه‌ها دچار بحران خواهیم شد. رهبر آ‌پو در دفاعیات خود هنر، سکس و ورزش صنعتی شده و سودمحور را در مجموع به عنوان مخدرات جامعه به نام کرد. مثلاً دقت نمایید که در کشور ترکیه هنرمندان ترک هیچ‌گاه از خلق کورد و مصیبت‌های وارد بر آن سخنی به میان نمی‌آورند و تخریبات و پلیدی‌های دولت و جامعه خود را نمی‌بینند. وضعی که در کوردستان وجود دارد راه را برای هنرمند به اندازه‌ای باز کرده که می‌تواند به مثابه‌ی یک کوه آشفشان فوران نماید. ذهنیت و آفرینندگی وجود دارد و تراژدی که باید به زبان آورده شود فراهم است. اما این پرسش پیش می‌آید که چرا این امر به واقعیت نمی‌پیوندد؟ در پاسخ می‌توان گفت چونکه احساس هنرمندی وجود ندارد و از جامعه رخت برسته است. معیارها و ارزش‌های هنر و هنرمندی تضعیف شده‌اند. ما کوردها از لحاظ هنرمند و فعالان هنری ضعیف می‌باشیم و هنرمند واقعی که در خدمت جامعه و مردم باشد بسیار کم هستند. برای تربیت هنرمند، آموزش و تعلیم لازم است و فرصت برای ابداعات نوین هم باید فراهم باشد. البته پتانسیل (نیروی بالقوه) لازم وجود دارد و می‌توان از آن استفاده کرد. با تلاش‌های جنبش آزادی‌خواهی ما

در کوردستان تا حدی این امر بهبود یافته و هنر تا حدی به خدمت خلق درآمده است.

۵ - عرصه‌ی علم و تکنولوژی:

حوزه‌ی بعدی در فرهنگ، حوزه‌ی علم و تکنولوژی می‌باشد. علم عرصه‌ای است که به کمک آن نقاط ضعف مربوط به انسان در رابطه با طبیعت و در تعامل با آن برطرف خواهد شد. یعنی انسان برای جبران ضعف‌هایش در طبیعت، تصمیم به تولید علم می‌زند. انسان از لحاظ فیزیکی بسیار ضعیف است، ولی با همه‌ی این ضعف‌ها می‌خواهد از محیط اطرافش استفاده نماید. چاره‌ای که انسان برای این نقصان یافته، همان علم است و به ابزاری که برای این کار ساخته می‌شود نیز تکنولوژی می‌گویند. بدین ترتیب معیار علم همین است، یعنی برای رفع این ناتوانی‌ها و نقایص به تولید می‌رسد. اصول مربوط به تکنیک هم در پیوند با ابزاری است که به تسریع این کار کمک می‌کند. برای همین تکنیک و علم را، تولید و محصول اشخاصی محدود دانستن و یا آنرا دستاورد سرمایه‌داری پنداشتن نادرست می‌باشد. میلیون‌ها سال است که انسان بر روی طبیعت در حال زیستن بوده و هزاران سال است که آدمی به صورت سیستماتیک به حیات خود ادامه می‌دهد و جامعه را به وجود آورده است. وجود جامعه بر روی زمین و ساختارمندی آن، نشان از به کارگیری تمامی این حوزه‌هاست. اگر یکی از این حوزه‌ها به کار نمی‌آمد جامعه هم پدید نمی‌آمد. مثلاً در زمان کلان‌ها (اجتماعات اولیه‌ی کوچک) و قبل از دوران نوسنگی در عرصه‌های هنر و تکنولوژی و اقتصاد ضعف وجود داشت و جامعه به گونه‌ای نزدیک به زندگی سایر جانداران می‌زیست.

وقتی انسان در این حوزه‌ها با توجه به ویژگی‌های خود و نیازهایش، تصمیم به تغییر و تحول می‌گیرد و به تکاپو می‌افتد، جامعه به وجود می‌آید. مادامی که جامعه هزاران سال است که به این صورت در حال تداوم حیات است، پس همه‌ی حوزه‌ها، اعم از هنر، اقتصاد، تکنولوژی، ذهنیت و زبان از آغاز وجود داشته‌اند. چون جامعه سازماندهی‌ای ارگانیک است. باید ابتدا دانست حوزه‌هایی که جامعه در آنها به ابراز هویت خود می‌پردازد بر اساس چه قواعد و اصولی اداره می‌شوند. مثلاً علم و تکنولوژی به مانند هنر نیستند. زیرا علم و تکنیک در طبیعت وجود دارند. فرمول آنها در طبیعت موجود می‌باشد و دیر یا زود انسان بر اساس احتیاج خود اقدام به کشف آنها می‌نماید. انحراف بزرگ در این راستا، پیوند دادن علم و تکنولوژی به سرمایه‌داری و مرحله‌ای خاص از تاریخ است. بر اساس ویژگی عقل و ذهنیت انسان که همیشه در حال پیشرفت است، آدمی در نهایت به یافتن این موارد نایل خواهد آمد. اگر که بگوییم که با آمدن سرمایه‌داری علم و تکنیک رشد یافتند به خطا رفته‌ایم و درست آن به این صورت است که ظهور سرمایه‌داری مصادف بود با شروع دوره‌ی اوج گرفتن رشد علم و تکنولوژی و نهایت تلاش انسان در این عرصه. باید به مورد گفته‌شده به صورت یک انحراف نگاه کنیم و سرمایه‌داری را موجد علم و دانش ندانیم. برای فهم بهتر مسئله توجه نمایید به این نکته: در گذشته یعنی قبل از دوره‌ی پیامبران، ادیان هم وجود داشتند و در انسان اعتقاد و باور وجود داشته است، اما با آمدن پیامبران ادیان توحیدی به وجود آمدند و خدایان در ماوراءالطبیعه قرار داده شدند. در مورد علم و تکنیک هم به همین صورت است. با پیدایش جوامع و از آغاز حیات انسانی، علم و تکنولوژی حیات خود را شروع کرده و سرمایه‌داری تنها در آن دخل و تصرف ایجاد کرده و به انحصار خود درآورده است. به خاطر اینکه کسی در جامعه به علم و تکنولوژی دسترسی نداشته باشد و نتواند از آن بهره‌برد و همواره محتاج سیستم بماند، بر آن مالکیت را قرار داده است. در حال حاضر هم فن‌آوری را در داخل آزمایشگاه‌ها قرار داده‌اند. حتی شما حق ندارید که در خانه‌ی خود به تولید فن‌آوری پردازشی و از آن بهره‌بری، زیرا مانند مجرمین با شما برخورد خواهد شد. علم و تکنولوژی محصول دستاورد همه‌ی جوامع و انسانیت است. در درونش تجربه‌ی هزاران ساله نهفته بوده و متعلق به همه‌ی انسان‌ها بوده و کسی حق ندارد بر روی آن مالکیت ایجاد نماید. برای همین همیشه در حال پیشرفت و ترقی خواهد بود.

کلاً حوزه‌هایی که در مورد فرهنگ بر زبان بیاوریم، همین‌ها می‌باشند. هر چند که در روزگار ما جامعه بسیار پیچیده شده و تحت عنوان نیازهای مختلف و برای برآورده کردن آنها حوزه‌های دیگری هم باز شده و در آنها فعالیت صورت می‌پذیرد، مانند حوزه‌ی آموزش، حوزه‌ی بهداشت و جامعه‌ی مدنی که حوزه‌هایی مشخص هستند. اما حوزه‌های اساسی و زیربنایی همانی‌اند که از آنها نام بردیم و فعالیت‌های انجام گرفته در این حوزه‌ها هم در راستای پاسخ به سه وظیفه‌ی سازماندهی می‌شوند؛ اول جهت اینکه انسان بتواند از خود دفاع نماید، دوم به صورت مناسب و کافی تغذیه نماید و سوم بر اساس ویژگی انسانی‌اش به تولید مثل و افزایش نسل خود بپردازد. اگر این حوزه‌های اساسی بر مبنای اصول و موازین به فعالیت بپردازند، اجزا و حوزه‌های کوچک‌تر هم که در کنارشان قرار دارند با آنها در هماهنگی خواهند بود. اگر که مانند امروز، این حوزه‌ها دچار انحراف شوند و تعادل به هم بخورد، نمی‌توانیم کاری را به پیش ببریم. مثالی را که قبلاً در مورد علم و تکنولوژی بر زبان آوردیم دوباره بیان می‌داریم، کمبود خوراکی‌ها و مایحتاج، بیکاری مفرط و بحران‌های مربوط به آن علی‌رغم پیشرفت‌ها در عرصه‌ی اقتصاد، به خاطر دلایل گفته شده و عدم استفاده‌ی درست از این حوزه‌ها می‌باشد. در روزگار ما نه عقل انسان درست کار می‌کند و نه زبان آدمی مانند گذشته حالت شعرگونه‌ی و ادبی خود را حفظ نموده است. اقتصاد هم برای سیر کردن و تغذیه‌ی انسان‌ها به کار گرفته نمی‌شود. علم و تکنولوژی هم برای افزایش توانمندی‌ها استفاده نشده و هنر هم برای نشان دادن هیجان و پویایی جامعه نیست. همه چیز در حال حاضر بر ضد انسان است.

همراه با جنبش آپوئی، یکبار دیگر کورد به مسیر اصلی خود به عنوان یک ملت و جامعه‌ی دارای فرهنگ و تاریخ حرکتی را آغاز کرده است. لذا در مسئله‌ی فرهنگ‌مداری، آپوئی بودن مساوی است با همان کورد بودن. برای این منظور یعنی اتقان در این مسئله بایستی به فرهنگ آن وارد شوی و با آن زندگی کنی. خود جنبش آپوئی نیرو و توانش را از فرهنگ کوردی می‌گیرد. ما این فرهنگ را فرهنگ کمونال و دموکراتیک می‌نامیم. یا فرهنگ الهه و خداوندی نام می‌نهیم. در ادبیات امروز به معنای فرهنگ سوسیالیستی است. همان سوسیالیسم دموکراتیک و علمی که از آن بحث به میان آوردیم. برای اینکه با شیوه‌ی زندگی گفته شده آشنا شویم و بر طبق آن زندگی نماییم، بایستی از هر لحاظ با فرهنگ کوردی آشنایی داشته باشیم. سرزمین ما از لحاظ فرهنگی بسیار غنی است. تعداد زیادی لهجه در زبان کوردی وجود دارد. در هر منطقه‌ای انواع رقص‌ها، آوازها و پوشش و لباس وجود دارد. داستان و حکایت‌های زیادی هم مشاهده می‌شوند. وقتی به ویژگی‌های فرهنگی و زیستی سرزمین مان کوردستان می‌نگریم، به گفته‌ی رهبر آپو از تمام زوایای آن قداست جاریست. چون کوردستان جایی است که برای نخستین بار در تاریخ واژه‌ی قداست در آن مفهوم پیدا کرده است. کوردستان سرزمین قداست‌هاست و به خاطر همین ویژگی‌ها در تمام کتب مقدس هم به آن اشاره شده است. نخستین محصولات و اسامی در این سرزمین ظهور یافته‌اند و در نهایت به فرهنگی اساسی تبدیل شده‌اند. اگر ما بخواهیم که آپوئی بودنی نیرومند را در خود به وجود بیاوریم ناگزیر از بازگشت به این فرهنگ اشتراکی، دموکراتیک، کمونال و خداوندی هستیم. باید آنرا با واقعیت‌های رهبر آپو در آمیخته و با هویت جنبش آپوئی در مبارزه‌ی آزادی و رسیدن به آن تلاش و کوشش نماییم. فرهنگ، در همان حال مساوی است با تلاش و جد و جهد. بدون رنج کشیدن اصلاً فرهنگی ساخته نخواهد شد. آنچه که تحت عنوان جنبش آپوئی در حال انجامش هستیم در واقع همان مبارزه برای رسیدن به فرهنگ کوردی و زندگی بر مبنای آن است. در فرهنگ کوردی ویژگی‌های فولکلوریک مشهود می‌باشند. اگر ما بخواهیم که در این سرزمین با ملت‌های دیگر در صلح و آشتی به سر برده و حیاتی مسالمت‌آمیز داشته باشیم، لاجرم باید که بر اساس فرهنگ کوردی رفتار نماییم. زیرا فرهنگ ما کوردها دارای این زمینه است و در طول تاریخ این را اثبات کرده است. جنبش آپوئی برای ما، معرف کورد آزاد،

فرهنگ‌مدار و اخلاق‌مند است. ما با جنبش آپوئی کورد بودن صحیح و اجتماعی بودن آزاد را می‌آموزیم. نحوه‌ی مبارزه جهت رسیدن به آن را هم می‌آموزیم. اگر ما در این نکته اشتباه نکرده و نقاط ضعف و قوت خودمان را دیده و آسیمیلیسیون و خطرات روبه‌رومان را ببینیم و با روش رهبر آپو و مبارزه‌ی جنبش آپوئی به هوشیاری دست یابیم، به‌ویژه در مرحله‌ای که در آن قرار داریم، راه مبارزه را خواهیم یافت و بسیار مشکل خواهد بود که دوباره به دوران کائوس قبلی برگردیم. چون با شکل‌گیری جنبش آپوئی، کورد بودن که بایستی از بین می‌رفت و از صحنه‌ی تاریخ محو می‌شد دوباره زنده شد. این را از سرور و شادی و هیجان در راهپیمایی‌ها و تظاهرات خلق می‌بینیم. جنبش ما اجتماعی که با آن به‌پاخاسته و در حال پیشروی است، تداعی‌کننده‌ی جنبش و پیشروی کورد آزاد است. زیرا به همان صورت که قداست در این سرزمین به وجود آمده، نفرت و لعنت هم در کنارش پدید آمده است. هم ابراهیم در این خاک ظهور کرده و هم نمرود در کنارش برخاسته است. البته باید هوشیار باشیم که به شیوه‌ی نژادپرستانه و یا به روش مزدوری و وابستگی به مسئله نگاه نکنیم. شیوه‌ی نگرش ما بر اساس دیدگاه رهبر آپو است که کورد آزاد را به منصفی ظهور رسانده‌اند. رهبر آپو در این رابطه بیان می‌دارد که من فعالیتی حماسه‌گونه را به انجام رسانیدم: یکی از این فعالیت‌ها کادرسازی بوده و مبارزی که در هر شرایطی به مبارزه بپردازد، دیگری زنده گردانیدن خلقی است که همواره در مقاومت و تلاش جهت رسیدن به خواسته‌هایش در حال قیام می‌باشد و در نهایت هم مبارزه رهایی و آزادی زن می‌باشد. این سه داستان مبارزه، در واقع هویت ما را نشان می‌دهند. ما در جنبش آپوئی به روش رهبر آپو و بر مبنای خط مشی ایشان در جهت اعتلای این سه شیوه و عرصه‌ی مبارزه حرکت خواهیم کرد. جهت به انحراف کشیده نشدن در این راه، تنها شیوه و مسیر، خط مشی آپوئی است. البته باید از برداشته‌های عاطفی و خودمحو‌رانه دور شویم و به درستی جنبش را بشناسیم. به دنبال بهانه‌جویی و راحت‌طلبی و تن‌پروری نرویم و از آنها حذر کنیم. در جنبش ما معیارهای قهرمانی و مقاومت وجود دارند. باید بر اساس این معیارها شخصیت خود را مورد بازخواست قرار دهیم و به خودسازی بپردازیم. البته که در فرهنگ ما انتقام گرفتن مبنای مبارزه است و انتقام ما انتقامی محدود و کوتاه‌مدت نیست و انتقامی هزاران ساله است. ما در واقع انتقام کسانی را که در راه آزادی، دموکراسی، برابری و صلح برای خلق‌ها جان خود را فدا کرده‌اند، از خائنان، مزدوران، غاصبان، متجاوزان، اقتدارگرایان، توطئه‌گران و ظالمان خواهیم گرفت. در حال حاضر هم با لزوم انتقام از توطئه‌ی بین‌المللی که رهبر آپو را در زندان امرالی قرار داد روبه‌رو هستیم. این دینی است که بر گردن ماست و موضوعی اخلاقی است و ما همه در برابر رهبر آپو مسئولیم. تلاش برای رهایی رهبر آپو، مبارزه برای حفظ همه‌ی دستاوردهای خلق کورد و ارزش‌هایی است که توسط ایشان خلق شده‌اند. در نهایت بایستی گفت که هم اخلاق و هم فرهنگ انقلابی تنها به وسیله‌ی آموزش و تعلیم قابل پیاده شدن است و بایستی به امر آموزش اهمیت ویژه‌ای بدهیم و همواره برای تعلیم خود و اطرافیانتان در تلاش باشیم.

فرهنگ و سرمایه‌داری

در مسئله‌ی فرهنگ، به علت اینکه سرمایه‌داری، سیستم حاکم در روزگار ما می‌باشد و هم به دلیل مشکلات به وجود آمده که در آنها تأثیر مستقیم دارد لازم می‌بینیم که سرمایه‌داری را به صورتی گسترده‌تر مورد مطالعه قرار دهیم. آنچه که در مورد سرمایه‌داری به زبان آورده می‌شود، احتیاج به کاوش و تحقیق پیچیده‌ای ندارد و مواردی هستند که امروزه گریبانگیر جامعه‌اند و با نگاهی به اطرافمان به راحتی آنها را مشاهده می‌کنیم. حتی اگر به تخریبات آن بر روی شخصیت خود توجه نماییم و یا به انعکاس معضلاتش در جامعه نگاهی بیفکنیم به وضوح با ابعاد سیستم آشنا خواهیم

شد. سیستم سرمایه‌داری در این باب چه چیزی را به عنوان فرهنگ ارائه می‌دهد؟ در حال حاضر سیستم سرمایه‌داری آن بخشی را که دولت‌گرایی، اقتدار و طبقه را شالوده قرار داده به عنوان فرهنگ ارائه می‌دهد. برای همین در این فرهنگ، دولت‌گرایی، اقتدار و تمامی بیماری‌های سیستم به صورت ویژه وجود دارند. البته که اقتدار به خودی خود انحراف است. زیرا معیارهایی که جامعه بر اساس آنها بنیان نهاده شده را ملاک قرار نمی‌دهد و بلکه آن بخش را که بعد از به وجود آمدن جامعه، با تکیه بر دستاوردهای آن خود را تحمیل می‌نماید و در واقع به صورت انگل به جامعه چسبیده را، مبنا می‌گیرد. جزء یا بخشی از جامعه به حساب نمی‌آید و کلاً در تضاد با جامعه است.

رهبر آپو در بخش‌های مختلف دفاعیات خود این موارد را بر زبان آورده و از آن به عنوان بیماری جامعه یاد می‌کند. آنچه که تحت عنوان دولت، طبقه، سرمایه‌داری، فئودالیسم، جنسیت‌گرایی، میلیتاریزم (نظامی‌گری) و غیره در روزگار ما بر زبان آورده می‌شود، همه عبارت از تقلب و ریا و ظاهرسازی بوده و جزء دستاوردها و احتیاجات جامعه نمی‌باشند. اینها از محصولات سرمایه‌داری و در تضاد با جامعه هستند و اصلاً جامعه اینها را به وجود نمی‌آورد. برای اینکه فرهنگ به وجود بیاید بایستی که جامعه با تکیه بر قوانین بنیادی خود دست به فعالیت بزند و غنای فرهنگی تعمیق بخشیده شود. چیزی که لازم است، برای جامعه تهیه شود و آنچه که فرسوده شده‌اند، باز تولید و ترمیم شود و آنهایی که زمانشان گذشته، از بین برده شوند. برای اینکه موارد گفته‌شده بر روال مناسب قرار گیرد باید جامعه وجود داشته و نیرومند باشد. سیستم سرمایه‌داری به اندازه‌ی برده‌داری و دین توانسته جامعه به وجود آورد. سرمایه‌داری، جامعه را نابود می‌کند. توجه کنید، برده‌داری اسطوره‌هایی را پدید آورد و در مرحله‌ی بعد کاهنان را به ظهور رساند و همچنین زیگورات‌ها را ساخت. قبل از برده‌داری توتم وجود داشت و برده‌داری بت‌پرستی را رایج کرد. جوامع قبل از برده‌داری از وسعت کمتری برخوردار بود اما برده‌داری آنرا توسعه داده و اجتماعات بزرگی را پدید آورد. در دوره‌ی ادیان، فرهنگ خداوندی (الوهی) ایجاد شد زیرا قبل از ادیان در واقع خدا وجود نداشت. البته فرهنگ خدا شامل موارد زیادی مانند، فرشته، شیطان، بهشت، جهنم و غیره است. اینها وجود نداشتند و ادیان آنها را به وجود آوردند. حال سرمایه‌داری را در نظر بیاورید، آیا محصولی فرهنگی وجود دارد که مبدع آن باشد؟ موردی که قبلاً وجود نداشته و سرمایه‌داری عرضه‌کننده‌ی آن باشد وجود ندارد. اصلاً این سیستم زاینده نبوده و تنها مصرف‌کننده است. چیزی که انسان در دوران سرمایه‌داری و با باز کردن چشم خود آن را برای اولین بار دیده باشد، وجود ندارد. اگر هم چیزی را هم به وجود آورده باشد در واقع برای این بوده که بتواند بهتر و راحت‌تر مصرف نماید. یعنی تنها شیوه و راه‌های مصرف را بهبود می‌بخشد. سرمایه‌داری پدیدآورنده‌ی مصرف‌گرایی در جامعه و ترویج لمپنیسم است. پدیدآورنده‌ی جامعه‌ی توده‌ای است و توده‌ها را هم تبدیل به رمه کرده و هدایت می‌کند که در نهایت هم حیوان شدن را به همراه دارد. مثلاً تماشاگران فوتبال را دقت نمایید به مانند گله‌هایی می‌نشینند و برمی‌خیزند. یا انسان‌هایی که در کنسرت‌ها تا حد مرگ هم پیش می‌روند. به مانند گله‌های گوسفند که بعد از غذا دادن و یا نمک خوراندن رها می‌شوند. به خاطر همین ویژگی‌های سیستم سرمایه‌داری، فرهنگ جامعه بیشترین زیان را از این سیستم دیده و بیشترین فشار بر جامعه وارد می‌آید.

برای نمونه انسان هر چقدر هم فعالیت می‌کند باز هم مشکل گرسنگی حل نمی‌شود. هر چقدر هم که تکنولوژی پیشرفت می‌نماید اما مشکل کمبودهای اقتصادی حل نمی‌گردد. در مورد جنگ هم به همین صورت است، به طوری که با همه‌ی تلاش‌ها و فعالیت‌هایی که در راستای آشتی و صلح صورت می‌گیرند همچنان تخریب‌ناشی از جنگ‌ها چهره‌ی دنیا را پوشانده‌اند. در باب درمان و پزشکی هم با وجود تمام پیشرفت‌ها، هر روز بیماری‌های جدیدی دیده

شده و انسان‌های زیادی از بیماری جان می‌سپارند. با تمام تکنولوژی‌های به کار رفته در شهرسازی و معماری نوین، اما باز هم شهرها مملو از معضلات و ناهنجاری‌ها هستند. برده‌داری هر چقدر هم سیستمی عقب‌مانده بود بعد از اینکه دوران نئولیتیک دچار بحران شد و دیگر جابگویی توده‌های عظیم جامعه نبود، ایدئولوژی‌ای را به وجود آورد که هر کسی به صورت داوطلبانه بردگی را قبول نماید. ما آگاهی داریم که ادیان وقتی ایدئولوژی خود را به وجود آوردند، بحرانی را که در نتیجه‌ی برده‌داری گریبانگیر جامعه شده بود برای مدتی از میان برداشتند.

رهبر آپو، سرمایه‌داری را به مثابه‌ی مرحله‌ی بحران تمدن نامگذاری می‌کند. به خاطر این ویژگی‌های سرمایه‌داری، انسان خلاقیت و نوآوری و نیروی آفرینندگی‌اش را از دست داده است. به دلیل اینکه خلاقیت از بین رفته، در فرهنگ‌ها هم نوآوری به وجود نمی‌آید. ابتدا به وسیله‌ی تک‌تپ نمودن از طریق دولت-ملت، غنای فرهنگی را در داخل یک قالب قرار دادند. زبان‌ها، طریقت‌ها، ادیان، افکار و اندیشه‌ها نابود شدند و تحت عنوان ملت، چارچوبی تنگ برای جامعه ایجاد کردند و جوامع را در مقابل هم قرار داده و به جنگ واداشتند. در نتیجه‌ی آن، قتل‌عام فرهنگ‌ها رخ داد. برای همین می‌توان انسان دوره‌ی سرمایه‌داری را بیگانه‌ترین انسان نسبت به خلاقیت و نوآوری در طول تاریخ به حساب آورد. به همین دلیل به جای رقابت برای تولید و فراهم آوردن، رقابت بر سر بیشتر مصرف کردن است. کسی که بیشتر کار کند و رنج بیشتری بدهد، نادان به حساب می‌آید و همه به او به چشم انسانی ابله می‌نگرند. در عوض هر کسی که از همه بیشتر مصرف نماید، معیار و ملاک انسان برتر خواهد بود. وقتی که به آمار پیشرفت‌ها می‌نگریم در آن به کشورهای ثروتمند و دارای رفاه و تمدن اشاره شده، ملاک آنها در این رابطه چیست؟ ملاک آنها در این رابطه، میزان مصرف گوشت، سطح خرید پوشاک و لباس است و اینکه هر کسی دارای اتومبیل و خانه‌ی شخصی باشد. این ملاک و معیارها در جهان امروز نشان‌دهنده‌ی سطح تمدن است. اما چه کسی چقدر تولید کرده و چقدر خلاقیت داشته اصلاً مطرح نیست و موضوع تولید هم در بخش بازرگانی، تجارت و کسب سود سنجیده خواهد شد. مثلاً پرسش «چه کسی به چه اندازه فروش داشته است؟» مطرح است. زیرا هدف از تولید صرفاً برای کسب سود بیشتر و درآمد فراوان‌تر خواهد بود نه با هدف مصرف در جامعه به اندازه‌ی نیاز و برای از بین بردن گرسنگی در جامعه.

البته که خورد و خوراک یک نیاز انسان است و احتیاج به مصرف دارد. وقتی که تولید می‌نماید، مصرف هم می‌کند. اما اگر میزان مصرف به عنوان معیار انسانیت به کار آورده شود، در این حالت قطعاً حیوانات از انسان، انسان‌تر خواهند بود. توجه کنید که اگر میزان اسراف‌ی که در انگلستان و آمریکا وجود دارد کنترل شود و در مسیر درست هدایت گردد، مشکل گرسنگی در جهان حل خواهد شد. فرهنگ تولیدمحور، چنین چیزی را به وجود نمی‌آورد و به این صورت هم نیست. برای ایضاح این موارد به دروغ‌پردازی‌هایی هم دست می‌زنند. برای نمونه با بیان این نکته که نیازهای انسان نامحدود بوده و منابع بر روی زمین محدود هستند، برای همین معضلات انسانی قابل حل و چاره‌یابی نهایی نیستند. اما نیازهای انسان نامحدود نبوده و این سرمایه‌داری است که با پشتیبانی علوم پوزیتیویستی‌اش در صدد اثبات آن برمی‌آید. انسان موجودی حریص و شکم‌پرست نیست و همه‌ی زندگی خود را بر بنیان آن قرار نداده است. باید از خود پرسید که چرا در خاورمیانه، فرهنگ یک خرقة و یک لقمه رواج دارد و در طول هزاران سال انسان زندگی بهشت‌آسایی را در سایه‌ی این فلسفه داشته است؟

حتی نظریه‌پردازان سیستم سرمایه‌داری پا را از این هم فراتر گذاشته و می‌گویند، به دلیل اینکه نیازها نامحدود و منابع محدود هستند لازم است که گاهی اوقات جنگ‌هایی هم صورت گیرد و قتل‌عام به وجود آید و یا میکروب و

یا ویروسی ساخته شود تا به مرگ و میر بینجامد و تعادل و توازی بین نیازها و منابع حاصل گردد. برای همین با منطق و معیارها، مقیاس‌های سیستم سرمایه‌داری و تبلیغات آن نباید اقدام به حل و بررسی مشکلات نمایم. حتی روش‌ها و راه‌حل‌هایی که به وسیله‌ی سیستم ارائه می‌شود به بغرنج‌تر شدن مسئله می‌انجامد. برای مثال آیا به دلایل بحرانی اقتصادی که در دنیا بیداد می‌کند، فکر کرده‌اید؟ و آیا به این اندیشیده‌اید که چرا چنین بحرانی به وجود آمد؟ در پاسخ این سؤالات باید بگوییم که به خاطر از بین رفتن توازن بین خرید و فروش و یا به بیان اقتصادی آن ناهماهنگی در عرضه و تقاضا و کمبود نقدینگی و قدرت خرید مردم به وجود آمد. در ابتدا با تبلیغ برای ایجاد الگوی مصرف در جامعه بر مبنای اینکه هر کسی باید خانه و اتومبیل شخصی داشته باشد و با تمرکز تبلیغات بر این مورد جهت تحریک احساسات انسان‌ها و برانگیختن نیاز در درون آنها، باعث شدند که مردم برای خرید اقدام نمایند. برای جبران کمبود نقدینگی در دست مردم، اقدام به پرداخت وام از طریق بانک‌ها نمودند. به خصوص در آمریکا و انگلستان وام‌هایی پرداخت شد و خرید صورت گرفت، ولی در نهایت امر مردم برای بازپرداخت اقساط وام دچار مشکل شدند. زیرا در این بین اصولاً تولیدی بر اساس احتیاج جامعه صورت نگرفته و تنها نیازها تحریک شده‌اند. این امر باعث شد که میلیون‌ها انسان بیکار شده و کارخانه‌های زیادی بسته شوند.

در مقابل، سیستم سرمایه‌داری چه تدبیری اتخاذ نمود؟ تصمیم گرفت که برای جبرای نقدینگی در دست مردم اقدام به چاپ اسکناس بدون پشتوانه‌ی مالی نماید و به این صورت میلیاردها دلار به بازارهای جهانی تزریق گردید. تا قبل از این بحران شعار تبلیغی سیستم، دفاع از بازار آزاد بود، به معنای اینکه دولت در کار بازار دخالت نکند و هر کسی به هر صورتی که می‌خواهد به عرضه و فروش اقدام نماید. بعد از آن گفتند که نباید به این شیوه دوام یابد و دولت لازم است که در بازار دخالت نماید و چاپ پول هم در همین راستا بود تا بازار جانی دوباره بگیرد، مردم دوباره روانه‌ی بازار شوند و قدرت خرید بیابند و زندگی دوباره به حالت عادی در آید و جریان مصرف روند عادی خود را طی نماید. گویی که زندگی در حد فاصل بین خانه و مغازه‌ها قرار دارد و اگر به این کار اقدام نکند زندگی دچار سکون خواهد شد. سرمایه‌داری سیستمی است که بر فقر و گرسنگی و نشر و پراکنش آن اصرار دارد و ما آن را در تمام برهه‌ها و عرصه‌ها می‌بینیم. مثلاً در اروپا فقر عاطفه، معنویات و معنا وجود و فقر فرهنگی به علت تک‌تپ شدن رواج دارد. در آلمان سطح ماشینی، زندگی انسان را به صورت موجودی روزمره در آورده و هر روز تنها برای همان روز می‌زند. بر اساس یک برنامه‌ی مشخص در یک مکان کاری فعالیت می‌کند و برنامه‌ی غذایی مشخص و مکان‌هایی هم برای تفریح دارد و سالیانه هم تعداد روزهای از قبل تعیین شده را به مرخصی می‌رود. این را به جمعیت نزدیک به صد میلیونی آلمان تعمیم دهید آنگاه خواهید فهمید که چه بر سر جامعه‌ی انسانی آمده است.

خاورمیانه از لحاظ غنای فرهنگی از سطح بالایی برخوردار است. از لحاظ معنوی، معنایی و رفتاری حوزه‌ای جداگانه است. فقط زندگی از لحاظ شکلی بدقواره است و معیارهای زندگی در آن به درستی اجرا نمی‌شوند و این از لحاظ مادی هم با خود فقر را به همراه می‌آورد. در اروپا مادیات زیاد است و از لحاظ روحی انسان دچار گرسنگی است و در خاورمیانه از لحاظ روحی و معنایی مشکلی وجود ندارد اما از لحاظ مادی دچار بی‌بضاعتی است. خلاصه امروزه هر نقطه‌ای از جهان به نوعی درگیر مشکلات فرهنگی مربوط به سرمایه‌داری است. به خاطر ویژگی‌های شخصیتی‌ای از قبیل فردگرایی، خودخواهی و خودشیفتگی که سرمایه‌داری در جامعه رواج داده است امروزه معیارهای رد و قبول جامعه هم در مورد انسان‌های خوب و بد عوض شده‌اند. بیشتر انسان‌ها به فردگرایی گرایش دارند و این تیپ شخصیت مورد قبول واقع می‌گردد. انسان‌های خودخواه در جامعه آدم‌هایی زرننگ به حساب می‌آیند. متأسفانه این نوع انسان‌ها در جامعه به عنوان آدم‌های خلاق، دانا و زرننگ به شمار می‌آیند. اگر بر اساس فرهنگ واقعی

اجتماعی شدن به موضوع بنگریم، می‌بینیم که ثروتمندان امروزه در جامعه چپاولگر و تاراج‌گری بیش نیستند. هزاران انسان کار می‌کنند و زحمت می‌کشند و بهره‌ی آن را تنها یک فرد می‌برد. افراد زیادی گرسنگی می‌کشند و در نهایت اوست که بر ثروت خود می‌افزاید. بر اساس قوانین اقتصادی در فرهنگ اشتراکی جوامع که از اصول زیربنایی و ثابت فرهنگی هستند، این افراد دزد به حساب می‌آیند. در ادیان، پیامبر و امامان و مؤمنین به عنوان الگو به شمار می‌آمدند اما در سیستم سرمایه‌داری الگو انسان‌های خودخواه و فردگرا بوده که در واقع چپاولگران دسترنج جامعه هستند. دزدان مدرن، دزدان شهری و متمدن، دزدان نقابدار، دزدان شیک‌پوش، دزدان بزک کرده و گریم‌شده در چنین سیستمی فراوانند. در این بین انسان‌هایی وجود دارد که تا به حال زحمت کوچک‌ترین فعالیت را هم به خود نداده‌اند ولی از متنعم‌ترین و متمولین افراد جامعه می‌باشند. چپاولگری اینگونه است و این دزدی ویژه‌ی دوره‌ی سرمایه‌داری است.

نظام سرمایه‌داری در اصل با اشاعه‌ی این ذهنیت در جامعه می‌خواهد به افراد جامعه بقبولاند اگر می‌خواهند در رفاهی به این صورت قرار گیرند لازم است که در رقابت جهت چپاول و تاراج دسترنج دیگران شرکت نموده و در این زمینه به بالاترین سطح برسند. برای این که به این مهم دست یابند، ابتدا باید که قوانین اجتماعی را دست‌کاری نمایند، تا مجال فعالیت برایشان مهیا گردد، جامعه آنها را قبول کند و به الگوی جامعه تبدیل شوند. آدم‌هایی هستند که به هیچ‌وجه از قیمت واقعی بازار، بر اساس رنج و زحمت خبر ندارند و حتی نمی‌دانند که قیمت یک نان چقدر است. اگر کارهای شخصی او را انجام ندهند احتمال دارد که از فرط بی‌عرضگی از بین برود. به طور کلی در روزگار ما کسانی که از جامعه بریده می‌شوند و در تضاد با قوانین جامعه حرکت می‌نمایند، به عنوان الگو معرفی می‌گردند. برای همین در این فرهنگ همبستگی، جوانمردی، تعاون، احترام به ارزش‌ها و مشارکت در حل معضلات جامعه جای ندارند. چون، انسان فردگرا و خودخواه تنها چیزی که به آن نمی‌اندیشد جامعه و خواست‌هایش است.

از نظر نظام سرمایه‌داری برای ایجاد زمینه‌ی دزدی و چپاول در جامعه بایستی که خصوصیات گفته‌شده، یعنی ویژگی‌های بنیادی اجتماعی شدن از میان برداشته شوند. مواردی را که باعث و بانی به وجود آوردن مسئولیت در برابر جامعه هستند برای آنها مانع‌ساز بوده و باید که نابود شوند. در اصل آنچه که دزدیده می‌شود قوانین و ارزش‌های جامعه هستند. آنها می‌خواهند که ارزش‌های جامعه به صورت بی‌صاحب و بدون مالک باشد و هر کسی به هر صورتی که خواست با آنها برخورد و رفتار نماید و از طرف کسی هم اعتراضی صورت نپذیرد. طبیعت و ارزش‌های جامعه و همه و همه را به همین صورت می‌خواهند. به عنوان مثال به مسئله‌ی اعیاد و جشن‌ها توجه نمایید که چگونه از آنها هم برای رسیدن به سود بیشتر استفاده می‌نماید. جشن‌ها در اصل عبارت بوده‌اند از روزهای شادی، برداشت محصول و پیروزی در برابر مصائب و رفع بلا. سنت‌های هر جامعه‌ای در اعیادش نهفته است. معنای این اعیاد امروزه بازگفته شده است. مثلاً در اسلام عید رمضان که از ویژگی‌های فرهنگی و اخلاقی در این دین است به بازاری برای فروختن و داد و ستد تنقلات و خوراکی‌ها تبدیل شده است. این مورد هم در حقیقت در تضاد با معارف نهفته در ماه رمضان است. اگر بهتر دقت نماییم می‌بینیم که چطور با احساسات و نیازهای انسان بازی می‌کنند. بیشترین هدایا و پیشکشی‌ها در این ماه رد و بدل می‌شوند. اینها همه تأثیرات سرمایه‌داری است و انسان‌ها را به این گونه تشریفات بیهوده عادت می‌دهد. البته سیستم سرمایه‌داری، شهرها را اساس گرفته و در آنجا حاکمیت دارد. در بین این سیستم و مناطق غیر شهری مشکل وجود دارد. جنبش‌های اکولوژیک، فرهنگی و اخلاقی که ظهور کرده‌اند نشانگر این تضاد هستند. شاهد آن هستیم که در تمام دنیا در برابر سیستم سرمایه‌داری جنبش‌ها و سازماندهی‌هایی صورت می‌گیرند.

تعریفی کلی را از فرهنگ ارائه دادیم، در مورد غنای فرهنگی هم به یک جمع‌بندی رسیدیم و بر این اساس می‌توان گفت که سرمایه‌داری، سیستمی هموژن‌گر (یک‌دست‌کننده و تک‌تیپ‌کننده) است. بر این مبنای سرمایه‌داری

در برگیرنده‌ی فاشیسم است. در برخی از عرصه‌ها عملاً فاشیسم را به کار می‌برد. برای مثال در ارتش‌هایی که تحت نظارت سیستم به وجود می‌آیند و سازماندهی می‌شوند، فاشیسمی عمیق نهفته است. نحوه‌ی آموزش در سیستم سرمایه‌داری سر تا پا فاشیسم است. زیرا به وجود آورنده‌ی قالب‌های شخصیتی مشخص می‌باشند. برای اینکه انسان به یک کارگر خوب و یا کارمندی مفید و آماده تبدیل شود، برای اینکه به فردی تابع و مطیع سیستم بدل گردد، آموزش داده می‌شود. اما سیستم سرمایه‌داری هم در هر جایی با توجه به سطح هوشیاری جامعه، به نحوی فرهنگ خود را ارائه می‌نماید که جامعه آن را قبول نماید. برای مثال در حال حاضر در خاورمیانه به نام آزادی و دموکراسی به اشاعه‌ی فرهنگی می‌پردازد. بجا خواهد بود اگر این سخن را به زبان بیاوریم: در این عصر برای نخستین بار انسان آزادانه برده بودن را می‌پذیرد و داوطلبانه در بند قرار می‌گیرد. درست است که در زمان برده‌داری، به علت حاکمیت راهبان و وجود ایدئولوژی انسان‌ها برده بودند و آدمیان از لحاظ ایدئولوژی اقطاع شده بودند، اما لاقلاً آنها را سیر می‌کردند و کسی گرسنه نمی‌ماند و امنیت او بهتر از حال بود. برای مثال تثبیت شده که اولین شهرهایی که در آنها برده‌داری حاکم گشتند از لحاظ امنیتی از روستاهای دوران نوسنگی بسیار پیشرفته‌تر بودند و این اماکن از لحاظ خورد و خوراک هم بهتر از سایر جاها بودند. البته این موارد نه در مدح و تمجید از برده‌داری گفته می‌شوند، بلکه برای مقایسه‌ی هر دو شیوه‌ی برده‌داری یعنی هم سرمایه‌داری و هم برده‌داری بعد از دوران نئولیتیک هستند. برای همین ملاحظات در مسئله‌ی امنیت و تغذیه بود که افراد به برده شدن گرایش پیدا کردند. اما در دوران سرمایه‌داری علی‌رغم اینکه می‌دانی که گرسنه‌ای، بی‌خانمانی، بی‌کاری و خانواده‌ای و آینده‌ای هم نداری، ولی باز هم در برده بودن خود اصرار می‌کنی و بزرگ شدن حجم سرمایه‌داری هم به این دلایل است.

خصوصاً موارد گفته شده را در شخصیت زن بسیار ماهرانه و استادانه به کار می‌برد. مثلاً در دوران ادیان و برده‌داری زن به صورت فیزیکی مورد بردگی قرار می‌گرفت، اما از لحاظ روحی نه در دوران برده‌داری و نه در دوران ادیان، زن مورد اسارت قرار نگرفته است. اما سرمایه‌داری هم فیزیک و هم روح زن را تکه تکه کرده و مورد استفاده قرار داده است. مثلاً این تصرف در تمام اجزای او از مو، چشم‌ها، لب‌ها، راه رفتن و... تا علائق درونی‌اش را دربر می‌گیرد. اما در ادیان بدین گونه نیست. در سرمایه‌داری اینها را به عنوان آزادی به شمار می‌آورند. البته باید گفت که وضع همه‌ی جامعه به این صورت است. زیرا در هر جامعه‌ای حالت کلی در گرو چگونگی وضع زن است. با توجه به ازهم‌پاشیدگی وضع زن، در واقع می‌توانیم فروریختگی جامعه را هم ببینیم. اولین شکست جنسیتی بر زن وارد آمده و بعد به تبع آن جامعه از هم گسسته است. **توجه داشته باشید که در روزگار ما روحیات انسان‌ها در هر ساعتی تغییر می‌کند. حتی در لحظات بسیار کوتاه و یا بر اساس مکان هم عوض خواهد شد. تغییر، حالتی عادی است اما نه با این سرعت و در هر مکانی. می‌توان گفت که این یک نوع مریضی است. نشان از عدم ثبات روحی در انسان دارد. این مورد در تضاد با قوانین اجتماعی شدن است زیرا جامعه دارای ثبات است. اما جامعه در حال حاضر دچار بحران است. برای مثال جنایت‌هایی که بدون هیچ زمینه‌ی قبلی در شهرها روی می‌دهد و در نهایت توحش و درندگی به انجام می‌رسند. به خوبی عدم ثبات روحی را در این توحشات می‌بینید.**

سرمایه‌داری در مقابل تنوع فرهنگی و غنای فرهنگی بر تک‌تپ شدن جامعه اصرار می‌ورزد. البته سرمایه‌داری برای رهانیدن خود از عواقب وخیمی که احتمال دارد جامعه در مقابل این سیاست‌ها به صورت عکس‌العمل داشته باشد، آنها را در زیر لفافه‌ی ویژگی‌های مثبت انسانی به جامعه عرضه می‌دارد. برای مثال به حمله‌ی آمریکا به عراق که به گفته‌ی خودشان برای احیای دموکراسی و برقراری آزادی در این کشور صورت گرفت، توجه نمایند. یعنی

تجاوز و استعمار با پوشش حقوق بشر و دموکراسی صورت می‌گیرد. البته که از دیدگاه آنها، انسان‌های دارای حقوق و برخوردار از تمدن هم خودشان هستند و سایر آدمیان و ساکنان خاورمیانه، انسان نبوده و دارای احساس و عواطف نیستند و از نظم و نظام، ظرافت‌ها و خصوصیات انسانی برخوردار نمی‌باشند. از نگاه آنها، تمدن‌شان یگانه بوده و ما شرقی‌ها، جامعه‌ای خارج از تمدن به حساب می‌آییم. گفته‌های جورج بوش رئیس‌جمهوری آمریکا بعد از حملات ۱۱ سپتامبر را به خاطر داشته باشید که گفت: یا با ما هستید و یا در مقابل ما. این گفته به خوبی به بیان اهداف و پیامدهای آن می‌پردازد. به همین ترتیب سیستم جنگ عظیمی را در مقابل فرهنگ‌ها به اجرا گذاشته است. اگر تدابیر لازم اتخاذ نگردد در آینده شاهد نابودی زبان‌ها، افکار و اندیشه‌ها و فرهنگ‌های زیادی خواهیم بود. عناصری را که در اصل نشان‌دهنده‌ی رنگ جامعه می‌باشند به صورت مسائل پیش‌پاافتاده درآمده‌اند، به طوری که گویی و باید دور انداخته شوند. این موارد به وضوح در اروپا و آمریکا دیده می‌شوند. یعنی فرهنگ انسانی و ارزش‌های انسانی به مواردی نوستالوژیک (حسرت‌انگیز) تبدیل شده‌اند و تنها برای تماشا کردن و یادآوری دوران گذشته به کار برده می‌شوند. به عبارتی می‌توان گفت که صنعت توریسم هم ترفندی در راستای همین سیاست‌ها می‌باشد. صنعت توریسم بیشتر از این که زمینه‌ای باشد برای مبادلات فرهنگی و آشنایی ملل با فرهنگ‌های یکدیگر، تلاشی است در جهت به دست آوردن سود بیشتر. به جای اینکه انسان با دیدن مکان‌های فرهنگی و تاریخی به سنت‌های دیرین خود پی‌برد، هویت خود را بشناسد، نسبت به مسائل تاریخی آگاه گردد، نیاکان خود را بشناسد و بر اساس آنها زندگی آینده‌ی خود را برنامه‌ریزی نماید و راه آتیه‌ی خود را در آنها ببیند؛ امروزه تنها برای عکس گرفتن و فخرفروشی در مقابل دیگران، به این اماکن رفت و آمد صورت می‌گیرد. رقابتی نفرت‌انگیز برای فروش میراث گذشتگان در حال انجام است.

در مورد غنای فرهنگ‌ها، فرهنگی بودن انسان، تغییر و نوآوری در فرهنگ‌ها و آماده کردن آن برای مراحل پیش رو مواردی که به زبان بیاوریم اینها هستند. برای بالا بردن توانایی‌هایمان در هر یک از این زمینه‌ها، لاجرم باید از فرهنگ کاپیتالیستی به طور کامل بریده و خود را از آن رها سازیم. منظور ما هم از اخلاق و فرهنگ انقلابی همین است. برای همین در موضوع فرهنگ، ساختاری فرهنگی که از ابعاد ضد فرهنگی سرمایه‌داری گذار نکرده باشد بی‌ثمر خواهد بود و از ایجاد آلترناتیو (جایگزین) بی‌بهره خواهد ماند. سرمایه‌داری را اساس گرفتن و به روش آن زیستن، در چارچوب ذهنیتی آن اندیشیدن، آنرا قبول کردن، پسندیدن و مینا قرار دادن، منجر به ایجاد فرهنگ نخواهد شد. پراکتیک پنجاه سال گذشته، این را اثبات کرده و امروز مشاهده می‌کنیم که خود آنها هم در پی فرار از معضلات هستند. در اروپا قوانینی طرح کردند تا بتوانند به وسیله‌ی آنها موانع برداشته شده و اتحاد و روح اروپا دوباره زنده گردد. اوپاما ریاست‌جمهوری آمریکا، همواره از روح آمریکایی صحبت به میان می‌آورد، خود آنها هم به موضوع پی برده‌اند. حال که آنها به عنوان صاحبان اقتدار در پی چاره‌یابی معضل به روش‌های خود هستند، ما چرا باید از آنها تقلید کنیم؟ حال آنکه ما در خاورمیانه زندگی می‌کنیم و از آن مهم‌تر ما به عنوان کورد هسته‌ی اصلی اجتماعی بودن و ایجاد فرهنگ را در اختیار داریم. انقلابی بودن از نگاه فرهنگی ما آگاهی، از غنای بالای فرهنگ کوردی و آنرا پیشرفت دادن و به جلو بردن است. اگر سرمایه‌داری می‌خواست مشکلات منطقه را حل نماید، در صد سال قبل حل می‌کرد و اگر در پی چاره‌یابی بود که تراژدی‌های عراق و افغانستان روی نمی‌داد. لازم است که در مبارزاتمان و نحوه‌ی نگرشمان به فرهنگ، رفتار و کردارمان، مسیریابی، جهت‌گیری و معیارهای رد و قبول، کاملاً خود را از فرهنگ سرمایه‌داری جدا کرده و رها سازیم. هر چقدر از فرهنگ سرمایه‌داری دور شویم به همان اندازه داری فرهنگ خواهیم بود، به همان اندازه دارای هویت و برخوردار از سنت‌هایمان خواهیم بود؛ به همان اندازه خلاق و میراث‌دار گذشتگان می‌گردیم و برخوردار از تجربه می‌شویم. زیرا سرمایه‌داری همه‌ی این‌ها را نابود کرده است.

هر چقدر از بدی‌های برده‌داری و فئودالی گفته شود و سعی در گذار از آنها صورت گیرد، چون این موارد در سرمایه‌داری همچنان به شیوه‌ای مدرن‌تر به حیات خود ادامه می‌دهد، فایده‌ای نخواهد داشت. **مشاهده می‌کنیم که حتی برخی از ادیان، قالب‌های دینی خود را به اشکال مختلف و به وجهی کاپیتالیستی درآورده‌اند. برای روشن‌تر شدن این مسئله به عنوان مثال می‌توان از طریقت نقشبندی و فتح‌الله گولن در ترکیه و یا پادشاهان عربستان سعودی نام برد. برده‌داری هر چند دارای فرهنگی ۵۰۰۰ ساله است اما در حال حاضر هم به شیوهی کاپیتالیستی ادامه پیدا کرده است.** اگر ما چهره‌ی امروزه‌ی آن را تشخیص ندهیم و برای آلترناتیو آن تلاش ننماییم هر تلاشی در مقابله با برده‌داری به شکست می‌انجامد. فعالیت‌های ما در راستای براندازی این نظام، ایجاد آلترناتیو در کوردستان و خاورمیانه و برقراری سیستم خودمدیریتی دموکراتیک است. مبارزه‌یمان را با فلسفه‌ی آپوئی به پیش می‌بریم.

فرهنگ در کوردستان

در این قسمت برای اینکه موضوع بهتر درک گردد، اندکی هم به موضوع کوردها پرداخته و از فرهنگ کوردی هم بحث می‌نماییم. همان‌گونه که سرمایه‌داری در اوج فرهنگ قدرت‌گرایی قرار دارد و نماینده‌ی نهایی آن است، تحقیقات باستان‌شناسی، انسان‌شناسی، جغرافیایی، زبان‌شناسی و تاریخی ثابت کرده، کوردها در فرهنگ اشتراکی در اوج قرار دارند. یا بهتر است که بگوییم حالت محور را دارد. هر چه تحقیقات باستان‌شناسی در مناطق مزوپتامیای علیا تعمیق می‌یابند، به این نتیجه می‌رسیم که این مناطق در اصل آغازگر یکجانشینی بوده‌اند. زندگی مسکونی و یکجانشینی از این بخش از جهان شروع شده است. جایی است که برای اولین بار انسان در آن به انقلاب روستانشینی، اهلی کردن حیوانات، زراعت، انقلاب زبان و ساختن ابزار پرداخته است. عشایر و قبایل هم در این سرزمین به وجود آمده‌اند. برای اینکه بدانیم فرهنگ کمونال و دموکراتیک در طول تاریخ از چه مراحل گذار کرده است، کافی است که به وضعیت کوردها در جهان نگاهی بیندازیم. کوردها امروزه در چه سطحی از آزادی به سر می‌برند، آزادی در جهان به همان اندازه است. وضع کوردها به چه صورت است، وضع زندگی اشتراکی و دموکراتیک هم همان خواهد بود. در این سال‌ها علاقه برای تحقیق درباره‌ی اوضاع کوردها و بررسی جامعه‌ی آنها بیشتر شده و اندیشمندان می‌خواهند در مورد فرهنگ کوردها بیشتر بدانند و آن را موشکافی نمایند. در این مقطع هر کسی می‌خواهد که از فرهنگ ما آگاهی‌هایی به دست آورد. در تمام ابعاد، تحقیقاتی در مورد ما صورت گرفته اما به علت اینکه از لحاظ سیاسی کوردها با موانعی روبه‌رو می‌باشند و ملتی است که از نظر نظام سرمایه‌داری نباید زیاد در مرکز اخبار جهان قرار گیرد و تروریست به حساب می‌آیند، هر کسی که به آنها نزدیک شود حتماً توان آن را پس خواهد داد. به همین دلیل انسان‌هایی که می‌خواهند به مسئله‌ی کوردها بپردازند، دو دسته هستند: یا بسیار جسورند و در مقابل بسیاری از ناملایمات طاقت آورده‌اند و یا به خاطر منافع خود با کوردها ارتباط می‌گیرند. به خاطر محدودیت‌هایی که در سطح بین‌المللی بر کوردها وارد است، آنگونه که شایسته و بایسته‌ی کورد و کوردستان است، در موردش تحقیق و مطالعه صورت نگرفته است. البته وضع ما کوردها هم تا حدی تراژیک است. هر چند جنبش آپوئی تا اندازه‌ای جلوی آن را گرفته اما باز هم خلق کورد از واقعیت خود گریزان است و نمی‌خواهد با آن روبه‌رو شود. هنوز هم کوردها از واقعیت خود فرار می‌نمایند و می‌خواهند که به نوعی در مواجهه با مشکلات، خود را فریب دهند. کورد بودن برای آنها کمترین بها را داشته و کوردستان در نگاه آنها سرزمینی درخور و شایسته نبوده و از آن فراریند. برای درک بهتر موضوع به

فرار جوانان جنوب کوردستان توجه نمایند که به صورت جمعی به اروپا مهاجرت می‌نمایند و در پی زندگی‌ای بهتر از زندگی در کوردستان، حاضرند هر نوع خفت و خواری را قبول نمایند. هر چند وقت یک‌بار شاهد آن هستیم که کشتی‌های حامل این جوانان در آب‌های مدیترانه به صورتی تراژیک غرق می‌شوند. حتی ایران هم برای مراجعت جوانان کورد به خارج از کشور هر نوع تسهیلاتی را در نظر می‌گیرد. اساساً کشورهای تجاوزگر به کوردستان از این سیل مهاجرت بسیار خشنودند. در هیچ برهه‌ای از تاریخ، انسان کورد اینهمه از واقعیت خود گریزان نبوده است. آیا واقعیت کورد به صورتی درآمده که به آغوش مرگ رفتن از این زندگی بهتر است؟ در واقع ما قداست‌ها را رها کرده و لعنت را در آغوش گرفته‌ایم. از سرزمین قداست‌ها گریزانیم و به سرزمین نفرت و سرزمین مرگ معنویات پناه می‌بریم. هر چند که تلاش‌های جنبش آپوئی طی سی سال گذشته بسیاری از مسائل را عوض کرده اما هنوز سنگینی وزنه به طرفی است که از آن بحث به میان آمد. باز هم به جنوب کوردستان توجه کنید، در حال حاضر الگوی آینده‌ی خود را آمریکا و ترکیه قرار داده‌اند. این یعنی فرار از هویت و اصالت خویش. در جایی که برای اولین بار یک‌جانشینی و روستانشینی آغاز گردید، اکنون شرکت‌های بزرگ اروپایی و آمریکایی در حال ساخت و ساز شهرک‌های آلمانی، ایتالیایی و آمریکایی به سبک‌های جدید و به اصطلاح مدرن هستند. نخستین ادبیات و ترانه‌ها در این سرزمین به وجود آمدند و معنا و مفهوم برای اولین بار در این سرزمین بارور شد، اما می‌بینیم که در جنوب کوردستان و با مدیریت حکومت اقلیمی، فعالیت برای نابودی فرهنگ کورد و از میان برداشتنش صورت می‌گیرد. مثلاً همسر یکی از مسئولان رده بالای کورد مستقیماً در جهت تضعیف هویت کوردی گام برمی‌دارد و یکی از اشخاصی است که به آسیمیلیسیون هویت کوردها بیشترین کمک را می‌نماید و برای ورود فرهنگ بیگانه و به خصوص فرهنگ انگلیس تلاش می‌کند. امروزه می‌گویند که سلیمانیه به شکل پاریس درآمده و باید فرهنگ فرانسه هم در آن حاکم شود. در صورتی که می‌بینیم، بیشترین قتل و تجاوز به زنان در همین شهر صورت می‌گیرد و یکی از شهرهایی است که بیشترین بحران روحی در آن رواج دارد.

آنچه را که در مورد فرهنگ کمونال و اشتراکی بیان داشتیم، همان کورد بودن است. البته ما منکر این نیستیم که سایر ملت‌ها هم مواردی را بر آن افزوده‌اند و غنای آن را بیشتر کرده‌اند. هر جامعه‌ای که مانند کوردها تشکیل دولت نداده و به صورت قبیله‌ای و کنفدراسیون عشیره‌ای ادامه‌ی حیات داده و با زبان و فرهنگ خود و تنوعات زندگی و آداب و رسومش بر آن افزوده، بدون شک در آن سهیم می‌باشد. با این حال، فرهنگ و شیوه‌ی حیات کوردها در آن شالوده است. چون هیچ وقت به فرهنگ دولتی گرایش پیدا نکرده و گرفتار قدرت‌گرایی و قدرت‌جویی نشده است. در این زمینه به خاطر اینکه به مثابه‌ی فرد، دیدگاه ما هم همان دیدگاه دولت‌گراست، می‌پنداریم چون به دولت تبدیل نشده‌ایم بسیار کوچک، ضعیف و عقب‌مانده هستیم. این در ذهنیت ما جای گرفته و سبب می‌شود که کورد از واقعیت‌های خود فرار کند. چرا به این صورت است؟ زیرا در ذهن ما به این صورت جای گرفته که نیرو، بزرگی، قدر و منزلت در دولت نهفته است. یعنی این که، بزرگی و منزلت را در این می‌پندارند که استعمار کنی، تاراج نمایی، استعمارگر باشی و انسان‌ها را در زیر حکم خود داشته، از آنها بهره‌برداری نمایی، ضعف انسان‌ها را در برابر یکدیگر به کار بگیری و از ارزش‌ها و دسترنج‌شان استفاده کنی. چون کوردها این کارها را انجام نداده‌اند، خود را جامعه‌ای ضعیف و ناتوان می‌دانند. کورد در جامعه‌ی کاپیتالیستی وارد نشده و هنوز هم تصمیم گرفته نشده که آنرا به مثابه‌ی یک ملت، که سهل است به عنوان واقعیتی قبول نمایند.

آنچه که ما در سیاست روزانه می‌بینیم و درباره‌اش گفتگو صورت می‌گیرد حول این محورهاست: گشایش در تعامل با کوردها، قرار دادنشان در معادلات سیاسی و تروریست نشان دادن بخشی از سازمان‌های کورد و فعالین و

رهبران کورد، به طور کلی گشتن دور این موضوع که کوردها را قبول نمایند یا خیر. اگر به موجودیت کوردها اعتراف نمایند، همه این مباحث از میان برداشته خواهد شد. زیرا دیگر وجود داری و نمی توانند که تو را تروریست قلمداد کنند. مسئله‌ی فرهنگ به این صورت است. با این بیانات لازم نیست که ما را بزرگ نمایند، ما در اصل بخشی از انسانیت هستیم و اگر که اندکی اخلاقی بیندیشیم، بر اساس ارزش‌های انسانی رفتار نماییم و به فرهنگ کوردی ایمان داشته باشیم، متوجه خواهیم شد بزرگی در کورد بودن است. فرهنگ خلق‌ها است که دارای مرتبت می‌باشد، نه اقتدار و حاکمیت. زیرا اقتدار خود را بر این فرهنگ تحمیل می‌نماید و بر روی آن رشد می‌کند. قدرت‌ها انحراف ایجاد می‌کنند، می‌ترسانند و سلطه برقرار می‌نمایند، اشغال نموده، شکنجه کرده و به قتل می‌رسانند و هر چه بخواهند بر سر فرهنگ‌ها می‌آورند. بر اساس تحقیقات باستان‌شناسی که درباره‌ی فرهنگ کوردی در این منطقه صورت می‌گیرد و تحلیلات نو در جهانیابی رهبر آپو، بسیار نیرومندتر از قبل بیان می‌داریم که ما به عنوان جامعه‌ی کورد با فرهنگ و غنای فرهنگی خود، قسمت بزرگی از هویت کل انسانیت هستیم. در یک سو فرهنگ اقتدار و دولت‌گرای ۵۰۰۰ ساله قرار دارد و در سوی دیگر هم فرهنگ کورد که ساختار اجتماعی محکمی است.

جامعه‌ی اشتراکی متعلق به کوردها است، فرهنگ دوران نئولیتیک (نوسنگی) هم متعلق به ماست و در این سرزمین به ثمر رسیده است. فارس‌ها، بلوچ‌ها، ارمنی‌ها و سایرین در کنار این فرهنگ رشد کرده‌اند. خلق‌های دیگر هم تا حدودی فرهنگ اشتراکی را از کوردها یاد گرفته‌اند و از آن تأثیر پذیرفته‌اند. فرهنگی که بیشتر از همه در دنیا پراکنده شده است، همان فرهنگ نئولیتیک می‌باشد. برای همین در فرهنگ ما ارزش‌هایی وجود دارند که در سایر فرهنگ‌ها دیده نمی‌شود. رفاقت، خانواده، پیوندهای مستحکم فامیلی، عدالت، فرهنگ اشتراکی، جوانمردی، اخلاق، احترام به رنج و زحمت، تواضع و سادگی همگی در این فرهنگ به وجود آمده و شکل گرفته‌اند. اینها همگی معرف کورد بودن هستند. مشاهده می‌کنید که فرهنگ سرمایه‌داری از این موارد به نفع خود استفاده کرده و از آنها نهایت بهره را برده است. همیشه می‌گویند که کوردها برای هر کسی کار می‌کنند و نفعشان به همه می‌رسد به غیر از خودشان و همه با تکیه بر دسترنج آنها و زحماتشان بزرگ شده‌اند. یا می‌گویند که کوردها را فریب داده‌اند و کوردها به هر کسی خدمت کرده‌اند. این موضوعی فرهنگی و تاریخی است. البته این فرهنگ به یک خلق و یا جامعه محدود نمانده بلکه این فرهنگ در تمام دنیا پراکنده شده، به همه جا رسیده و اغلب انسان‌ها از آن بهره‌مند شده‌اند. خود این هم یک ویژگی خاص فرهنگی است و در سایر فرهنگ‌ها دیده نمی‌شود. جوامع سامی، دین را از فرهنگ مزوپوتامیا به عاریه گرفته‌اند. فرهنگ ابراهیمی سنتزی از این فرهنگ و فرهنگ سامی است. ما ترک‌ها را زندگی و یکجانشینی آموختیم. اینها تبلیغ و اوصاف بی‌اساس نیست بلکه واقعیت‌هایی است که تا به امروز پوشیده مانده‌اند. ترک‌ها، جامعه‌ای کوچنده بودند و در نهایت در همسایگی کوردها زندگی آرامی پیدا کردند. به آنها زمین داده شد، از کوردها اسلام آموختند و با فرهنگ زراعی آشنا گردیدند. حتی یکبار هم با آنها به صورت یک بیگانه رفتار نشده است. هرگز در پی نابودی‌شان برنیامدند. این موارد از ویژگی‌های فرهنگ ما هستند و برای این رفتار نباید به حال گذشته‌ی خود غبطه بخوریم و از آن نادم و پشیمان باشیم. این واقعیت نه قابل انکار و نه دورانداختنی است و احتیاجی هم به تلافی کردن ندارد. زیرا ما به همین شیوه رفتار می‌نماییم. ما نمایندگی فرهنگی را می‌نماییم و آنها هم نمایندگی فرهنگی دیگر و ما اگر به غیر از این رفتار نماییم خارج از حوزه‌ی فرهنگی خود رفتار کرده‌ایم. به همین سبب هم دیگر معرف فرهنگمان نخواهیم بود. وقتی که به شیوه‌ی فرهنگی می‌اندیشیم به نکاتی اساسی پی می‌بریم. مثلاً در بین ما و ترک‌ها به عنوان دو ملت و دو خلق، هیچ مشکلی وجود ندارد. اصولاً نمی‌توانند برای ما مشکلی هم ایجاد نمایند، زیرا هر چه دارند از ما دارند،

البته ترک‌ها را به عنوان خلق در نظر بگیرد نه دولت و اقتدار. موسیقی و ادبیات‌شان از ماست، روستانشینی، آداب و رسوم و مراسمات آنها متعلق به ماست. برای چه با ما مخالفت نمایند. تاریخ خود را در میان ما زیسته‌اند. احتیاجی به مخالفت از طرف خلق ترک دیده نمی‌شود و خلق ترک هم این را می‌داند. اما فرهنگ اقتدار به این صورت نبوده و اساساً هم اوست که به مخالفت دست می‌زند. تا حدود چهل پنجاه سال گذشته، جوامع ترک به خاطر غنای فرهنگی بالاتر فرهنگ کوردها در داخل فرهنگ ما ذوب می‌شدند. البته این کار نه با زور و فشار، بلکه به صورت دلخواه و به خاطر تفاوت‌هایی صورت می‌گرفت که از آنها بحث به میان آمد. برای همین در مسئله‌ی فرهنگ‌ها و به خصوص فرهنگ کوردی، باید بخش فولکلور آن را که به وجود آورنده‌ی زندگی و اصالت‌هاست، از اقتدار و حاکمیت‌طلبان دور کرد. کورد بودن مساوی است با اشتراکی بودن، اجتماعی بودن، خلق بودن و در نهایت فولکلور شدن است. اساساً علت اینکه فرهنگ ما به‌رغم تمام ناملایمات و مصائب توانسته ماندگار باشد، همین موارد هستند. اگر هویت و زبان ما به موجودیت خود ادامه می‌دهند و کسی نتوانسته نابودشان نماید، به خاطر ریشه‌ی نیرومند آن است. معیارها و اصول انسانیت در این فرهنگ به اجرا درآمده‌اند. در دوره‌ی ادیان و برده‌داری، فشارها و حملاتی بر آن صورت گرفته اما تا به حال هیچ نیرویی از خارج نتوانسته بر آن استیلا یابد. فرهنگی است که انقلاب روستایی-زرعی را بنیان نهاده و زیربنای زندگی را مستحکم ساخته است. بسیار به خاک وابسته است، تا جایی که به خاطر داشته باشیم هیچ فرهنگ دیگری به اندازه‌ی فرهنگ کوردها با خاک در پیوند نبوده تا جایی که حتی اسم خود را هم از خاک و سرزمینش گرفته باشد. کلمه‌ی کورد در اصل نام منطقه و سرزمینی است نه نام اتنیسیته و ملتی. برای همین، اختلاط فرهنگ کوردی و خاکی که بر روی آن می‌زید که یکجانشینی در آن شروع شده، باعث ایجاد ترکیبی بسیار مستحکم شده است. تخمین زده می‌شود که در حدود ۲۰۰۰۰ هزار سال است که در این خاک و سرزمین جای گرفته است و به حالتی درآمده که روح خلق کورد با این خاک عجین شده است. توجه داشته باشید وقتی که کوردها از جامعه‌ی خود بریده شده و در جای دیگری در غربت مجبورند ادامه‌ی حیات دهند، آسیمیله شده و نابود خواهند شد، زیرا از روح خود دور می‌شوند و وقتی که روح از بدن جدا شود قطعاً انسان خواهد مرد و توانایی زیستن را از دست خواهد داد. این در تمام دنیا بی‌نظیر است. در هیچ فرهنگی به اندازه‌ی فرهنگ کوردها انسان از لحاظ شخصیتی با خاک درنیامیخته است.

به خاطر این ویژگی‌ها، بخش غالب فرهنگ کوردها اصیل و خالص است. حالت مختص به خویش را دارد و در جای دیگر و یا فرهنگی دیگر وجود ندارد. خودساخته و خودپرداخته بوده و متعلق به کوردهاست و کوردها هم آن را از کسی دریغ نکرده‌اند. مثلاً زندگی روستانشینی تماماً از طرف کوردها به وجود آمده و محصول فرهنگ کوردهاست. به همین دلیل است که کوردها حالت روستانشینی خود را حفظ کرده‌اند و به آن وابسته شده و از آن بریده نمی‌شوند. وقتی که از روستاها بریده می‌شوند دچار بحران شده و حالت توازن روحی بر هم می‌خورد. شهر همیشه برای آنها به مثابه‌ی دام و تله بوده و از آن فراری بوده‌اند. چون شهرنشینی متعلق به کوردها نبوده، بنابراین کوردها نمی‌توانند با آن کنار بیایند. زیرا روح خود را به خاک داده و از آن نیرو گرفته‌اند. حتی اگر هم در کوردستان شهر به وجود آمده باشد، بر اساس روابطی که با زندگی روستایی برقرار کرده و از آن تغذیه نموده، موفق به ادامه‌ی حیات شده است. در گذشته، کوردها، تابستان را در روستا و فصول سرد را در شهر می‌گذراندند. این به خاطر تدابیر امنیتی و یا درس خواندن فرزندان‌شان بوده است. همچنین فرهنگی که شهرهای آن بیشترین تغذیه را از روستاها داشته‌اند، فرهنگ کوردها می‌باشد. البته در حال حاضر تغییرات زیادی صورت گرفته اما تا بیست سال پیش هم روستاهای کوردستان تمام مایحتاج شهرها را تأمین می‌نمودند. زندگی شهر هم تا حد زیادی وابسته به روستاها بود. حتی گاهی اوقات

کوردها در شهر هم فرهنگ روستایی خود را حفظ می‌کنند. خصوصاً ویژگی‌های همسایگی، زندگی اشتراکی، فامیلی و کمونال را حفظ می‌کردند. کوردها از کوچک‌ترین فرصت برای ادامه‌ی فرهنگ روستایی استفاده می‌نمایند. فرهنگ ما فرهنگی وابسته به کوهستان و طبیعت است و بعد از تهاجم فرهنگ اقتدار به خصوص فرهنگ سامی، در کوهستان‌ها از خود محافظت نموده است. در حال حاضر مناطق دشت و دور از کوه‌ها، تا حدی از فرهنگ کوردی دور شده‌اند اما در مناطق کوهستان و مرتفع بهتر توانسته‌اند که هویت خود را حفظ نمایند. خصوصاً در دوران اسلام و در شهرها، کوردها سریع‌تر از هر دوران دیگر از فرهنگ خود دور افتاده‌اند.

فرهنگ ما در مزوپوتامیا و خصوصاً به خاطر غنای دوران نئولیتیک، به شدت تحت تأثیر فرهنگ الهه-مادر است. چون این فرهنگ خاصیت زاینده‌گی دارد، این ویژگی به همه‌ی حوزه‌های فرهنگ مزوپوتامیا رسوخ کرده است. برای همین خلاقیت، نوآوری و آفرینندگی همیشه در فرهنگ ما وجود دارد. اصولاً به عادت تبدیل شده و به همین لحاظ به عناصر بیرونی وابستگی ندارد و می‌تواند بر روی پای خود بایستد. این یکی از خصوصیات کوردها است که عادت ندارند به آسانی از بیرون چیزی را وارد نمایند. این یکی از دلایل بسته بودن جامعه کوردی برای سالیان دراز بوده است. برای درک بهتر این مسئله، به منطقه‌ی هورامان دقت نمایید. این منطقه از مناطقی بوده که از هر لحاظ توانسته خود را تأمین نماید و مایحتاج خود را تهیه کند. البسه، کفش، خوراک و امکانات اسکان را به صورت طبیعی از محیط اطرافش تهیه می‌نماید. حتی در درون روستاها هم بیشتر به ازدواج‌های فامیلی روی آورده و به این صورت توانسته‌اند به مدت طولانی فرهنگ خود را از اختلاط با سایر فرهنگ‌ها مصون بدارند. حتی احزاب کوردی کلاسیک هم به علت برخورد نامطلوب‌شان با فرهنگ این منطقه، در اوایل انقلاب موفق به سازماندهی نشدند. در شهرهای بزرگ هم امروزه به صورت منسجم و با روابط مستحکم به زندگی ادامه می‌دهند. می‌بینیم که کوردها اصالتاً زندگی ساده‌ای دارند و آنچه که در دست آنها قرار دارد از هر لحاظ می‌تواند جامعه را تغذیه نماید. این ویژگی، به کوردها حالتی مختص به خود را عطا کرده و کوردها همواره به صورت خودمیریتی جامعه خود را اداره کرده‌اند.

هنگامی که اسلام به کوردستان وارد می‌شود، هجومی ایدئولوژیک صورت می‌گیرد و سبب می‌شود در زندگی کوردها تغییراتی به وجود آید. برای مثال می‌توان گفت که دیگر در اخلاقیات و رسومات جامعه، خانواده و آداب مربوطه و خصوصاً در تشکیل خانواده، فرهنگ اسلامی حاکم می‌شود. همچنین می‌توان گفت تجارتي که در شهرها به وجود آمده، در سایه‌ی فرهنگ تجارت اسلامی بوده و از آن تأثیر پذیرفته است. حتی توانسته در زبان و عقاید مردم هم مؤثر باشد. به غیر از این موارد در هنر، ادبیات، اقتصاد و زندگی کمونال نیز تأثیر آن دیده می‌شود. به عبارتی می‌توان گفت که فرهنگ سامی با خصلت اسلامی خود بر فرهنگ ما تأثیر گذاشته است. چون اسلام با توسل به نیروی ایدئولوژیک خود دست به حمله زده، توانسته به موفقیت دست یابد. اسلام در جایی که ضعف ایدئولوژیک وجود داشته باشد به نیروی ایدئولوژیک متصل شده و در جایی هم که در مقابل فرهنگ اسلام مقاومت صورت گرفته، از شمشیر استفاده کرده است. در اسلام بین به کار آوردن ایدئولوژی و شمشیر در جای مناسب توازن دقیق برقرار شده است. یعنی تا جایی که ایدئولوژی اسلام را قبول نمایند از شمشیر استفاده کرده و تا جایی هم که لازم بوده، برای بازداشتن شمشیرها، از خون ریختن به ایدئولوژی متوسل شده است. دلیل اینکه اسلام در مدت کوتاهی توانست فتوحات بسیاری را صورت دهد، به همه جا برسد و هر جایی را به زیر سلطه‌ی خود درآورد، استفاده از این روش بوده است. اما از لحاظ شکل دهی به زندگی و آداب و سنن، در ابتدا به صورت مستقیم در زندگی انسان‌ها مداخله نکرده است و زمینه‌ی اقتصاد هم چیز تازه‌ای با خود نداشت. یعنی در گذشته و در حدود هزار سال قبل به چه صورت مسائل اقتصادی حل و فصل می‌شد اسلام هم به همان صورت رفتار می‌کرد. زراعت، پرورش حیوانات و تجارت، همه‌ی فرمول اقتصادی اسلام بود.

این ویژگی‌ها مواردی نوین نبودند و هزاران سال قبل از آن هم وجود داشتند.

در عصر ما سرمایه‌داری، هم توانسته خود را از لحاظ ایدئولوژیکی سازماندهی کند و هم دارای شمشیر برنده‌ای شده است. توانسته است که علم و تکنولوژی را هم به مثابه‌ی ابزاری بسیار نیرومند به خدمت خود درآورد و هم از آن سلاحی کاربردی و ویرانگر درست نماید. تا وقتی که فرهنگ سرمایه‌داری در کوردستان رسوخ نکرده بود از لحاظ اقتصادی، فرهنگ زراعی حاکم بود و این در حالی است که در جاهای دیگر دنیا فرهنگ دامپروری به عنوان روش اقتصادی به کار برده می‌شد. در اینجا باید به نکته‌ای اشاره نماییم و آن اینکه هر کسی خواسته به نوعی روستائینی و یکجانشینی را آغاز نماید در اصل فرهنگ ما را پذیرفته و از فرهنگ کوردی استفاده کرده است. زیرا از ابزار کوردها استفاده نموده است. کوردها خود قادر به ساخت و تولید این ابزار می‌باشند و در ساخت و به کارگیری آنها تخصص داشته‌اند. برای مثال آسیاب دستی را در نظر بگیرید. در دوره‌ی سرمایه‌داری این موارد عوض می‌شوند. کوردها در دوره‌های قبل از سرمایه‌داری، نسبت به همه‌ی ایدئولوژی‌های بیرونی و ابزار و صنایع و تهاجم‌ها از بیرون دچار نوعی بی‌تفاوتی شده بودند و با آنها احساس بیگانگی می‌کردند. اما علم و تکنولوژی پیشرفت کرده و طبقه‌ی حاکم هم آنها را به دست آورده و برای منافع خود از آن بهره می‌برد. دیگر کوردها نمی‌توانند نسبت به اتفاقات اطراف و دنیای پیرامون خود بی‌تفاوت باشند. البته که طبقه‌ی حاکم و مزدور کورد در این امر تأثیرگذار است. خصوصاً در عصری زندگی می‌نماییم که به عصر ارتباطات مشهور است و کوچک‌ترین دستاوردهای بشری در عرض چند ثانیه به همه‌ی دنیا می‌رسند. کوردها هم دیگر آن جامعه‌ی بسته‌ی دیروزی نبوده و دارای ارتباطاتی فراوان‌تر شده‌اند.

بر اساس پیشرفت علم و فلسفه، سرمایه‌داری توانسته که برای خود ایدئولوژی‌ای را فراهم آورد و این ایدئولوژی را بر ضد کوردها به کار می‌گیرد. دولت‌های ملی به وجود آمده‌اند، ارتش تشکیل شده و سلاح‌های مدرن ساخته شده‌اند، به وسیله‌ی آنها بر جوامع فشار وارد می‌آورد و بر جامعه‌ی کورد هم به همین صورت. لذا در دوره‌ی سرمایه‌داری، کوردها هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ مادی و هم در بُعد ابزار و صنایع، در وضعیتی بسیار ناگوار قرار می‌گیرند. در کنار آن به خاطر اینکه استعمارگری هم وجود دارد و تمام تلاش سیستم در این راستاست که کوردها نتوانند به سازماندهی و سیستم خود دست یابند، بنابراین کورد در دوران سرمایه‌داری روبه‌روی تهدیدی بزرگ قرار گرفته و روزانه در زیر شکنجه و قتل‌عام قرار دارد. مجال داده نمی‌شود که جامعه‌ی کورد بتواند خود را بیاید و فعالیت‌های خودسازی و نوگرایی‌اش را از سر بگیرد. بتواند خود را تحلیل نماید و یا خود را هماهنگ کند. حتی به او فرصت این را نمی‌دهند که خود را به سایرین هم بشناساند. بایستی بگوییم که این مرحله از آغاز سده‌ی نوزدهم به بعد (۱۸۰۰-۱۹۰۰) را شامل می‌گردد. ابتدا تحت عنوان دین مورد استثمار قرار می‌گیرند، در همان قرن نوزدهم و خصوصاً طریقت نقشبندی در این امر نقشی اساسی را داشته است. از سال‌های ۱۹۰۰ به بعد هم در حالی که در منطقه کم‌کم دولت‌های ملی به ظهور می‌رسند، کوردها در زیر لوای دولت-ملت‌های فارس و ترک و عرب و سیاست هموزن‌سازی هویتی قربانی می‌شوند.

جریاناتی که در آن سال‌ها در جهان روی می‌دادند (جریاناتی مثل جهانی شدن و یا انقلاب‌های خاورمیانه و یا ایجاد دولت-ملت) هر چه قدر اشتباه هم که باشند و مطابق با فرهنگ جوامع نباشند، جوامع خاورمیانه برای اینکه از قافله عقب نمانند و آینده‌ی خود را تأمین نمایند و با آن جریان همراه شوند، مدام در تلاش بودند. ولی این فرصت به کوردها داده نشده است. هر کسی در راستای پیشبرد زبان خویش کار می‌کند اما وقتی که نوبت به کوردها می‌رسد بر آنها انواع برجسب‌ها را می‌زنند. هر گروهی به سازماندهی خود دست می‌زند، اما وقتی که کوردها تصمیم به ایجاد سازماندهی می‌نمایند به آنها لقب جدایی طلب و عامل خارجی نسبت می‌دهند. به قول خودشان ایادی استکبار

جهانی، کفار، محاربین با خدا، منافقین و غیره. وقتی که روند به سوی ایجاد دولت-ملت پیش می‌رود، هر خلقی برای خودش دولتی می‌سازد، کسی صدایش در نمی‌آید، با کوچک‌ترین حرکت از سوی کوردها به آنها القاب جاسوسان و وابستگان استکبار داده می‌شود. وقتی هم که از فرهنگمان بحث می‌کنیم و خواهان زندگی مطابق فرهنگ و تاریخ خود هستیم، ما را بدون تاریخ و فرهنگ خوانده و تاریخ ما را از میان می‌برند. همه‌ی ما از این شیوه‌ها کمابیش آگاهی داریم و می‌دانیم که موارد گفته‌شده برای هر کسی و هر ملتی در دنیا آزاد باشد، برای ما ممنوع است. به غیر از ما جامعه‌ای را نمی‌بینیم که در قرن نوزدهم، به این شکل زیسته باشد. البته فرهنگ‌ها و قبایل و عشایر کوچکی مانند لازها، چرکس‌ها در آناتولی و یا مانند آسوریان وجود داشتند که آسیمیله شده، از هم پاشیده شدند و آواره گشتند؛ یا مانند ارمنیان که آنها قتل‌عام نمودند ولی تا حدودی توانستند که به موجودیت خود ادامه دهند. اما در مورد کوردها فرق می‌کند. ما ملتی هستیم که هزاران سال است در این سرزمین زندگی می‌نماییم و ساختار و ویژگی‌هایی را که هر خلقی می‌خواهد در دنیای کاپیتالیستی به آن برسد و شبانه‌روز در تلاش برای به دست آوردنش است (منظورمان همان خصایل و ویژگی‌هایی است که از آن زیربنایی برای ساختن دولت-ملت به وجود می‌آورند) ما کوردها از گذشته‌های دور همه‌ی آنها را داریم ولی حق اظهار نظر در موردشان را نداریم. به عنوان مثال دولت-ملت‌هایی به وجود آمدند که بیشتر عناصر فرهنگی و تاریخی آنها و حتی زبانشان از اقوام و ملت‌هایی دزدیده شد که در نهایت نابود شدند و مورد ژینوساید قرار گرفتند.

زبان کوردی هزاران سال قدمت دارد اما زبان ترکی امروزمین بعد از تشکیل جمهوری ترکیه پدید آمده و هیچ ربطی هم به ترکی ماقبل خود ندارد. یعنی عمر آن در حدود ۶۰ سالگی است. بی‌عدالتی را ببینید که زبانی چندین هزاران ساله در حال آسیمیله شدن بوده و زبانی که از لحاظ تاریخی بدون سابقه است، اولویت می‌یابد. ما کوردها وقتی که از زبان خود صحبت به میان می‌آوریم، از سوی ناسیونالیست‌های ترکیه به عنوان زبانی نامفهوم از آن نام برده می‌شود و در مقابل زبانی با خصوصیات گفته‌شده (زبان ترکی) زبان هنر، علم و تکنولوژی و زبان مدرن خوانده می‌شود. این تضاد و تناقض به وضوح دیده می‌شود و ما هم قربانیان آن هستیم. برخوردی که در ایران علیه کوردها می‌شود نیز در چارچوب تضعیف زبان کوردی است که برای این وضع نمی‌توان توصیفی بهتر از تراژدی ارائه کرد. توحش و فلاکتی از این بزرگ‌تر امکان ندارد. هر کسی در طول تاریخ از ما دانش و معرفت کسب کرده و فرهنگ خود را در مرادوده با فرهنگ کورد غنی ساخته، اما در حال حاضر ما را بدون هویت فرض می‌نمایند. هر کسی را سیر کرده و خود گرسنه مانده‌ایم. در واقع امروزه تمام تلاش ما در درون جنبش آپوئی هم برای اثبات این موضوع و حقانیت کوردهاست. متوجه می‌شوید که حال کوردها به چه جایی رسیده و در چه تراژدی و مصیبتی گرفتار آمده‌اند. انگار آنچه را که می‌گوییم، داستان و خیال‌پردازی است و زیاده‌خواهی و زیاده‌روی می‌باشد!

در نتیجه‌ی تلاش‌های رهبر آپو و جنبش آپوئی تا حدی وضع تغییر پیدا کرده است. این آسیمیلاسیونی که علیه فرهنگ کوردها به اجرا درمی‌آمد، می‌رفت که با کودتای ۱۲ سپتامبر در ترکیه و انقلاب ایران و سیاست‌های جمهوری اسلامی به اوج و در نهایت به نابودی کامل فرهنگی کوردها بینجامد. این برنامه‌ها با هماهنگی در تمام کشورهای اشغال‌گر حاکم بر کوردستان به اجرا درمی‌آمدند. سیاست‌های خشونت، سرکوب و سیاست‌های جنگ و ویژه و نرم با تمام توان خود به اجرا درمی‌آوردند. انفال، آوارگی، قتل‌عام، ویران کردن روستاها، بمباران شیمیایی و از بین بردن زیرساخت‌های اقتصادی و دزدیدن منابع طبیعی از مواردی هستند که هم اکنون هم در کوردستان به اجرا درمی‌آید. شکنجه‌ها و اعدام‌های این دوران همگی برای از بین بردن جامعه‌ی کورد و فرهنگش بود. همه از وحشیگری و درندگی دولت ترکیه در زندان (آمد) آگاهند. مقاومت در این زندان، مقابله با همین هجوم‌ها و فرار از نابودی فرهنگ

کورد بود. مبارزه‌ای بود برای احیای فرهنگ کوردی و معنا دادن به زندگی‌ای که معنا و اعجازش از دست رفته بود. برای همین گفته می‌شود که جنبش آپوئی، کوردها را دوباره زنده گردانید. بعد از شیخ سعید، ترک‌ها تصمیم گرفتند که ترک بودن خود را بر اساس نابودی کوردها بنیان نهند. دولت ملی، لاجرم باید دارای یک فرهنگ ملی باشد و همچنین باید که زبانی ملی هم داشته باشد. در میان ترک‌ها فرهنگی ملی که بر اساس آن ملتی به وجود آید، موجود نبود. حتی ترک بودن موضوعی بود که در زمان عثمانی مورد استهزاء قرار می‌گرفت. آنچه زیر لوای فرهنگ ترک بودن در آناتولی در حال زیستن بود به اندازه‌ای نیرومند نبود که بتوان به نام آن ملتی را به وجود آورد.

برای همین ترک‌ها در آناتولی از سال ۱۹۳۰ به بعد، استراتژی نوینی را در برنامه‌ی کاری خود قرار داد. آن‌هم این بود که با نابودی و آسیمیلیسیون کوردها در این مناطق و دست بردن در فرهنگ مادی و معنوی‌شان به این هدف نائل آیند. برای اینکار گروه‌هایی را آماده کردند تا فرهنگ کوردها را کاملاً مورد مطالعه قرار داده و از میان آنها به مواردی که امکان آنکه به ضمیمه‌ی فرهنگ ترکی تبدیل شود را انتخاب کنند. مثال بارز آن را در موزیک مشاهده می‌کنیم. ترک‌ها پروفیسوری به نام «اردوغان مصطفی سالم» دارند، ایشان نوشته‌اند که موزیک ترک‌ها که در حال حاضر در جهان به نام موزیک اصیل و بومی ارائه می‌شود در حدود ۸۰ درصد آن را موزیک و نواهای کوردی تشکیل می‌دهد. آرشیو تلویزیون TRT در ترکیه به کوردستان تعلق دارد. این را ما نمی‌گوییم، خودشان بر زبان می‌آورند. از سال ۱۹۴۰ به بعد به شیوه‌ی مداخله‌ی فیزیکی و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ زندان و شکنجه و رعب و وحشت و از سال ۱۹۶۰ به بعد هم قتل عام سفید که با کودتای ۱۱ سپتامبر به اوج خود رسید، در مقابل کوردها در شمال کوردستان عملی شد. کوردستان شمالی بزرگ‌ترین بخش کوردستان است و برای همین اگر که این سیاست‌ها در آن بخش موفقیت‌آمیز باشد، در سایر بخش‌ها نیز قابل اجرا خواهد بود. می‌بینیم که قتل عام از شمال کوردستان آغاز شده و در جنوب و شرق دوام یافت. نحوه‌ی اجرا و به‌کارگیری روش‌ها نیز در تمام بخش‌ها به هم شباهت دارد.

در این مقاطع بعضی از کوردهای جنوب (عراق)، در این رابطه وظیفه‌دار شده بودند و برای اینکه این سیاست‌ها مشروعیت کسب نمایند به وسیله‌ی آنها زمینه‌ی امر را فراهم می‌نمودند. در این رابطه می‌توان به عنوان مثال به سکوت احزاب سیاسی جنوب کوردستان در برابر قتل عام‌هایی که در شمال کوردستان به اجرا درمی‌آمد، اشاره‌ی نماییم. در صد سال گذشته جنوب کوردستان به وسیله‌ی سیاست‌های ویژه به محلی برای تجزیه و نابودی جریان‌های کوردی تبدیل شده است. این بخش به محلی برای تخریب و خدشه‌دار نمودن سیمای کوردها تبدیل شده و همیشه شاهد این امر بوده‌ایم. پراکتیک PDK در جنوب کوردستان، مستقیماً در این راستا بوده است. بدین هدف که چالش بین مناطق و بخش‌های کوردستان را عمیق‌تر نمایند و آینده‌ی جوامع و ملت کورد را به سوی نابودی ببرند، تا کوردها از فرهنگ خود فراری شوند، از آن بیزار گردند و به آغوش بیگانه پناه ببرند. احزاب جنوب در این سیاست‌ها موفق هم بوده‌اند. جنوب کوردستان در حال حاضر، به‌رغم دارا بودن حکومت کوردی، به محیطی تبدیل شده که بیشترین آسیمیلیسیون بر کوردها روا داشته می‌شود. به خاطر همین سیاست‌ها از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰ در حدود ۴۵۰ هزار جوان کورد به خارج از کوردستان مهاجرت نموده‌اند. در طول ۱۰ سال حدود سی هزار زن به قتل رسیده‌اند. برای اینکه بگوییم که جنوب کوردستان هم قسمتی از کوردستان است و کوردها در آن سکونت دارند و فرهنگ کوردی در آن پیاده می‌گردد، به چند نفر شاهد نیاز دارید. در بازار و شهرهایشان می‌بینی و از همه واضح‌تر در تلویزیون و رسانه‌ها هر لحظه با آن برخورد می‌نمایی. تنها در روستاها مواردی از فرهنگ کوردی باقی مانده است. وقتی که به مقایسه‌ی جنبش آپوئی و این نوع احزاب می‌پردازیم به واقعیت جنبش آپوئی پی‌می‌بریم و خواهیم فهمید که در چه دوره و زمانی به فعالیت می‌پردازد و مبارزه‌ی این حرکت چه معنایی را دربرمی‌گیرد. مطمئن باشید که اگر حرکت آپوئی نباشد،

فرهنگ کوردی باقی نخواهد ماند، زیرا در آخرین نفسها به داد فرهنگ کوردی رسیده است. برای همین گام‌هایی را که جنبش آپوئی برداشته است موضوعی ساده نبوده و اینکه گفته می‌شود که توانست از جامعه‌ای مرده، جامعه‌ای پویا و فعال به وجود آورد، سخن گزافی نیست. تمام فعالیت‌ها در جنوب کوردستان برای این است که کوردها به دست خود از فرهنگ‌شان دور شده و در نهایت نابود شوند. به آسانی از ناراحتی مردم به این پی می‌بریم که خلق‌مان در جنوب کوردستان از کورد بودن بیشتر از هر موضوع دیگری ناامید و نگران هستند. به غیر از زبان چه چیز دیگری در کوردستان جنوب باقی مانده است؟

همه‌ی کوردستان جنوب شامل سه شهر است، شهرهای سلیمانیه، هولیر و دهوک و بقیه هیچ. در حال حاضر می‌بینیم که کرکوک که زمانی به عنوان قلب کوردستان به حساب می‌آمد، اصلاً جزء کوردستان به حساب نمی‌آید و از بابا گرگر خبری نیست و دیگر قدس کوردستان به حساب نمی‌آید. چرا به این صورت درآمده است؟ زیرا آنقدر بر سر این خلق مصیبت باراندند و آنها را به بلا دچار کردند که دیگر از هر چه کورد بودن و فرهنگ کوردی است زده شده و بیزار گشته‌اند. در باب سیاست خارجی هم به همین صورت هستند و تنها موضوع مورد بحث برای آنها کوردستان جنوب می‌باشد. اصلاً برای آنها مسئله‌ی چهار منطقه‌ی کوردستان مهم نیست و تمام کوردستان در هولیر و سلیمانیه خلاصه شده است. آن همه فرهنگ نوسنگی و دستاوردهای فرهنگی در هیچ خلاصه شده و خبری از آنها نیست. کسی هم از واقعیت‌ها خبری ندارد و مردم را در این زمینه بدون آگاهی گذاشته‌اند. به راحتی این مزخرفات وارداتی را به عنوان کورد بودن و فرهنگ کوردی ارائه می‌دهند. اما جنبش آپوئی دارای معیارهای ویژه و اخلاقی خاص برای کورد بودن است. انقلابی بودن و کورد بودن جنبش ما را هر کسی نمی‌تواند بر دوش بکشد، زیرا با خود مسئولیت می‌آورد. این جنبش جای کورد آزاد است و خارج از معیارهایی که برگرفته از جامعه و تاریخ کهن کوردستان هستند، سایر معیارها را اصولی نمی‌دانیم. همان گونه که در داخل جنبش آپوئی ما دارای معیارها و ارزش‌هایی هستیم و به آنها معتقدیم، برای ملی بودن و هویت ملی و فرهنگ‌مداری هم معتقد به معیارها و قواعد خاص هستیم. کورد بودن، مسئله‌ای بدون اصالت و حساب و کتاب نیست. برای اینکه بتوانیم این معیارها را در شخصیت خود پیاده نماییم، بایستی از مزدوری برای کشورهای دیگر دست برداریم و به طور کلی از فرهنگ اقتدار و دولت‌گرایی دور شویم. انسانی که بخواهد بر اساس فرهنگ کوردی زندگی نماید، بایستی از فرهنگ ۱۵۰۰۰ هزار ساله‌ی خود آگاه باشد، از ارزش‌های کمونال اطلاع داشته و از فرهنگ الهگی و دوران باستان مطلع باشد. بایستی از فرهنگ الهه-مادر و دستاوردهای آن باخبر بوده و دارای معیار باشد. انسان‌ها، بدون معیار و هویت نمی‌توانند که ادعای کورد بودن نمایند. در همان حال ما معیارهای دموکراتیک و اخلاقی را به جامعه ارائه می‌دهیم. به اعتقاد ما، کورد بودن، همان دموکراتیک و کمونال و آزاد زندگی کردن است. به اعتقاد ما کوردها نمی‌توانند که دولت‌مدار و اقتدارگرا باشند، زیرا دولت‌مداری در روزگار ما مساوی با نژادپرستی و در نهایت فاشیسم است. در سیستم سرمایه‌داری اصلاً جایی برای ما وجود ندارد. در سیستمی که جایی برای ما در آن قرار داده نشده، چگونه می‌توانیم در درون آن خود را شناخته و به دیگران بشناسانیم؟ البته برای انسان کورد راه‌هایی باقی گذاشته‌اند تا بتواند در داخل سیستم جای بگیرد و آنهم جاسوسی برای آنهاست. فرهنگ وابستگی و خیانت هم در تاریخ ما دارای سنتی واپسگرایانه با ریشه‌های تاریخی است. همانطور که در تاریخ ما خط مشی مقاومت وجود دارد دارای خط مشی خیانت هم هستیم که در طول تاریخ به موازات خط مشی ایستار و مقاومت به مسیر خود ادامه داده است. وجود انکیدوی خائن در داستان گلگامیش (از پادشاهان نیم - خدای معروف شهر اوروک بود. در زبان کوردی به معنای «گاو میش بزرگ» است. به نظر می‌رسد که داستان مذکور از منابع پروتو کردها بسیار تغذیه نموده است. موضوع اصلی داستان این است که پادشاه نیمه‌قهرمان اوروک به

نام گلگامش از طریق به فحشا کشاندن زنی که در گذشته سمبل تمدن شهر بود، بربری به نام انکیدو را فریب داده و با کمک او سفر به سوی کوردستان را آغاز می‌کند) که در اسطوره‌های سومر بیان شده، موردی بیخود و بی‌جهت نبوده و نشان از ریشه‌ای بودن آن دارد. موردی تصادفی نیست. همیشه در این فرهنگ مقاومت و ایستار متجلی بوده و در کنار آن خیانت هم مانعی در برابر رسیدن به اهداف بوده است. لازم است که ما همیشه خط مشی مقاومت را در نظر داشته باشیم. فرهنگ ما فرهنگی است که تا به حال آلوده‌ی فرهنگ اقتدار و شهرنشینی نشده و متعلق به زندگی کمونال روستایی است. فرهنگ کوردی از طرف کوردهایی که در فرهنگ دولتی، اقتدار و طبقات داخل نشده‌اند، محافظت می‌شود. در زمان ما، جنبش آپوئی نمایندگی این خط مشی را بر عهده دارد و برای همین است که هنوز در کوهستان‌ها به مقاومت می‌پردازیم و در صفوف ما جوانان و زنان فعالانه حضور دارند و ایدئولوژی آزادی زن از بخش‌های اساسی خط مشی مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی ماست.

می‌بینیم که در میان ما قهرمانی‌های بسیاری روی می‌دهند و فداکاری در اوج است و مردم با این جنبش همراه و همگام هستند. هر روز این قهرمانی‌ها در جنبش ما دوباره می‌گردد. زیرا ما بیان داشتیم که فرهنگ، حافظه‌ی جامعه است و این موارد همواره در حافظه تکرار می‌شوند. کوردها حافظه‌ی هزاران ساله‌ی خود را در جنبش آپوئی می‌بینند و شعار می‌دهند که «پ.ک.ک. خلق است و خلق در اینجاست». در این شعار فرهنگ هزاران ساله نهفته است. هر موقع که جامعه، حافظه‌ی تاریخی خود را بازمی‌یابد، احساس زنده شدن و برخوردارگی از روحیه می‌نماید. این در ترکیب اعضایی که به عضویت جنبش ما درمی‌آیند به خوبی مشخص است، به طوری که اکثراً افراد فقیر و روستایی را در برمی‌گیرد. انسان‌های ثروتمند و متمول در بین بسیار کم وجود ندارند. از نام آنها مشخص است، حزب کارگران کوردستان. اینها مواردی فرهنگی هستند که ما بر زبان می‌آوریم و لازم است که با تأمل بیشتری به آنها بنگریم. ما ادامه‌دهنده‌ی مقاومت اورارتوها (دولتی مشهور که در سال‌های ۶۰۶-۸۷۵ ق.م در مقابل امپراتوری خوانخوار و سنگدل آشور بزرگ‌ترین مقاومت‌ها را می‌کند. نقش بسیار مهمی در شکل‌دهی به آگاهی مقاومت طلبانه‌ی خلق‌ها در مقابل قتل عام خلق‌ها و اتینک‌ها از سوی امپراتوری آشوری‌ها دارند. با مهارتشان در زمینه‌ی آهنگری، ساخت اسلحه‌ها و وسایل برنزی و قلعه‌سازی شکست‌های نظامی پی‌درپی را به آشوریان تحمیل کردند و حکومت‌شان را فرسوده کردند) و مادها در این سرزمین هستیم. ما زنده گرداننده‌ی کاوه‌ی آهنگر و دمنده‌ی دوباره‌ی روح مقاومت در کالبد جامعه هستیم.

اما هنوز هم در دوران معاصر انکیدوها (اولین مزدور کورد که در افسانه‌ی گلگامش جهت اشغال مناطق جنگلی همچون یک عامل نفوذی عمل نمود)، هارپاک‌ها (فرمانده‌ی نظامی کاخ آخرین پادشاه ماد یعنی آستیگ که با دسیسه‌ای درباری شخصی پارسی به نام کوروش که فرزند یکی از دخترانشان یعنی ماندانا بود را به تخت پادشاهی نشانند) و یزدان شیرهای (برادرزاده بدرخان بیک که در جنگ بدرخان با امپراتوری عثمانی از در خیانت درآمده و با پیوستن به دشمن و مبارزه با عموی خود در خط خیانت جای می‌گیرد. که مانند همیشه در مقابل مقام و منصب و مال اینکار را انجام می‌دهد) خائن در صحنه حاضر هستند. این فرهنگ خیانت تا چه زمانی دوام می‌یابد؟ باید تا چه زمانی شاهد حضور دوباره‌ی آنها در تاریخ‌مان باشیم؟ باید گفت، تا زمانی که دیگر در این منطقه حاکم، طبقه و اقتداری باقی نماند که از خائنان دفاع نماید، آنها را به کار گیرد و خائنان در سایه‌ی او احساس آرامش نمایند. اکثر حاکمان و اقتدارگرایان که از بین کوردها برخاسته‌اند، وابسته، جاسوس، مزدور و عامل بیگانه بوده‌اند. گویی که این مسئله به صورت یک تقدیر درآمده است و راه دیگری وجود ندارد. حتماً باید برای به دست آوردن قدرت به یک نیروی حامی خارجی تکیه نمایند. دست آخر هم برای جبران کمک‌هایش به دادن امتیازاتی به او پردازند. دلیل آن چیست؟

این امر در ویژگی‌های فرهنگی ما نهفته است. خصوصاً در موضوع مخالفت آن با اقتدار، فرهنگ ما این اجازه را نمی‌دهد که شخصی با ظلم بر دیگران و با زور و خشونت در جامعه حکومت نماید. دولت و اقتدار، ایدئولوژی‌ای ساده نبوده و با انحراف و کج‌روی همراه است و جامعه را در زیر تأثیرات مخرب خود قرار می‌دهد و این احتیاج به دروغ‌پردازی و فریب‌کاری گسترده‌ای دارد. زیرا جامعه باید برای قبول این موارد از نظر ذهنی آماده باشد. رهبر آپو آن را دروغ بزرگ جامعه نامگذاری کرد. برای این که بتوانی فرهنگ اقتدار را ایجاد نمایی و در کنارش زیگورات، مساجد، دانشگاه، بیمارستان، اردوگاه‌های نظامی و زندان به وجود بیاوری، احتیاج به تعقل، اندیشه و استعداد فراوانی دارد. حاکمان کورد، اکثراً در چارچوب خانواده خود می‌اندیشند و جامعه و سرزمین برای آنها مفاهیمی بسیار بی‌معنی هستند و نمی‌توانند این چارچوب تنگ را بشکنند.

اگر آمریکا و سایر کشورهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای نباشند، مردم کوردستان نمی‌گذارند که این حاکمان حتی یک روز هم به راحتی نفس بکشند. این امر در جنوب کوردستان از وضعیت اپوزیسیون و ملت به راحتی قابل استنباط است. حال به مقایسه‌ی احزاب جنوب کوردستان با احزاب سایر کشورها بپردازیم تا مسئله بهتر درک گردد. در ترکیه عمر CHP (حزب جمهوری خواه خلق) چقدر است؟ در حدود ۵۰ سال و به مدت سی سال هم سیاست ترکیه را مدیریت می‌کرد. تمام احزاب دیگر در ترکیه از درون این حزب سربر آورده‌اند. در بیشتر کشورها به همین صورت است. حزب کمونیست روسیه هم به مدت هفتاد سال جامعه را هدایت کرد. اما در جنوب می‌بینیم که PDK نمی‌تواند به مدت چند سال جامعه را هدایت کند. اگر به زور نباشد مردم یک دقیقه هم اینها را قبول ندارند و اگر امکان هلاکته باشد از کوردستان بیرونشان می‌کنند و حتی کسی به این حزب رای هم نمی‌دهد. به خاطر این، همواره خیانت پیشه کرده‌اند. راه زیستن را در خیانت نمودن یافته‌اند و بهترین راه را هم در مقابله با جنبش آپوئی و جامعه‌ی کورد می‌دانند. متأسفانه اینها که می‌خواهند خود را به عنوان پیشاهنگ جامعه نشان دهند، در واقع جامعه را به بیراهه برده و ارزش‌های جامعه را نابود می‌نمایند. با بلعیدن ارزش‌های جامعه و تغذیه کردن از آنها، بی‌هویت‌شان می‌کنند. همیشه هم از جامعه‌ی جهانی بسیار عقب مانده‌اند و فواصل چند صد ساله دارند. مثلاً زمانی که فارس‌ها، ترک‌ها و عرب‌ها بر مبنای دین اسلام امپراتوری بنیان نهادند اینان به غلامی‌شان مشغول بودند. وقتی که آنها دست از امپراتوری کشیدند و از دین هم دست برداشتند، تازه اینان از در دین برای رسیدن به قدرت درآمدند. زمانی که همه می‌خواهند از دولت دست بردارند و دولت معضل شمرده می‌شود، به مدافعان دولت تبدیل شده‌اند. این امور قطعاً باعث تراژدی خواهد شد. مرحله‌ای که در آن قرار داریم، دوره‌ی خلق‌ها و آغاز انقلاب‌هاشان در خاورمیانه است. کوردها هم بعد از این تاریخ دور و دراز خود به پیشاهنگی جنبش آپوئی وارد این مرحله شده است. رهبر آپو این مقطع تاریخی را دوران خلق‌ها نامگذاری کرد و درست در همین زمان است که جنبش آپوئی و کوردها پیشاهنگی می‌نمایند.

برای اینکه این پیشاهنگی درست به انجام برسد باید چه مواردی را به کار گیریم و از چه راه‌هایی وارد شویم؟ بر اساس چه معیارهایی رفتار نماییم و سازماندهی نماییم؟ واقعیت‌های رهبر آپو، شهیدان و خلق چه هستند؟ دفاع مشروع چیست؟ فرهنگ انقلابی به چه معنایی است و در دوران ما باید به چه صورت باشد؟ اینها پرسش‌هایی هستند که هر فرد جامعه باید از خود بپرسد و در زمینه‌ی آنها تأمل نماید. موانع پیش روی ما چه می‌باشند؟ وضعیت ما در قرن حاضر به چه صورت است؟ اهداف ما چه هستند و راه‌های ما کدامند؟ با این پرسش‌ها به سراغ بحث بعدی می‌رویم.

فرهنگ در ایران و شرق کوردستان

در این بخش می‌خواهیم اشاراتی داشته باشیم به مسئله‌ی فرهنگ جوامع ایران از دوران باستان تا روزگار ما. از این مسئله آگاهیم که فرهنگ آریایی در حدود ۷۰۰۰ ق.م به ییلاق‌های ایران رسیده و در این منطقه پراکنده شده است. متأسفانه در ایران این امر به صورت دیگری نشان داده می‌شود. البته این انتقال به صورت فرهنگی بوده نه فیزیکی که بعدها هم به هندوستان رسیده است. در ایران از کوچ آریایی‌ها از مناطق جنوبی سبیری به منطقه‌ی آمودریا و در نهایت به فلات ایران بحث می‌شود که بحثی کاملاً انحرافی بوده و در راستای سیاست‌های استعماری سیستم جهانی است. در واقع در این طرز بیان، مرکز فرهنگ آریایی به خارج از خاورمیانه انتقال داده شده. همه‌ی ما با طرز آموزش در ایران آشنایی داریم و بارها در کتب درسی با این موضوع برخورد داشته‌ایم. همچنین در موضوع فرهنگی عدم اشاره به خلق‌های ساکن در فلات ایران و فرهنگ بیش از ۷۰۰۰ هزار ساله‌ی آنها، جالب توجه است. انگار قبل از آمدن پارسیان این مناطق خالی از سکنه بوده و آنها آبادش کرده‌اند. این بزرگ‌ترین انحراف تاریخی است و تاریخ به عنوان بخش بزرگی از فرهنگ به کلی تحریف شده است. این در حالی است که شواهد باستان‌شناسی در تضاد با این ایده می‌باشد. اما در ایران به عمد از کاوش‌های باستان‌شناسی در این مناطق جلوگیری به عمل می‌آید.

تمام تلاش بر این پایه استوار است که آغاز تاریخ را در ایران به اوایل تشکیل حکومت توسط هخامنشیان نسبت دهند. این امر هم در دوره‌ی حکومت پهلوی و هم در دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی ادامه داشته است. در حال حاضر هم ترکیبی از ناسیونالیسم ایرانی و مذهب شیعه را برای ایجاد حاکمیت بیشتر بر خلق‌های ایران به کار می‌برند. آشکارا به انکار هویت‌های ایرانی قبل از هخامنشیان می‌پردازند. اما شواهد جلوی چشمان ما قرار دارد. آثار باستانی «زیویه، تخت سلیمان و تپه‌ی حسنلو» نشان‌دهنده‌ی شکوه فرهنگی قبل از هخامنشیان می‌باشند. اشتراکات فرهنگی در ایران قبل از هخامنشی‌ها بسیار وسیع است و در آثاری که به جا مانده‌اند نشانه‌هایی از همان فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک مشاهده می‌شود. از این امر هم غافل‌نمانیم که بر اساس یک کودتا، حکومت از دست مآدها خارج و به فارس‌ها رسید که تا آن زمان وجهه‌ای نداشتند. آغاز این دوران در ایران مساوی است با رکود و حاشیه‌نشینی فرهنگ‌های اصیل آریایی و بروز مقاومت‌های تاریخی در این زمینه. قیام‌های مداوم خلق‌های این سرزمین در برابر هخامنشیان در تمام ایالات و بخش‌ها از این امر حکایت دارد که آنها خواهان بازگشت به زندگی و فرهنگ خود بوده‌اند. قیام مآدها، آشور، خوزستان، مصر، مرو و ... از این دسته هستند. آنها ملل مغلوبی بودند که مورد ظلم و بی‌رحمی قرار گرفتند. در روزگار ما هم این ستم ادامه دارد و مشاهده می‌کنیم که هنوز هم این ملل در همین سرزمین در تلاش برای رسیدن به اهداف خود و در حال مبارزه هستند. مورد دیگری هم که با آمدن این سلسله در ایران و فرهنگ این سرزمین روی داد از بین رفتن و سقوط فرهنگ الهه-مادر است. در واقع با حاکمیت یافتن این حکومت در ایران، در باورهای مردمی هم تغییراتی لحاظ می‌گردد. هخامنشیان خود را از سلاله‌ی خدایان دانسته و خود را جاودانه می‌پنداشتند. کم‌کم الهه‌ها به سطح فرشته‌ها نزول کرده و خدایان مرد جای الهه‌ها را می‌گیرند. این از تغییرات فرهنگی مهم در فرهنگ ایران باستان و در تضاد با فرهنگ خلق‌های کهن این سرزمین است. کم‌کم ادیان هم به وسیله‌ای برای حاکمیت هر چه بیشتر حکومت درمی‌آید و روند سیاسی شدن دین آغاز می‌گردد.

هنوز هم جوانان کورد، بلوچ، خوزستانی، مازنی، گیلکی و آذری در زندان‌ها شکنجه شده و اعدام می‌شوند. این

مقاومت ادامه دارد و جمهوری اسلامی هم ادامه‌دهنده‌ی راه همان حکومت‌های مستبد پیشین است. هر چند امروزه سیاست‌های رژیم در مقایسه با گذشته تفاوت‌های زیادی کرده و آسیمیلاسیونی نرم جای نسل‌کشی‌های فیزیکی دوران هخامنشیان را گرفته است. با ذکر این نکات می‌خواهیم بگوییم که آنچه که بعد از مآذها و تا به حال در ایران روی داده، ربطی به فرهنگ آریایی ندارد و فرهنگ اقتدار و دولت‌گرا به کلی جای فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک خلق‌ها را گرفته است. به خوبی به شباهت فرهنگ اقتدار در هر دو دوره‌ی تاریخی پی می‌برید. در تمام ادوار تاریخی سعی شده که فرهنگ اشتراکی و دموکراتیک نابود شود. اما موفق به این عمل نشده‌اند. بعد از پیروزی انقلاب ایران و نابودی رژیم شاه که با همیاری همه‌ی خلق‌های ایرانی صورت پذیرفت، هرچند در ابتدا و در ظاهر تغییری به وجود آمد اما در نهایت مشاهده شد که فرقی با گذشته ندارد و بسیار برنامه‌ریزی شده و خطرناک‌تر از سایر حکومت‌ها به نابودی ملل ایران همت گماشته‌اند. هر چند که قانونی به ظاهر دموکراتیک را نگاشته و به رای گذاشتند اما قیام‌هایی که بلافاصله بعد از انقلاب در ایران روی داد دلیلی بر اثبات این مدعاست. حتی می‌توان به شباهت این قیام‌ها به قیام‌های ابتدای حکومت هخامنشیان نیز اشاره داشت. شاید این به نوعی تکرار تاریخ در شرایط زمانی‌ای دیگر در همان جغرافیا است. ریشه‌دار بودن فرهنگ اقتدار و دولت‌گرایی در ایران هرگونه زمینه و بستر دموکراسی را محدود کرده است و هر نوع فریاد آزادی را در نطفه خفه می‌نماید.

در مورد ملت کورد هم این نسل‌کشی فرهنگی و سرکوب با شدت هر چه تمام‌تر در حال انجام است. در واقع بعد از فتوای مشهور خمینی در اوایل انقلاب ایران مبنی بر جهاد در کوردستان حتی یک دقیقه هم از این حملات کاسته نشد. هنوز هم جنایت کاران رژیم، پوتین‌های خود را از پا در نیاورده‌اند. در کنار حملات مسلحانه در کوردستان، شیوه‌ی نوینی از حمله‌ها و تهاجمات فرهنگی هم به کوردستان آغاز گردید. در بخش‌های دیگر کوردستان اگر چه حملات به صورت فیزیکی بوده و امحاء به طور کلی مطرح است، اما در حکومت‌های ایران تجاوز فرهنگی به صورتی نرم و برنامه‌ریزی شده در جهت فارس‌سازی ملت کورد در این بخش از کوردستان ادامه داشته است. نظام می‌خواهد فرهنگ اصیل کوردی را به تمامی از میان برداشته و فرهنگ مقاومت را از بین ببرد. در سال‌های اول انقلاب ایران، احزاب کلاسیک کوردی در این بخش بسیار ضعیف عمل کردند و نتوانستند از عهده‌ی این حجم از حملات برآیند. باید به یاد داشته باشیم که شرق کوردستان همواره در دوره‌های سرکوب و خفقان توانسته با فرهنگ خود به مقاومت ادامه داده و خود را از آسیمیلاسیون برهاند. در شرق کوردستان جنگ‌های برادرکشی بین احزاب و نحوه‌ی رفتار آنها که در مغایرت با فرهنگ انقلابی و خلق بود، به خودی خود در خدمت سیاست‌های ایران قرار گرفت. از طرف دیگر مردم از این احزاب ناامید شده و از انقلاب سرخورده گشتند. این امر به تأثیرپذیری از سیاست‌های رژیم کمک بیشتری کرده و در خدمت آن قرار گرفت و فرصتی را برای آنها فراهم کرد تا سیاست‌های خود را به راحتی پیاده نمایند. در این بخش از کوردستان خلق دارای سازماندهی عاطفی بوده و تا حدی به همدیگر نزدیک می‌باشند. رژیم هم به طرز آشکار به مخالفت با فرهنگ مردم کورد نمی‌پردازد و به جهت‌دهی آن در راستای اهداف خود پرداخته و از طریق به حاشیه کشاندن فرهنگ کوردی و بی‌اهمیت جلوه دادن این فرهنگ، زمینه را برای گرایش مردم به فرهنگ فارسی آماده می‌نماید. عدم فرهنگ‌سازی احزاب کلاسیک و آشنا نکردن مردم با هویت فرهنگی و ملی و عدم تعریف درست از مباحث ملی و ارزش‌های اجتماعی، به سردرگمی مردم افزوده و آنها را دچار سرگردانی کرد.

در حال حاضر هم می‌بینید که به انحای مختلف از فرهنگ ما دزدی‌هایی صورت می‌گیرد. متأسفانه به علت ناآگاهی در این زمینه موضع‌گیری بسیار محدود بوده. برای نمونه هنگام ساختن کلمات جدید در زبان فارسی اکثراً فرهنگستان زبان از کلمات کوردی استفاده کرده و آنها را به عنوان کلمات فارسی پهلوی به شمار می‌آورند. در

مورد موسیقی هم به همین صورت است. خصوصاً در مورد موسیقی کلاسیک و ملودی‌های کوردی این امر صورت می‌گیرد و تحت این نگاه پست‌مدرن که موسیقی ملکیت نمی‌شناسد و متعلق به همه است، آن را دزدیده و به نام خود ثبت می‌نمایند. در ذوب کردن و از بین بردن فرهنگ بومی و جایگزین کردن فرهنگ فارسی در کوردستان، تلویزیون‌های استانی نقش مهمی ایفا می‌نمایند و به منبر موعظه‌ی رژیم تبدیل شده‌اند. در این تلویزیون‌ها مشاهده می‌شود که برنامه‌هایی که برای کودکان تهیه می‌شود به زبان فارسی بوده و برای بزرگسالان آن به لهجه‌ای آکنده از غلط‌ها و ترکیبی نخراشیده از فارسی و کوردی پخش می‌شود. در واقع همه‌نوع توهین به ملت کورد در این رسانه‌ها صورت می‌گیرد. سیاست آسیمیلیسیون به وسیله‌ی این رسانه‌ها سال‌هاست که بدون وقفه در حال انجام است، خصوصاً در مورد نسل جوان ما و آماده کردن این نسل برای خدمت به قدرت مرکزی.

در شرق کوردستان همگام با سیاست‌های رژیم در جهت امحای فیزیکی، به سیاست‌هایی هم در راستای از بین بردن بافت اجتماعی و نابودی پتانسیل‌های انقلابی موجود پرداخته شد. از آن جمله می‌توان به شیوع فحشا، پخش مواد مخدر، افزایش بی‌کاری و خصوصاً سیاست مزدور سازی (جاش‌سازی) اشاره کرد. جنگ و تقابل حکومت با جامعه‌ی کوردی، در واقع جنگی فرهنگی است. باید اشاره به این هم داشته باشیم که شرق کوردستان از سال‌های ۱۶۳۹ به بعد یعنی از زمان پیمان «قصر شیرین» از سایر بخش‌ها جدا شده و فرصتی چند قرن را در اختیار ایران قرار داده تا به راحتی سیاست‌های خود را نهادینه کند. اما شرق کوردستان علی‌رغم تمام شکست‌های سیاسی در دوران مختلف همچنان از لحاظ فرهنگی به حیات خود ادامه می‌دهد. آنچه که بیشتر از همه‌ی فعالیت‌های رژیم به فرهنگ شرق کوردستان ضربه زده، از بین بردن و ضعیف نمودن فرهنگ انقلابی و میهن‌دوستی است. همچنین از بین بردن ارزش‌های فرهنگی و مردمی است. اما باز هم فرهنگ و سازمانده‌ی فرهنگی جامعه سرپا مانده است. این موارد هم اکثراً به صورت خودجوش بوده است. اما پژاک، با شکل‌گیری و آغاز مبارزه‌اش، در درجه‌ی نخست اقدام به فعالیت در هر عرصه‌ای نمود و اثبات کرد که مبارزه‌اش تنها مبارزه‌ی نظامی نبوده و در تمام عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به مبارزه خواهد پرداخت و در این راستا به فرهنگ‌سازی انقلابی نوینی در شرق کوردستان هم دست زده است. از همه مهم‌تر به کمبود ایدئولوژیک در جامعه پی برده و جهت زنده کردن اراده‌ی خلق به مبارزه‌ی ایدئولوژیک دست زده است.

فرهنگ در جنبش آپوئی

بدون شک باید به این مورد بیش از پیش دقت کرد که جنبش آپوئی مالا مال از فرهنگ اصیل کوردی است. همچنین مورد دیگری که باید از آن آگاه بود این است که در کوردستان مشکل تحزب وجود دارد. البته تحزب نه به معنای عامیانه‌ی آن، زیرا تحزب از نگاه ما یعنی سازماندهی و سازمانده‌ی هم از طریق ایدئولوژی امکان‌پذیر خواهد بود. ایدئولوژی هم موردی است که در ارتباط با زندگی است و بدون ایدئولوژی اصلاً زندگی معنایی ندارد. رهبر آپو در این مورد می‌گویند «بدون تحزب در کوردستان غذا خوردن هم حرام است». در این راستا به صورت مختصر به بررسی فرهنگ آپوئی می‌پردازیم.

ذهنیت انسان و معیارهای رد و قبول او، قالب فکری او می‌باشد. به مورد جنبش آپوئی دقت نمایید؛ در حال حاضر در کوردستان مشغول چه مبارزه‌ای می‌باشد؟ در اصل مبارزه‌ی را جهت ایجاد ذهنیت و ایجاد معیارهای رد و قبول

در جامعه به انجام می‌رسانند. یعنی آنچه را که ما در باب فرهنگ از آغاز تا کنون بحث کردیم و سیر آن را در جهان مورد مطالعه قرار دادیم، همان را جنبش آپوئی به انجام می‌رساند. جنبش آپوئی برای مشکلات امروزه‌ی ما و حل و چاره‌یابی آنها سر تا پا فرهنگ است. برای اینکه این فرهنگی بودن درست به کار گرفته شود، مایه‌ی زندگی و معنویت باشد، به نیرو تبدیل گردد و در همه جا پخش شود، ابزار لازم و مایحتاج خود را بسازد، برای این کار فعالیت و تلاشی وافر احتیاج است. این فرهنگ برای اینکه بتواند به اهداف خود نائل آید بایستی خود را توسعه دهد. برای این کار هم مجبوریم که سازماندهی و تنظیمات لازم را ایجاد نماییم. منظورمان ایجاد سازمان جنبش آپوئی است. حال که با تمام ذهنیت و فکر و اندیشه‌ی خود در داخل این سازماندهی قرار داریم باید تدبیر ما برای پیاده نمودن این فرهنگ در جامعه چگونه باشد؟ برای اینکه در مدت کوتاهی توان سازندگی بالایی را کسب نماییم و بتوانیم به بهره‌دهی برسیم، باید چه تدابیری را اتخاذ کنیم؟ چه فعالیت‌هایی را به انجام برسانیم و تمرکز ما بر چه نقطه‌ای باشد؟ این موارد نباید تنها در حوزه‌ی فکر و اندیشه باقی بماند و برای ساختن فرهنگ تنها نمی‌توان به ایدئولوژی تکیه کرد و قطعاً از همه مهم‌تر، پراکتیک (عمل) لازم است. وقتی که فکر و ایدئولوژی و پراکتیک با هم در آمیختند، آنگاه می‌توان برای آن هر کاری کرد. لازم است ما در تمام کانال‌ها به همین صورت به فعالیت پردازیم. از کانال‌های جداگانه بحث به میان آوردیم مانند، هنر، اخلاق و رفتار، سیاست و اقتصاد، خوراک و تغذیه، پوشاک و... اینها همگی لازم هستند. برای مثال نقش آکادمی‌های آموزشی در غنای فرهنگی و توسعه‌ی فرهنگی ما تا چه حد است؟ در این مدارس، رفتار و منش تا چه حدی متعلق به جنبش آپوئی است، سازماندهی و تنظیم به چه صورت، گفتگو و مباحثه، نظم و دیسپلین، احترام به ارزش‌ها تا چه حد، فکر و اندیشه به چه صورت است. فعالیت‌های ما در طول روز چگونه باید باشد؟ تنها روزی چند ساعت را در اینجا وقت صرف کردن و نشستن دردی را دوا نمی‌کند. رفتار ما در سنگرها، مواضع و امکان مسکونی گریلایی به چه صورت است؟ در هنگام خوردن و معاشرت با رفقا چگونه هستیم؟ در رفاقت و معیارهای مربوطه به چه صورت رفتار می‌نماییم؟ در انجام وظایف روزانه، به چه طریق رضایت رفقا را جلب می‌نماییم؟ یا حتی در نحوه‌ی پوشیدن لباس هم آیا دقت لازم را انجام می‌دهیم؟ خود شما می‌بینید که در حال حاضر در جامعه ظاهرنمایی به شدت در همه جا وجود دارد. ما با آموزشهای خود از رسوخ چنین مواردی در میان صفوف خود جلوگیری می‌نماییم. بایستی متوجه شویم که کدام یک از عادات و رفتار ما مطابق معیارهای جنبش است و با ارزش‌های جامعه‌ی کوردی هماهنگی دارد و آنهایی که مغایر با فرهنگ کوردی می‌باشند کدام‌ها هستند.

گفته می‌شود که در حرکت جنبش آپوئی اصالت‌ها هم حفظ می‌شوند و هم به آنها عمل می‌شود. برخی نوآوری‌ها وجود دارد که جنبش آپوئی آنها را ایجاد کرده و در جامعه کوردستان پیاده می‌گردند. برخی دیگر هم باید در آنها تازگی ایجاد شده و به جامعه عرضه شوند. مثلاً ما در جنبش آپوئی به زبان کوردی صحبت می‌کنیم و زبان مادری ماست، اما ما در میان خود، مانند افراد روستایی و عامی صحبت نخواهیم کرد و برای صحبت کردن اصولی داریم. مثلاً در بیان کلمه‌ی رفیق قبل از آوردن نام کسی. به کار بردن کلمه‌ی رفیق قبل از نام کسی در میان ما یک فرهنگ است. وقتی که ما از این فرهنگ دور شویم فرقی میان رفتار ما و برخوردهای نامحترمانه‌ی افراد عادی باقی نمی‌ماند. در جامعه هم القاب و عناوینی وجود دارند مانند ملا، سید، شیخ و جناب که از آنها استفاده کرده و دست برداشته نمی‌شود. برداشت ما از رفاقت چیست؟ به صورت رفیق‌بازی و همراز و سنگ‌صبور و یا برخوردی قالبی و دیگر موارد که همه‌ی شما اطلاع دارید؟ رفیق مساوی است با ملتیان و آپوئی بودن. مواردی بسیار وجود دارند که در خصوص تحزب و سازماندهی باید به زبان بیاوریم و بر اساس آن خود را مورد مواخذه قرار دهیم. اگر طبق معیارهای جنبش آپوئی عمل نکنیم فرهنگ در شخصیت ما پیاده نخواهد شد و وقتی که فرهنگ هم پیاده نشد در نتیجه شخصیت شکل نمی‌گیرد و

زندگی هم بی‌معنا خواهد شد. زندگی ما در مکان کنونی به زندگی‌ای رها در جریان‌ات دیگر تبدیل خواهد شد. حال آنکه باید مکان‌ها را بر طبق فلسفه و ذهنیت خود تغییر دهیم. یعنی باید با نیرویی که از فرهنگ آپوئی گرفته‌ایم، بر محیط تأثیر گذار باشیم نه اینکه خود را به شکل محیط درآوریم. باید این را بدانید که فرهنگ آپوئی در کوردستان، خاورمیانه و حتی در جهان دارای جایگاه و رنگ و ویژه‌ای است. **تحلیلی از رهبر آپو وجود دارد، که می‌گوید: جنبش آپوئی مانند یک رمان و یا آهنگ و موسیقی زیبایی است. مانند یک تابلوی رنگ آمیزی شده است و تعریفی فرهنگی می‌باشد. باز هم رهبر آپو در این باره می‌گویند که کار در صفوف جنبش ما باید به شکل یک هنرمند باشد و با ریزه‌کاری‌ها و ظرافت‌های هنرمندان کارهای خود را به انجام برسانیم. رهبر آپو آن را مانند مبارز هنرمند و ملت‌ان هنرمند نام نهادند. مثلاً در مورد گریلا، هرگز واژه‌ی ارتش را به کار نبردند و از گریلا به عنوان مبارز راه آزادی یاد کرده و از دادن القابی به مانند دولت و سلطه‌گران به آنها خودداری می‌کردند. حتی وقتی که از ارتش هم بحث کرد، همیشه بیان می‌داشت که ارتش باید هنرمندانه و با ظرافت مبارزه نماید.**

ما در این چارچوب چقدر خود را با معیارهای سازمان مطابقت داده‌ایم؟ چقدر بر اساس معیارها و فلسفه‌ی رهبر آپو در تمام ابعاد به شخصیت خود پرداخته‌ایم و توانسته‌ایم که روح و روان‌مان را بر اساس آن با معنویت‌ها همدم نماییم؟ آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا در همه‌ی احوال فکر و اندیشه و معنویت جنبش آپوئی را در رفتارمان نشان نمی‌دهیم و کردارمان را بر اساس آن نظم نمی‌دهیم؟ یا به صورت «باری به هر جهت» بوده و تحت تأثیر مکان و زمان قرار می‌گیریم. باید از لحاظ فرهنگی هم، زندگی و سازمانده‌ی حزبی را مورد تحلیل قرار دهیم. یعنی آنچه را که ما در داخل جنبش آپوئی روزانه با آن برخورد می‌نماییم و معیارهای ملتانی را در شخص خود مورد بررسی قرار دهیم. **باید هم از لحاظ معیارهایمان در مورد ملت و هم در باب سازمانی بودن، به بازمینی خود بپردازیم. فعلاً به صورت‌های مختلفی با مسئله برخورد می‌گردد: یا دارای تئوری هستند و فاقد پراکتیک؛ یا عملکرد بالایی دارند و بدون تئوری؛ یا هر دو را دارند و اساساً از زندگی بی‌بهره هستند؛ یا زندگی می‌کنند و نتیجه نمی‌گیرند؛ و یا نتیجه می‌گیرند اما به آن اهمیت نمی‌دهند، در نهایت هم دچار بحران و کائوس می‌شوند.** اینها همه موارد فرهنگی اشتباه هستند و به دلیل برداشت غلط از فرهنگ به وجود آمده و خطای فرهنگی در آن مشاهده می‌شود. دلایل ایدئولوژیک و فلسفی و ذهنیتی را می‌توان برای آن برشمرد. اما در نهایت مواردی فرهنگی هستند.

بایستی بگوییم که هر چقدر به فرهنگ جنبش آپوئی نزدیک‌تر بوده و خود را با آن وفق دهیم به همان اندازه در کارهایمان موفق خواهیم شد و پراکتیکی مثمرتر به انجام خواهد رسید و به همان اندازه در جامعه، پذیرفته خواهیم شد و کادر می‌تواند به خلق، اعتماد بخشیده و حمایت مردم را به همراه داشته باشد. همه‌ی ما می‌دانیم که در هر جایی ابتدا جامعه به تعقیب و پیگیری رفتار و عملکرد ما می‌پردازد. همه‌ی رفت و آمدهایمان را تحت کنترل دارند و به کوچک‌ترین و ریزترین کردار ما توجه خاص دارند. این موارد همگی از تدابیر جامعه بوده، برای اینکه بدانند که آنچه بیان می‌دارید به نفع آنان است یا خیر و می‌توانند بر مبنای آن زندگی صحیحی داشته باشند یا نه؟ جامعه هرگز به راحتی هر چیزی را قبول ننموده و به انقیادش در نمی‌آید. جامعه تا وقتی که در این آزمون و امتحان تمام معیارهای شما را نسنجد و با معیارهای مورد قبول خود مقایسه نماید به هیچ وجه به شما باور نخواهد کرد. همیشه می‌گویند که در بین مردم، رفقای قدیمی از مقبولیت و محبوبیت خاصی برخوردارند و مردم همیشه خواهان دیدن و همنشینی با آنها می‌باشند. زیرا رفقای قدیمی این آزمون را با موفقیت پشت سر گذاشته بودند. مردم دیده‌اند که کردار و گفتار آنها

مطابق همدیگر است، در هر مکانی که باشند به همان صورت زندگی می‌کنند و گفتارشان هم اصلاً تفاوتی ندارد. به هر جایی که بروند بدون آنکه مردم را از خود برنجانند و مخالف عقاید و آداب و رسوم ملت باشند، خود را با فرهنگ آن بخش مطابقت داده و از این طریق جای خود را در بین مردم باز می‌نمایند. بدون آنکه به ملت ضرری بزنند با فداکاری، ایثار و تواضع به کمک آنها شتافته و به آنها یاری می‌رسانند.

در شرایط دشوار حبس و زندان با اراده‌ای راسخ و بدون لو دادن و آشکار ساختن نام کسی، تا آخرین لحظه به مقاومت دست می‌زنند. برای آنکه به ملت فشار وارد نیاید در هر شرایطی حاضر به ادامه‌ی کار و مبارزه بودند. خورد و خوراکشان و پوشاکشان را با توجه به سطح زندگی جامعه تعیین می‌کردند. جامعه وقتی که اینها را می‌بیند پی خواهد برد که در این رویکردها و کردارها مسائلی نهفته است و رازی باید در آن باشد. باعث خواهد شد که در نهایت مردم به سوی آن گرایش داشته باشند. حتی رهبر آپو در دفاعیات خود به زبان آورده که: ما در ابتدا آنچنان آگاه و اندیشمند و مبارزانی کارآزموده و جنگجویانی حرفه‌ای نبودیم که دشمن را با عملیات‌های بزرگ به زانو در آوریم، تنها دارای زندگی‌ای ساده بودیم. در واقع فرهنگ همین است. مطمئن باشید که حرکتی انقلابی، با فرهنگ خود در داخل جامعه شناخته شده و می‌تواند جای پای باز نماید. مثلاً چرا گروه‌های چپ ترک و فارس در جامعه مقبولیت ندارند؟ زیرا نه تنها عمل و پراکتیک، بلکه معیارهای دیروز و امروز آنها مثل همدیگر نیست و مدام رنگ عوض می‌کنند. برای اینکه بتوانند به راحتی زندگی کنند و از بسیاری از دغدغه‌ها فرار کنند این راه را انتخاب کرده‌اند، نه اینکه زندگی نوینی را برای جامعه به ارمغان بیاورند.

تا وقتی که انسان در زندگی و فرهنگ مبارزاتی و انقلابی پخته نشود، نمی‌تواند شیوه‌ی حیاتی تازه را برای جامعه به ارمغان بیاورد. دلیل فشار در کار پراکتیکی هم همین است. هر چند که کادرهای نخستین باور و اعتمادی گسترده را در بین مردم به وجود آورده‌اند اما در حال حاضر هم کادری که در عرصه‌ی عملیاتی حضور دارد با توجه به فرهنگ و اخلاق جامعه و جای گرفتن آن در بطن جامعه، منعکس‌کننده‌ی جنبش آپوئی می‌باشد. مبارزات جنبش آپوئی در طول سی سال گذشته زمینه‌ی مناسبی را برای ما که در حال فعالیت هستیم به وجود آورده و ما امروزه مشکل اعتمادبخشی به ملت را نداریم. هويت به وجود آمده و بسیاری از موانع سال‌های نخستین از پیش رو برداشته شده‌اند. بایستی که کادر پیشرفت‌هایی را که در حزب ایجاد می‌شوند مرحله به مرحله به جامعه منتقل نماید، حزب و مردم را با هم همراه گرداند و در جهت هماهنگی بین این دو در تلاش باشد. اگر که حزب در حال پیشرفت است باید که مردم هم پیشرفت نمایند. تغییراتی را که رهبر آپو در فلسفه و جهان‌بینی ایجاد کرده و ایدئولوژی را ارتقاء داده، باید به ملت رساند و آنها را در این زمینه آگاه ساخت.

کار ما به عنوان کادر در این مراحل این است که هم در شخصیت خود تازگی به وجود بیاوریم و هم با انتقال این نوگرایی به میان مردم، زمینه‌ی انقلاب شخصیتی و اجتماعی را فراهم آوریم. به سال‌های بعد از ۲۰۰۰ توجه ننمایید؛ نه تنها در عرصه‌ی پراکتیک بلکه در مناطق حفاظتی مدیا همچنین کلیه‌ی مناطقی که نیروهای ما حضور دارند، جنگی به تمام معنا بر علیه ما در جریان بود و قهرمانی‌های زیادی در این سال‌ها دیده شده، خصوصاً مقاومت‌های گریلا در جنگ‌ها و عملیات‌های پاسخ‌گویانه. ما منکر این نیستیم و این واقعیت جنبش ماست، اما وقتی که از واقعیت رهبر آپو سخن به میان می‌آید، از جهان‌بینی نو و ژرف‌اندیشی ایدئولوژیک بحث می‌شود و وقتی که به مقایسه‌ی عملکرد خود با این جان‌فشانی‌های بزرگ و بازبینی رفتارمان با خلق می‌پردازیم، مشخص می‌شود که منش و کردار ما در مقایسه با فرهنگ جنبش نواقص عظیمی دارد. مثلاً جهان‌بینی (پارادیم) تغییر کرده و باید بر این اساس به جامعه هم انتقال داده شود اما متأسفانه برخی کادرهای ما هنوز در این مسئله اقناع نبوده و خود را با آن وفق نداده‌اند. بر مبنای آن نمی‌توانند

سازماندهی ایجاد کرده و به عملیات دست بزنند و به مبلغین واقعی جنبش تبدیل شوند. برخی به جای اینکه با خودانتقادی با مسائل روبه‌رو گردند، ضعفشان را در عملکرد ببینند، خودانتقادی بدهند و به خودسازی بپردازند، تلاش می‌کنند این مکانیزم‌ها را از میان بردارند. این را می‌توان تغذیه‌ی انگل‌وار از جنبش نام نهاد. بر روی ارزش‌های ملت زیستن و سوءاستفاده کردن از آنهاست. این شیوه‌ی زندگی در واقع با روح سیستم متجاوز و مطابق با آن زیستن است. این موردی بسیار خطرناک است، زیرا هویت تو چیز متفاوتی بوده، هدف و آرمان‌های متفاوت هستند، معیار‌های هم فرق دارند ولی آنچه که به زبان می‌آوری و انجام می‌دهی هم جداست.

این مورد را می‌توان دورویی و تناقض در شخصیت نام نهاد. ما یک فرد یا عضو سیستم حاکم را به خاطر افکارش و یا موافق بودنش با سیستم مورد انتقاد قرار نمی‌دهیم. زیرا فردی است که به سیستم باور داشته و مطابق با آن زندگی می‌کند. اما برای یک کادر ما که در سازمان و جنبش حضور داشته و ادعای مخالفت با سیستم را هم دارد، حتی اگر در حد حرف هم باشد، بایستی که به اندازه‌ی مخالفت با سیستم با هرگونه انعکاس شخصیتی سیستم در خود هم به مبارزه بپردازد. به صورت نصف و نیمه در جنبش آپوئی کار کردن به جایی نمی‌انجامد. اگر ما به عنوان کادر جنبش، از دموکراسی، آزادی، جمع‌گرایی و فرهنگ الهه-مادر بحث کنیم اما در رفتار خود به سیستم سرمایه‌داری نزدیک باشیم، گفته‌های ما هیچ معنایی نخواهد داشت. اما در مورد رهبر آپو، رفاقت، مردم و مبارزه به چه صورت می‌اندیشیم و بحث می‌کنیم در رفتار نیز باید به همان صورت عمل کنیم. اگر تئوری (نظریه) بدون پراکتیک (عمل) بماند در واقع نمایانگر بی‌فرهنگی خواهد بود.

اگر در جایی تصفیه‌گری زمینه‌ی فعالیت پیدا کرد و موجب تخریبات شد از همین امر سرچشمه می‌گیرد. فرهنگ ما فرهنگ خلاقیت و سازندگی است، فرهنگ تغذیه کردن خلق است نه از خلق تغذیه کردن. در امر سازماندهی، همکاری و اتحاد اساس است و یک نفر به تنهایی نمی‌تواند تمام فعالیت‌های سیاسی را بر عهده بگیرد. اگر از لحاظ سازمانی و فکری دچار از هم پاشیدگی شده و نتوانیم به انسجام لازم برسیم تمام تلاش ما به هدر خواهد رفت.

جنبش ما، ثمره و نتیجه‌ی تلاش‌های رهبر آپو است. جنبش آپوئی در واقع همان مواردی را شامل می‌شود که رهبر آپو نخست در شخصیت خود نه‌ای نه نموده و سپس آن را به عنوان معیارها و موازین جنبش قرار داده است. عدم پی‌گیری سازمان و وقایع و تحولات باعث خواهد شد که از زندگی سازمانی و خودسازی به دور بمانیم و در برخی جریان‌های انحرافی گم شویم. بایستی همیشه خود را با مراحل مختلف سازمانی و سیاست خارجی و تحولات منطقه‌ای وفق دهیم.

متأسفانه در جنبش ما مراحل درون‌سازمانی جهت اصلاح و یا نوآوری انجام می‌گیرد به طور همزمان و با مشارکت همه‌ی رفقا و در همه‌ی مناطق به انجام نمی‌رسد. این باعث شده که در موقع مناسب به اهداف ازپیش تعیین شده نرسیم. این موارد ثمره‌ی اصرار در شیوه‌ی خود و سلیقه‌های فردی و خودمحوری است. چون خواسته‌هایمان جداگانه بوده و میزان مشارکت و تلاش ما هم متفاوت است برای همین هم به صورتی دقیق و منطبق بر خواست‌های سازمانی حرکت نخواهیم کرد. آنچه که از طرف رهبر آپو همواره مورد انتقاد قرار گرفته، همین است.

اصرار بر تفکرات، فرهنگ، عقاید و سنت‌ها، وجود روح مقاومت را نشان می‌دهد. اما بایستی به این نکته هم توجه داشته باشیم که ما در یک سازمان با فرهنگ انقلابی در حال زندگی هستیم. هیچ فرهنگی از فرهنگ انقلابی‌ای که خواهان بازگشت به اصالت و ارزش‌های جامعه است، درست‌تر و همه‌گیرتر نخواهد بود. بنابراین در اینجا به این مهم پی خواهیم برد که اصرار بر خودخواهی‌ها و خودمحوری‌ها تنها مخالفت با فرهنگ انقلابی و تأکید بر سلیقه‌ی شخصی

است. اینها همه مسائل فرهنگی هستند. مسائل اخلاقی و شخصیتی بوده و باید به آنها پرداخته شود و به صورت ساده از آنها گذار نکرد. لذا باید که در همه‌ی ابعاد شخصیتی، خود را با رهبر آپو و پیشاهنگان جنبش آپوئیستی مقایسه نماییم و دست به اصلاح رفتاری و کرداری خود بزنیم. اگر موارد گفته‌شده را با واقعیت‌های رهبر آپو سنجیدیم آنگاه خواهیم دانست که در چه سطحی از حزب و کسب شخصیت سازمانی قرار داریم.

بیماری فرهنگی دیگری هم در وجود دارد؛ و آن این است که برای شکست‌های خود به راحتی به آوردن دلیل و حجت پردازی و سعی در عادی جلوه دادنشان کنی و اصلاً به تخریبات آن فکر هم نکنی. این هم فرهنگی سازمانی نبوده و باید کنار گذاشته شود. ایضاً شکست‌ها در واقع اصرار بر خودخواهی و خودمحوری و پافشاری در اشتباهات و ابرام در خشک‌اندیشی‌های (دگماها) شخصیتی است. دفاع از شیوه، طرز و کردار نادرست خود، توجیه‌ناپذیر است. در نتیجه‌ی این تخریبات، واقعیت‌های جنبش و دستاوردهای سازمانی که با زحمت فراوان در جامعه به بار نشسته‌اند، به هدر می‌روند. کسانی که از این واقعیت‌ها آگاهند و به آن عمل نمی‌کنند و در مقابل فشار سیستم حاکم هم منفعل می‌مانند و بدون اینکه دارای نقشی باشند، در حال اتلاف وقت هستند. حتی می‌توان گفت که در بین هر دو مانده، تحت فشار قرار گرفته و دچار بحران می‌شوند. رهبر آپو بارها بر این مورد تأکید کرده که به این صورت نمی‌شود به فردی سازمانی تبدیل شد، یعنی نیمی در جنبش و نیمی هم در سیستم سلطه‌گر. باید به صورت کامل یعنی روحی و فیزیکی در جنبش حضور داشته باشیم. ریشه‌ی مشکل عهدی است که بسته شده است. زیرا انسان وقتی که عهدی را با خود می‌بندد در جهت اعتلا و پیشرفت این عهد و پیمان گام برمی‌دارد و وقتی که به این عهد خود عمل نکنیم در واقع به عهدی که بسته‌ایم پایبند نبوده و برای ارتقای آن کاری نکرده‌ایم. همواره بر عهد خود اصرار کردن، از ویژگی‌های یک ملت‌ان و مبارز آپوئی است. بایستی متوجه باشیم که تلاش‌های رهبر آپو در جهت ایجاد ملت‌ان جنبش، در شخصیت ما انعکاس یافته و از لحاظ وجدانی و معنایی در شخصیت ما مؤثر بوده برای همین در برابر آن مسئول هستیم و موظفیم که در جهت ارتقای آن تمام تلاش‌های خود را به کار گیریم. باید که جسارت لازم را در جهت پیشرفت فرهنگ آپوئی و انقلابی از خود نشان دهیم.

اولین گام در این راستا، پرسش از خود است. باید از خود سوال کرد که چرا به این صورت عمل می‌کنم؟ چرا به جای اینکه در راستای ارتقاء حرکت کار کنم، به فعالیت دست بزنم، حرکت را توسعه دهم، خلق را سازماندهی نمایم، روحیه‌ی انقلابی را در جامعه بالا ببرم، فرهنگ حزب را در کوردستان ایجاد نمایم و شخصیت خود را اصلاح نمایم، در جهت عکس این موارد در حال حرکت هستم. حداقل از زحمات خود و تلاش‌هایمان دفاع نمایم که از اخلاقیات یک فرد انقلابی است. همان طور هم که قبلاً بر زبان آورده بودیم فرهنگ، همان شخصیت است و فرهنگ آپوئی هم در شخصیت ملت‌انی (مبارز) این جنبش نمود پیدا می‌کند. وقتی که در شخصیت پیاده شد، آنگاه وارد عرصه‌ی پراکتیک خواهد شد و حالت زنده پیدا می‌کند. اما اگر تغییر در شخصیت خود را اساس نگیری و به همان صورتی که در ابتدا به جنبش ملحق شد، بمانی، در نهایت در مقطعی، از حرکت و رفتن باز خواهی ماند. البته اگر که یک نفر به راحتی در مدت زمان بسیار کوتاهی و به سرعت شخصیتش دچار تغییرات منفی شود، قطعاً بیمار است. انسانی که به سرعت تغییر شخصیت دهد قطعاً دچار مشکل است و عدم ثبات در شخصیت او مستقیماً با حالات روانی و ضعف اندیشه و ایدئولوژی در ارتباط است.

در یک مقطع زمانی در نهایت فداکاری و ایثار در فعالیت‌ها مشارکت کردن و به خاطر رفقا تا سرحد شهادت هم رفتن و در سال بعد از آن به خاطر یک مسئله ساده و موضوعی مادی از همه چیز گذشتن و رفتن، به معنای از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر پریدن است. آیا انسان اینقدر بی‌ریشه و بدون اصالت خواهد بود و اینقدر دمدمی مزاج بودن

امکان دارد؟ این تنها یک بیماری بوده و غیر از آن نمی‌توان تعریفی برای آن متصور بود. خالی شدن از معنا و معیار در این انسان‌ها به راحتی دیده می‌شود. جنبش آپوئی می‌خواهد این موارد را در جامعه از میان بردارد. این مورد، یکی از مشکلات انسان کورد است و در برابر او به صورت معضل درآمده و از موانع اساسی در برابر رسیدن به هدف و آرمان‌هایش است. مواردی که از لحاظ رفاقت، شیوه‌ی زندگی، رفتار و کردار و حتی ظاهر، خارج از فرهنگ مقاومت در برابر نظام سلطه‌گر باشند همه پوچ و بی‌معنا هستند. این کارها را برخی تحت عنوان مدرن شدن و متمدن گردیدن انجام می‌دهند. متأسفانه از این آگاهی ندارند که جنبش ما در جهان ادعای مبارزه با سیستم حاکم سرمایه‌داری را دارد و خود را به عنوان آلترناتیو معرفی می‌نماید. اساساً ما نحوه‌ی زندگی سیستم سرمایه‌داری و لیبرالیسم را رد نموده و هر نوع گرایش به آنها را انحراف می‌دانیم.

متأسفانه برخی در مقابل این مواردی که به زبان آورده می‌شود و روی می‌دهند، بدون موضع‌گیری مشخص بوده و سکوت اختیار می‌نمایند. این یعنی همراهی با این انحرافات و کژی‌ها در عمل. ما در گذشته، نتیجه‌ی این اعمال را دیده و احتیاج به تکرار وجود ندارد. ولی در عمل مشاهده می‌کنیم که باز هم پیرو همان اصل قدیمی است و تا وقتی که سر او به سنگ نخورد حاضر به قبول واقعیت نخواهد بود. چرا باید مشکلاتی که قبلاً چندین بار حل شده‌اند دوباره ما را به خود مشغول نمایند؟ اگر که توانایی چاره‌یابی را نداریم لاقلاً مشکلات قدیمی را تجدید ننماییم. این موارد در اصل از تقدیرگرایی سرچشمه می‌گیرد و دوباره کردن و تکرار نشان از درماندگی و تقدیرگرایی دارد. برای اینکه این‌ها از میان برداشته شوند باید چه کار کرد؟ نخست باید از لحاظ ایدئولوژیکی خود را با پیشرفت‌های جنبش هم‌سطح گردانیم. در این راستا باید بدانیم معیارها و ارزش‌هایی که جنبش آپوئی از آنها دفاع می‌نماید کدام‌ها هستند و با واقعیت جنبش آشنا شویم. باید که در زمینه‌ی این موارد به تفکر پرداخته و عمیقاً بیندیشیم. دوم اینکه ما عضو یک سازمان هستیم و در حال مبارزه و تلاش بوده و در شرایط انقلابی به سر می‌بریم. برخی از موارد و ویژگی‌های جنبش ما به این شرایط بستگی دارد و مختص به ماست. شرایط ما این نوع زندگی را ایجاب می‌نماید و هر نوع اخلال در آنها به ضرر ما تمام خواهد شد. مثلاً نمی‌توانیم که در شیوه‌ی حرکت گریلابی امتیاز بدسیم. نمی‌شود که در جنگ بر اساس خواست خود و دلخواه خود رفتار نماییم و از اصول کلی پیروی نکنیم. این اصول و موازین با خون شهیدان و با تلاش هزاران رفیق به دست آمده و باید که به آنها احترام گذاشت و برای ادای دین خود به شهدا، این اصول را ارتقا بخشیده و پیشبرد دهیم. باید فرهنگ سازمانی را هم به خوبی درک نماییم و از آن پیروی کنیم. چرا باید نسبت به این مسائل کوتاهی کنیم و برخورد ما به صورت خودمحرانه و خودسرانه باشد؟ باید نسبت به واقعیت‌های کوردستان، جنگ و مبارزه، خلق، منطقه و جهان با حساسیت رفتار نماییم. ما نخواهیم توانست که خارج از این واقعیت‌ها رفتار کرده و نسبت به آنها بی‌تفاوت باشیم. این مورد بایستی در کنار ایدئولوژی و تعمیق در آن، به صورت مکمل در عمل به انجام برسد. چه نوع آپوئی بودنی از ما خواسته می‌شود؟ چگونه می‌توان به پیشبرد اهداف جنبش کمک کرد و آن را توسعه داد؟ در مرحله‌ی سوم بایستی به انجام فعالیت دست زد و به پراکتیک پرداخت.

نتیجه

هر چند فرهنگ‌ها در عرصه‌های مختلف به وجود آیند، مانند عرصه‌ی ایدئولوژیک، زبان، اقتصاد، تکنولوژی و هنر، اما در نهایت از یک مرکز جهت به وجود آوردن فرهنگ استفاده می‌نمایند. در مرحله‌ای که جامعه تشکیل شده و اقدام به ایجاد فرهنگ می‌نماید، بخشی که در کار ایجاد فرهنگ است همان ذهنیت جامعه است. این، هم برای ما و هم برای تمامی جوامع صدق می‌کند. در دوران کائوس (آشوب) آنچه بیشتر از همه چیز جامعه را تحت فشار قرار می‌دهد همان ذهنیت است. در دوران کائوس اگر قادر باشیم ذهنیتی کارآمد به وجود بیاوریم و ذهنیتی ادعامند و

خلاق بسازیم، در نهایت قادر خواهیم بود که فرهنگ به وجود بیاوریم، به ابداع پردازیم و جامعه‌ی خود را به موفقیت برسانیم. به خاطر همین ویژگی‌ها در دوران کائوس، هر جامعه‌ای سعی خواهد کرد که ذهنیت خود را سازمان بخشد و آن را نهادینه گرداند تا از این راه بتواند به فرهنگ‌سازی پردازد. دوران کائوس به جامعه ذهنیت تازه‌ای خواهی داد و آن جامعه را آماده می‌نماید تا بتواند در سایه‌ی ذهنیت سازماندهی‌شده به سیاست و فعالیت در سایر عرصه‌های فرهنگی پردازد. به سازماندهی ذهنیت جامعه خواهی پرداخت که در نهایت آن جامعه بتواند با برخورداری از آن به هنر و تکنولوژی خود توسعه دهد.

چون جنبش آپوئی توانسته است این سازماندهی را در جامعه ایجاد نماید و به جامعه توانایی و نیرو بخشیده، برای ملت کورد همه چیز است. تنها یک حزب سیاسی و چند هزار گریلا نبوده، بلکه موتور حرکت جامعه و انرژی آن است. این واقعیت را همیشه مورد توجه داشته باشید که جوامع در دوران کائوس تنها از لحاظ فیزیکی زنده بوده و از لحاظ ذهنیتی دچار مرگ خواهند شد. بزرگ شدن از لحاظ مادی و کوچک شدن بعد معنوی مساوی است با کائوس و دوران بحرانی عمیق. توده‌ای عظیم وجود دارد ولی روحی وجود ندارد که بتواند فعالانه به زندگی پردازد. جامعه، بدون روح نمی‌تواند به حیات ادامه دهد. یا اینکه مشکلات بسیار بزرگ شده و حاد می‌گردند، به طوری که روح دچار بحران شده و فیزیک قادر به تحمل آن نخواهد بود؛ این همان کائوس (آشوب) است. جنبش آپوئی وظیفه‌ی گذار از این کائوس را در جامعه‌ی کورد بر عهده دارد و برای همین همه چیز جامعه‌ی کورد است. تمام حملات دشمن هم به خاطر همین است و انزوا و گوشه‌گیری علیه رهبر آپو هم در همین راستا قرار دارد. این وظیفه‌ی هر کادر و هر فرد جامعه است که بدانند از لحاظ فرهنگی، اجتماعی، زندگی، معنایی و تاریخی، جنبش آپوئی برای جامعه‌ی کوردستان دارای چه معنایی است و چه چیزی را تعریف می‌نماید. باید با توجه به این واقعیت از مسئولیت خود آگاه باشند و بدانند که این امور به چه صورت مدیریت می‌شوند. کار ما هم حرکت در چارچوبی مسئولیت‌پذیرانه است. همچنین به عنوان عضو جنبش آپوئی در کوردستان، وظیفه‌ی ما یکی شدن با تاریخ و فرهنگ خویش جهت گذار از این کائوس است.

در حال حاضر ما به دو صورت دچار بحران هستیم. اول اینکه از ابتدا و به دلیل تاریخی دچار کائوس می‌باشیم و دوم بحرانی که همه‌ی جهان با آن درگیر است و ما هم در آن جای داریم. می‌بینیم که سیستم جهانی نیز که در بحران قرار دارد و می‌خواهد معضل خود را در این منطقه حل نماید. می‌توان گفت که مشکل ما دوچندان شده. باید هم مشکلات خود را چاره‌یابی نماییم و هم معضلات ترک‌ها را برطرف کنیم، هم معضلات ایران و هم سوریه و عراق را حل کنیم. همه‌ی این دول، بار معضلات خود را بر دوش ما انداخته‌اند. این بزرگ‌ترین بی‌عدالتی دنیاست. بر اساس این ادعا و این دانستنی‌ها می‌فهمیم که مسئولیت جنبش آپوئی چقدر زحمت است. باید از لحاظ ذهنیتی و فکری خودمان را برای چنین مسئولیتی آماده کنیم. بایستی که در تمام ابعاد فرهنگی جنبش آپوئی، شخصیت خود را تقویت نماییم و بتوانیم به ادای وظیفه پردازیم. تنها به یک بُعد و یا یک عرصه راضی نباشیم. در جنبش آپوئی که محیط و جایی است که در آن زندگی جاریست و معنا می‌یابد، نمی‌توان زندگی‌ای تک‌بعدی داشت. در پایان به این سخن رهبر آپو اشاره خواهیم کرد که «مقاومت یعنی اصرار بر فرهنگ خود و زندگی بر اساس آن».

منابع و مأخذ:

مانیفست تمدن دموکراتیک (پنج جلد)

نشریات کمیته‌ی علم و روشنگری

